

کتاب دومین ۱۹۶۶/ع

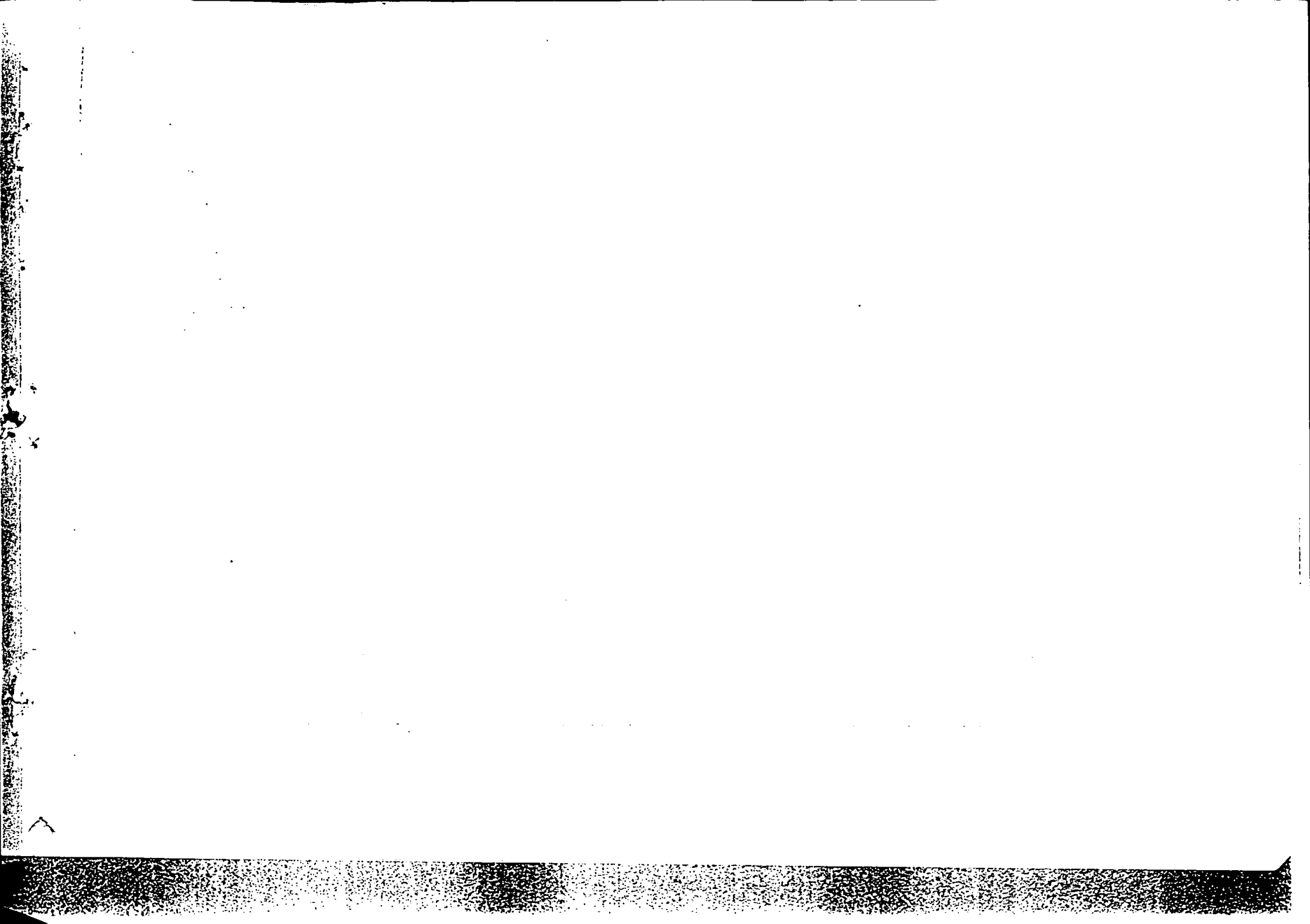
روانشناسی سیاسی (جدید نظر شده)

(رشته مدیریت دولتی)



گردآوری و ترجمه از:  
فرشته خسروی افلاک فر  
نیمسال اول ۷۸-۷۹

دانشگاه پیام نور



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

مقدمه

فصل اول

- تعریف دانشهای

- تعریف سیاست

- دانشهای سیاسی

- دانشهای علم سیاست

فصل دوم

- دانشهای فقهی فخریه و جاهد

- ابنه خلق و موه

فصل سوم

- شخصیت و سیاست

✓ فصل چهارم

- کاربرد دانشهای سیاسی در کنترل کثرت

- تبلیغات سیاسی

- عوارض تبلیغات

- کاربرد و بنای دانشهای آن

- سیستم ارتباطی در سیاست

- نقش ارتباطات در دانشهای سیاسی جاهد

- سانسور

- تبعیض در شنیدن

- شنیدن

عنوان

فصل پنجم

- تیره های فقهی و شیعیان سیاست در سایر

✓ فصل ششم

- تازیم

- دانشهای تازیم

✓ فصل هفتم

- دانشهای و ناسبات سرگرمی

- فهرست منابع و مآخذ

۵۸  
۶۴  
۸۵  
۸۷  
۹۱  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۷

صفحه

۱۰۶

۱۳۶

۱۳۸

۱۵۶

۱۶۳

مقدمه :

در انشای تقریباً هر جنبه‌های زندگی ما ارتباط دارد . آنچه به ترشمن جانده ، اهمیت نقش  
 در انشای ، حل مشکلات بشری ، در لغزیم شده است . ما نشانان به سانی بر داشتند اما از کلام شروع  
 حیدت آنچه است . یعنی از این سخن گفته مناسبت است ، دام روش پرورش کودکان و توانایی کار  
 شانال و کار آمد پیدا آورد ؟ چگونه می توان از پروردگار بخواهیم ؟ برای این چه  
 نزاری به می توان کرد ؟ دام شرایه اجتناب و کف در پایش از چند صافی و پرورش و جناب برترند ؟  
 برخی سخن دیگر در انشای اشخاصی تر و کم مکنه ترند ، بهترین در میان ذریه نیکو صرف  
 و جناب کلام است ؟ آیا عدوان - انانزه زواج تا بابت برکت آوردن را دانند ؟ برادرهای سایی تا چه  
 کاری پیشروی است ؟ صحت آنها کف می زند ؟ چگونه به بیماری آمدن منع است ؟ می توان گفت که در تا  
 آمده بمیرد ؟ ما نشانان بر روی این مساجد و بسیاری از سبیل تعمیر می کنند .  
 خالده بنهار اسان از آنچه در باره کف کف نزار در حق در دهان به مارتزید و ترقیب ، بار عادی اجتهای  
 مانه خازنده ، جانده و اجتناب مسترد از بر روی اند . هر چه این ترقیبات مستند است ، جوان این تیره  
 عهد بر روی تکرار میزند ، و چنین زمینه تقویت پیدا شده است . مردم شنای ، تقاضا و زبان شنای ،  
 عدم سایی ، جانده شنای و غنیه . هر این عدم روی هم عدم بنقاری و اجتهای تیره می شوند . اطلاع  
 عدم اجتهای عهده تکرار و سبقتی را نشان میزند . در انشای می از کف عدم اجتهای است . در انشای  
 به عنوان داشتن زندگ و سکون آدمی ترقیب شده است . بزرگشوی به انشای نام رسیده های زندگی  
 نوی و اجتهای را در بر میگیرد ، زیرا که از انزاد و همها با پیش علی شنای شوند ، و بیان بنا ستریم تعلیمات را  
 در باره آنها اتخاذ کرد . امروز به انشای امر به سبقتی بر روی حل مشکلات است در عهده ما از برای اجتهای  
 که در بر می گرفت دارد . گاهی از به انشای اجتهای - تا فو ظله امر مست می دهد تا با بیشتر علی - در این بهترین  
 تر این سرورند از این است . بیست هم در جانده - پایانه یاز دارد ، و دسترسیم پایانه ، مردم جانده است . در انشای

می تواند شناختی و دست از در دستم باعه در اختیار میامیت نزارد . کتب تقسیم کتب اخبار نظر است ، حق سایی  
 اگر با نند و در انشای همراه نباشد ، چه بسا قدرت حکم را در چار و عو لقب نامطلوب سازد . بعضی ادوات از  
 فخره کلام اشخاصی سفین می گویند . نقشه دقیق و حسان فخره کلام همان توجه به عیودان است . بی مردم به  
 توانایی ای انداز و به خدمت منتقم اینم توانایی در سوسیم با ادوات همان عهده سبقتی از در انشای در سلامت  
 معنی می دهد .

روانشناسی (یا به تعبیر دیگر روانشناسی) کیفیت رفتار و برداشته را با استفاده از روش‌های علمی و مدبری  
 و دقیق بررسی می‌کند. مطالعه رفتار و برداشته در واقع علم روانشناسی است. لغت روانشناسی به ترجمه  
 کلمه "Psychology" است. ادبیات اشتقاق آن همان کلمه "Psychology" است.  
 عده از کلمه روان (Psyche) و (Logos) (معنی سخن) مشتق شده است. به  
 همین دلیل، روانشناسی یا فلسفه عقلی، عبارت از مطالعه و بررسی است. لغت روانشناسی در لغت‌نامه  
 دانشت چنان آمده که در لغت‌نامه برای معنی عبارت از "کلمه روان" و برای معنی سخن از "کلمه روانشناسی"  
 آمده که هم‌گوشی اهل حرف بود. در لغت‌نامه لغت‌نامه معنی لغت "علم النفس" و "علم الروح" یا "علم  
 است. البته کلمه "علم النفس" (Soul) را از جنبه فقهی آن دانسته و گفته "علم النفس" (Mind)  
 یا "علم الروح" (Soul) تعبیر و بیان مطالعه و شناخت روح یا ذهن و شناخت و خرد و خرد و سایر مسائل روانشناسی  
 تصور می‌کنند از جهت هر چه خواهد بود. به همین دلیل، برخی از روانشناسان معاصر به جای استعمال "روانشناسی"  
 لغت روانشناسی را "علم النفس" یا "علم النفس" از لغت کلمه "علم النفس" یا "علم النفس" و یا "علم النفس"  
 و علم الروح (Science of the mind) به جهت همین دلیل، علم نفس و روانشناسی را به جای "علم النفس" یا "علم النفس"  
 استعمال می‌کنند و در واقع به همین معنی است و در واقع است که روانشناسان معاصر به این روش  
 متبادرند. قبل از تعریف دقیق روانشناسی به چند نکته زیر اشاره می‌کنیم:

"فصل اول"

۱) انسان به مدعی دو نوع فعالیت سر می زند: یکی فعالیت های حرکت و خارجی (Action) و دیگری (Object) که هم کنش و هم جسم و ... است. فعالیت را فعالیت می گویند و مدعی را مدعی می گویند. هر دو فعالیت با هم در یک نقطه خرد می شوند. اما آنها است از قبیل: خوردن و نرسیدن و غیره. این دو ... است. فعالیت را فعالیت می گویند و مدعی را مدعی می گویند. (Subject) نامند. دانشمندی هر دو نوع فعالیت (یعنی ذهنی) را تحت عنوان رفتار (Behavior) در مطالعه قرار می دهد.

۲) هر فعالیتی از انسان سر می زند با تمام وجودی بستگی دارد و هیچ فعالیت دیگری نمی تواند از آن جدا شود. این هم میسرند. مثلاً وقتی انسان در مورد رفتاری فکر می کند که می تواند آن را از سر بزند همین فعالیت ذهنی یا عقلی او در همین عمل با تغییر است. تحت هر حالتی است. از قبیل: فعالیت حرکتی و تغییر در حالت فعلی تغییرات در لایحه مغز، خیره شدن چشم و غیره. (از این بخش بجز این است)

۳) از آنجایی که حرکت شده و حرکت انسان را در می یابیم، یعنی تجربه می کنیم هر فعالیتی از انسان در این دنیا با هم سر می زند فعالیت مدعی را با هم سر می زند. فعالیت مدعی را با هم سر می زند. این دو فعالیت با هم در یک نقطه خرد می شوند. اما آنها است از قبیل: خوردن و نرسیدن و غیره. این دو ... است. فعالیت را فعالیت می گویند و مدعی را مدعی می گویند. (Subject) نامند. دانشمندی هر دو نوع فعالیت (یعنی ذهنی) را تحت عنوان رفتار (Behavior) در مطالعه قرار می دهد.

۴) انسان به مدعی دو نوع فعالیت سر می زند: یکی فعالیت های حرکت و خارجی (Action) و دیگری (Object) که هم کنش و هم جسم و ... است. فعالیت را فعالیت می گویند و مدعی را مدعی می گویند. هر دو فعالیت با هم در یک نقطه خرد می شوند. اما آنها است از قبیل: خوردن و نرسیدن و غیره. این دو ... است. فعالیت را فعالیت می گویند و مدعی را مدعی می گویند. (Subject) نامند. دانشمندی هر دو نوع فعالیت (یعنی ذهنی) را تحت عنوان رفتار (Behavior) در مطالعه قرار می دهد.

۱) انسان به مدعی دو نوع فعالیت سر می زند: یکی فعالیت های حرکت و خارجی (Action) و دیگری (Object) که هم کنش و هم جسم و ... است. فعالیت را فعالیت می گویند و مدعی را مدعی می گویند. هر دو فعالیت با هم در یک نقطه خرد می شوند. اما آنها است از قبیل: خوردن و نرسیدن و غیره. این دو ... است. فعالیت را فعالیت می گویند و مدعی را مدعی می گویند. (Subject) نامند. دانشمندی هر دو نوع فعالیت (یعنی ذهنی) را تحت عنوان رفتار (Behavior) در مطالعه قرار می دهد.

۲) هر فعالیتی از انسان سر می زند با تمام وجودی بستگی دارد و هیچ فعالیت دیگری نمی تواند از آن جدا شود. این هم میسرند. مثلاً وقتی انسان در مورد رفتاری فکر می کند که می تواند آن را از سر بزند همین فعالیت ذهنی یا عقلی او در همین عمل با تغییر است. تحت هر حالتی است. از قبیل: فعالیت حرکتی و تغییر در حالت فعلی تغییرات در لایحه مغز، خیره شدن چشم و غیره. (از این بخش بجز این است)

۳) از آنجایی که حرکت شده و حرکت انسان را در می یابیم، یعنی تجربه می کنیم هر فعالیتی از انسان در این دنیا با هم سر می زند فعالیت مدعی را با هم سر می زند. فعالیت مدعی را با هم سر می زند. این دو فعالیت با هم در یک نقطه خرد می شوند. اما آنها است از قبیل: خوردن و نرسیدن و غیره. این دو ... است. فعالیت را فعالیت می گویند و مدعی را مدعی می گویند. (Subject) نامند. دانشمندی هر دو نوع فعالیت (یعنی ذهنی) را تحت عنوان رفتار (Behavior) در مطالعه قرار می دهد.

۱) روانشناسی و دانش زندگی روان با همه چیزها در ارتباط است. روانشناسی در هر امر است که با کارها و احساسات و هیجانات، شناختن آنها، استدلال، تصمیم، و غیره در ارتباط است. (روان‌شناسی، ۱۹۸۰)

۲) روانشناسی با همه چیزها در ارتباط است که با کارها و هیجانات، شناختن آنها، استدلال، تصمیم، و غیره در ارتباط است. (روان‌شناسی، ۱۹۸۰)

۳) هر دو فعالیت با هم در یک نقطه خرد می شوند. اما آنها است از قبیل: خوردن و نرسیدن و غیره. این دو ... است. فعالیت را فعالیت می گویند و مدعی را مدعی می گویند. (Subject) نامند. دانشمندی هر دو نوع فعالیت (یعنی ذهنی) را تحت عنوان رفتار (Behavior) در مطالعه قرار می دهد.

۴) روانشناسی و دانش زندگی روان با همه چیزها در ارتباط است. روانشناسی در هر امر است که با کارها و احساسات و هیجانات، شناختن آنها، استدلال، تصمیم، و غیره در ارتباط است. (روان‌شناسی، ۱۹۸۰)

(۱) امروزه روانشناسان به طرز فزاینده‌ای به اهمیت نقش یادگیری در فرآیند یادگیری توجه کرده‌اند. اما نکته قابل توجه این است که گفته‌اند هرگاه یادگیری گسسته باشد که فقط لحظه‌ای برقرار می‌ماند، یادگیری عمیق نخواهد بود. (۲) یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. (۳) یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. (۴) یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. (۵) یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. (۶) یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. (۷) یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. (۸) یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. (۹) یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. (۱۰) یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد.

① شناخت درک، قضاوت، تصمیم‌گیری، کنترل، دیدن، یادگیری، تمرین، تکرار، یادگیری عمیق، یادگیری گسسته، یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد.

یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد.

$$R = f(S, O, E)^*$$

برای شناخت یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد.

R = Response	پاسخ (رنسار)	f = function	کنش یا عملکرد
S = Stimulus	تحریک	O = Organism	موجود زنده
E = Experience	تجربه		

شناخت و کنش و عملکرد و استعدادها را می‌توان یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد.

یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد. یادگیری عمیق و مستمر از طریق تمرین و تکرار حاصل می‌گردد.

الف - شناخت و قضاوت رنسار

ب - پیش‌بینی عملی با مبتنی بر رنسار رنسارهای می‌شوند

ج - کنترل رنسار را ایجاد تغییر در آن

کاربردهای روانشناسی - سبب‌یابی یادگیری را روانشناسان در آنها قطع دارند یا خنثی می‌کنند. انجام می‌دهند و در آن به پیش‌بینی کرده و تقسیم کرد.

۱) روانشناسان تجربی و تغییر رنسار

این گروه از روانشناسان تنها به مطالعه رنسار است. اما در آنها گفته شده که به اعمال سبب‌یابی و رنسار می‌تواند کنش و عملکرد را

ردگاه عصبی از سر مدینه صادر می‌گردد. به انشای بزرگ به خصوص اجزای درونی استخوان و اندام و  
تغذیه شده در زمانیکه استخوان می‌گیرد.

(۲) دانش‌های تربیتی و دینی

این گروه از دانش‌های خانقاه‌ها شامل اسامی قدیم و کهنه و سایر مسائل تربیتی کودک در ارتباط  
می‌باشند.

(۳) دانش‌های اجتماعی

این دانش‌ها، نشاننده گروه‌های اجتماعی در ارتباط با مسائل اجتماعی در مدینه صادر می‌گردد و به بررسی گروه‌های اجتماعی  
سیاسی، اقتصادی، دینی و موضوعات از قبیل هجرت، قصب، تبلیغات و... می‌پردازد. از نظام بزرگ  
در سده‌های گذشته دانش‌های اجتماعی، موضوعات مربوط به این جنبه را چنین ارائه داده است:

- تأسیس مدارس و انشای بزرگ و دانش‌های اجتماعی

- اجتماعات مردمی و اجتماعات

- تقاضای نوری و تقاضای مردمی

- وضع دین و مسائل. گفتن درباره تمام مسائل اجتماعی و عقاید و تبلیغات

- تقابل اجتماعی، سیاست‌ها، مباحثات و رهبری

- سیاست داخلی و سیاست بین‌المللی

- آیین‌های اجتماعی

(۴) دانش‌های عمومی

این گروه از دانش‌های خانقاه‌ها شامل مسائل عمومی است که در ارتباط با مسائل عمومی است و به بررسی مسائل عمومی است و  
انشاء، تربیت، تدریس، کارخان و... به بررسی مسائل عمومی است و به بررسی مسائل عمومی است و  
نگاه به این‌ها در گذشته نیز بوده است که از راه خود لذت ببرند و در وقت خود هم باید که مسائل بیشتر باشد.

(۵) دانش‌های بالینی

دانش‌های بالینی به شماره‌های بالینی دارای مشکلات عمومی هستند و به بررسی مسائل عمومی است و  
در این آثار و به نوری بعد از آنکه تمام وقت بکنند می‌کنند.

(۶) دانش‌های مشاوری

دانش‌های مشاوری در این امر تخصص دارند که افراد را در انتخاب شغل، بهشت تعلیمی، بین‌المللی و... در این زمینه  
و سایر مسائل عمومی راهنمایی کنند. همچنین آنها در حل و فصل مشکلات مردم به عنوان مشاوری در این زمینه  
لزادگی می‌توانند.

تعریف سیاست

سیاست عبارت است از هر نوع تدبیر و تدارک و فعالیت و سخن و گفتار و اقدامی که در جهت کسب  
قدرت و وجهه و نفوذ و اداره امور کشور به نفع مردم و آبادانی در مسیر تحقق آسایش و سعادت برای فرزندان قرار می‌گیرد.



و این نیز در نظر اول عناصر زیر سیاست جلب توجه می کند:

۱) لزوم تلاش و تحقق و تعقل - در سیاست کوشش و تدبیر و تحقق و رفتار و فعالیت مهم است. هیچ اقدام سیاسی با خودی و سلسله و قدرت و نفوذ ممکن نیست. در سیاست همش و خروش و نشاط و فعالیت ضروری و بهیچ وجه کم هم نرسد. از نظر کسی که وجود را شایسته اینستند در بعضی از این هم می دانند و توانایی و توانایی می شناسند با بر صاحب کار دارند و اختیار باشد. با بر توان و قدرت انسانها شناسند و از روی کار و ابزار آن جنب اول جامعه داشته باشد. با بر بتواند خدای جمع کند و این هم در کار با او اعتماد و اطمینان داشته باشد.

۲) لزوم اجتماع - فعالیت سیاسی نیاز به اجتماع دارد. سیاست مجتمع مردمی باشد. کسی که از جامعه متنفر باشد یا بیگانه با دیگران زندگی کند قادر نیست کار سیاسی کند. جامعه عمل بهر دو بهیچ قدرت سیاسی است. پس سیاست نیز به جامعه و اجتماع و همکاری و تعاون و همکاری و بازه دارد و در وجود انسان و عقاید و نظریات سیاسی عنوان سیاست پیدا کند. جلوه مرزیت جامعه با تعقیبات سیاسی هم زده می شود. جایگاه سیاست جامع است و وسیع عمل جایی از فعالیت سیاسی محدود می کشد و همه می باید در همه پیدا می کند.

۳) در جهت احراز حالت - فعالیت سیاسی است که در جهت به سمت تنظیم حکومت و قدرت اداره امور کشور باشد. به عبارت دیگر سیاست قلم باره ای می برد تا به ای است و هیچ جامعه ای بدون قدرت عملیه تا به جهت عنوان کشور را ندارد. فعالیت سیاسی به جامعه امکان آن می دهد در شکل کشور ای همه صفات لازم آن

در آید. با این همه هر تدبیر و راهی سیاسی نیست و سببی و تقی است که در جهت دستیابی به قدرت عالی باشد.

۴) در راه نظم و ترتیب کوشش دارند ولی هدف و دست یابی به قدرت را ندارند فعالیتشان مبره تا آخری است اما هیچ فعالیت مردمی باقی باقیه دست یابی به قدرت و مشاغل و فعالیت است که در این صورت فعالیت سیاسی است.

۴) بهره گیری از قدرت - علم سیاست فعالیت قدرت و اجتماع و حفظ آن است بهره گیری از قدرت هم بهر املی خوب این علم است که همان در زمان اول قدرت را به دست آورد تا احاطه را در وسیع و وسیع کند و بعد هر چه که اهل حالت در علم سیاست فحشه است ماحبت قدرت سیاسی هم است پس از احراز و تسلط آن به فوری در همه بخش و بخش و راست شود و البته بهر چه زمان و مکان تجلی و اعمال این قدرت تفاوت دارد.

موضوع علم سیاست - موضوع علم خود سیاسی است که در آن علم بر دست تباری می کشد و در موضوع علمی در خصوص این اختص نظر کرده دارد. زبیده و می علم سیاست عقاید و اخلاقی و ایمان را به دست زیر قسیم نموده است:

- الف - مسأله موضوع علم سیاست را دولت می دانند.
- ب - مسأله موضوع علم سیاست را قدرت می دانند.
- ج - مسأله موضوع علم سیاست را قدرت سیاسی می دانند.

سازمان پیرلو و ژورژ لیکت ۱. اساسیه حقوق سیم اهل علم سیاست را دانند. دولت و جامعه و دولت و دولت

است همی روانه و بعد صفت حکمت باشد و سایر دستجات اجتهادی و یارهای سیاسی همیشه هم درین وقت فعالیت  
مکنند . این تفریق را از نظر مردم و ملی مدد توجه حقدانان تا در نهایت وحدت تعیین قدرت است و در دور  
این صورت علم سیاست را از موضع ملاحظه کردی باشد .

- زود زدن و حیرت دو دوره آورده است اولی . از جملگی هسته امر این قدرت را موضع علم سیاست می شناسد .  
این از افتخار قدرت را موضع علم سیاست می دانند ، خواه قدرت عالی دولت باشد یا قدرت سطح تمام سازه اداری  
و حتی قدرت رئیس خانواده . این تفاوت دولت را با دیگر اجتماعات در درجهی راسته در ملاحظه . با این امر  
فرض علم سیاست مستوی نامیده می بردی اند .

- دست سرف هم مستند تفریق عقل و بیناییم از برای دانند اینان ادراک اشکال و جابه شناسان  
هستند . این دست سرف هم تفریق است که تفریق سیاسی شناخته می شوند موضع علم سیاست است و ملاحظه  
سایر انواع قدرت با جابه شنای و دانشهای اجتهادی است . اینان علم سیاست را تنها تفریق قدرت عالی  
کشوری گفته و دیگر تفریق سیاسی جابه را همان موضع علم تر از می دانند . بویژه و میران او برای تفریق قدرت  
سیاسی از سایر انواع قدرت . در ملاحظه اعتقاد دارند اولی آنکه قدرت سیاسی مستقیم و درجهت جابه کامل یافته باشد  
و دوم آنکه رجوع به زود آنگونه رسیدن برای اجتهاد از تفریق باشد .

از آنچه توضیح داده شد نتیجه می شود موضع علم سیاست . قدرت است . اما به تفریق . تفریق اگر در صورت  
معمول دهد برای سایر تفریقهای ملی کشور تکلیف تعیین کند ، تفریق او محمد حسین ملکی مله دارد خود را بر همان  
1. Georges Lefebvre 2. Max Weber 3. Raymond Aron

دولت سرف می کند و یاد در حد است قدرت حکمت سرزمینی را در اختیار گیرد . در هر چند تفریق از سیاست  
آورده شده است :

۱. سیاست عبارت است از علم آگاهی انسان نسبت به جابه و سرور است . شترت و در تک شترت حد  
و جابه امر و آن سرف می کند و به آن وابسته است . . . علم سرفی .

۲. وظیفه اصلی علم سیاست و این علم حاصل می شود ؟ تفاوت و میران این چهارچوب سیاست و تعیین میزان اشکال  
به فعالیتای سیاسی . به تجربه و تعیین رازهای تکلیفی و ملاحظای سیاسی و اشکال رفتاری سیاست از آن منزل  
بپردازند . . . این سرف غیر .

۳. سیاست علمی است . به بیان سرور چگونگی برود و چگونگی برود . جابه برود . جابه برود و چگونگی برود . ۹ .  
. حاصله در اصول .

۴. سیاست و تعیین تفریق درباره دربر آگاهی ناخودان و جابه است . . . و تفریق آردن .  
۵. مهم قدرت محور تفریق سیاسی و ملاحظه پرورده های سیاسی مشخص است . این مهم طبعی است ملاحظای سیاسی ،  
جسب های سیاسی و نمود سیاست است . . . و تفریق در ملاحظه .

۶. سیاست برسی و شناختن نتیجه و دره اعمال قدرت و تفریق است . . . و تفریق در ملاحظه .

## روانشناسی سیاسی

اگرچه تاریخچه روانشناسی سیاسی در فلسفه اجتماعی ریشه‌های عمیق خود را از فلسفه ارسطو و افلاطون می‌تواند بیابد اما دانشی که جدیدتر است و به شکل نظام‌مند در دهه‌های بیستم و سیستیم جان اف کندی و جرج اورول ظهور کرده است. آن‌ها از جنبه‌های مختلف علمی و روانشناسی به بررسی و تفسیر رفتار انسان در شرایط مختلف پرداخته‌اند. در این زمینه، روانشناسان به بررسی عواملی مانند شخصیت، هیولان، و فرآیندهای ذهنی پرداخته‌اند. به عنوان مثال، در دوران جنگ جهانی دوم، روانشناسان به بررسی انگیزه‌ها و نگرانی‌های سربازان پرداختند. همچنین، در دهه‌های اخیر، روانشناسان به بررسی رابطه بین سیاست و روانشناسی پرداخته‌اند. به عنوان مثال، در دهه‌های اخیر، روانشناسان به بررسی رابطه بین سیاست و روانشناسی پرداخته‌اند. به عنوان مثال، در دهه‌های اخیر، روانشناسان به بررسی رابطه بین سیاست و روانشناسی پرداخته‌اند.

در گذشته، ناهماهنگی‌های میان اندیشه‌های مختلف در زمینه سیاست و روانشناسی وجود داشت. به عنوان مثال، در گذشته، ناهماهنگی‌های میان اندیشه‌های مختلف در زمینه سیاست و روانشناسی وجود داشت. به عنوان مثال، در گذشته، ناهماهنگی‌های میان اندیشه‌های مختلف در زمینه سیاست و روانشناسی وجود داشت.

در گذشته، ناهماهنگی‌های میان اندیشه‌های مختلف در زمینه سیاست و روانشناسی وجود داشت. به عنوان مثال، در گذشته، ناهماهنگی‌های میان اندیشه‌های مختلف در زمینه سیاست و روانشناسی وجود داشت. به عنوان مثال، در گذشته، ناهماهنگی‌های میان اندیشه‌های مختلف در زمینه سیاست و روانشناسی وجود داشت.

در دوره‌های اخیر، با توجه به تغییرات در روش‌ها و ابزارها، به خصوص با استفاده از روش‌های کمی و آماری، به بررسی و تفسیر رفتار انسان در شرایط مختلف پرداخته‌اند. به عنوان مثال، در دهه‌های اخیر، روانشناسان به بررسی رابطه بین سیاست و روانشناسی پرداخته‌اند.

از آن گذشته، روش‌های مختلف برای مطالعه رفتار انسان در شرایط مختلف وجود دارد. به عنوان مثال، در دهه‌های اخیر، روانشناسان به بررسی رابطه بین سیاست و روانشناسی پرداخته‌اند. به عنوان مثال، در دهه‌های اخیر، روانشناسان به بررسی رابطه بین سیاست و روانشناسی پرداخته‌اند.

اهمیت تبلور روش‌های مختلف در زمینه سیاست و روانشناسی وجود دارد. به عنوان مثال، در دهه‌های اخیر، روانشناسان به بررسی رابطه بین سیاست و روانشناسی پرداخته‌اند. به عنوان مثال، در دهه‌های اخیر، روانشناسان به بررسی رابطه بین سیاست و روانشناسی پرداخته‌اند.

در این زمینه، روش‌های مختلف برای مطالعه رفتار انسان در شرایط مختلف وجود دارد. به عنوان مثال، در دهه‌های اخیر، روانشناسان به بررسی رابطه بین سیاست و روانشناسی پرداخته‌اند. به عنوان مثال، در دهه‌های اخیر، روانشناسان به بررسی رابطه بین سیاست و روانشناسی پرداخته‌اند.

1. Charles Marriam
2. Dollis
3. Harold D. Lasswell

عنوان بود در دانش‌های سیاسی و این نظر جدید است صورت و وقت

زشت‌های برابر کارکنان انجمن آمیزه به دانش‌های سیاسی باشد و در فرازهای دانش‌های منتهی به این  
خاصی دارد زیرا به عقیده او آن دسته از فرازهای سیاسی وقت تأثیر قرار ندهد در شکل‌گیری روش‌های علم  
اجتماعی مانند دانش‌های سیاسی هم‌گفته. کتاب‌های وی به نام آئین‌های روان‌شناسی و سیاست (۱۹۳۰)،  
سیاحت‌های جغرافیایی و تخریب‌های (۱۹۳۵) است و کتابی تحت نام دولت و اقتصاد و جامعه و جغرافیا (۱۹۳۶)  
(۱۹۳۶) و قدرت و ضعف (۱۹۴۸) در دست نگارش است و سیاست و سیاستمداران از جمله آثار  
مساروت است وی همچنین رساله است و دانش‌های سیاسی را بطور وسیع بر فرازهای دانش‌های اجتماعی و  
خونک - مانتاگوس و تحقیق - ادوات - شناخت - و کتبی - جامعه‌شناسی - فلسفه - و جغرافیای فیزیکی - و  
بر شخصیت فردی - آئین - شناخت - عنوان علم در بر رفتار سیاسی مترجم ساخت.

تا آنکه یکی از فرازهای دانش‌های منتهی به عنوان علم‌های سیاسی در دانش‌های سیاسی آمریکا به گفت  
و نایبه آنست که تأثیر یکی از فرازهای سیاسی بر روش‌های دانش‌های اجتماعی است. در دانش‌های سیاسی اروپا  
چون تحت تأثیر دانش‌های سیاسی آمریکا است اما کمتر تفصیلاً این جنبه را بررسی کرده است. بیشتر از اروپا  
تخریب‌های اجتماعی و راه‌های علمی است به فرازهای سیاسی در شکل‌گیری فرازهای دانش‌های و ضعف  
سیاسی موجب گردیده است. از این رو ماسون هرر خیر و در این کتاب استقامت خود در سال (۱۹۴۱) عنوان در  
روش مطالعات اجتماعی و دانش‌های فرازهای علمی است اما همواره در این کتاب معاصران به این روش‌ها  
انتقادی جامع و بی‌طرفانه از روش‌های فرازهای علمی و از نظر داشته باشد به کتاب مدخل در روش‌ها  
(جلد - ۱۹۸۰ - ۳۳ ص). اعضای مختلف طبق فرازهای علمی و روش‌های علمی است اما در کتاب  
(هرر خیر و آدامز و مارتنز و فرید و هاربردن) در ادغام جهت بر روی اقتصاد سیاسی شهری تأکید کرده‌اند  
دانش‌های شهری و نقش عنوان تبدیل داشته.

در آن روش (۱۹۸۲)، است در دانش‌های علمی و روش‌های علمی است و علم است است و دانش‌های

1-Max Horkheimer 2-Held 3-Moran Deutsch

سیاسی مطالعاتی تأثیر متقابل از آن‌ها می‌سیاسی و دانش‌های باشد. در جهت این جهت دو جنبه  
است. اول تأثیر (تأثیر) شناخت بر جهت تقسیم‌بندی سیاسی تأثیر ندارد و تأثیر دارد سازد و همچنین  
و از آن جهت تقسیم‌بندی سیاسی نیز بر روی تأثیراتی که حق دولت است. بنا بر این که در سال ۵۰ از آن باقی مانده به  
تفاوت آنها در تأثیراتی که شناخت از نظر ساختارها و فرازهای سیاسی به صورتی متفاوت رشد کرده و این  
معنی از ساختارها و فرازهای سیاسی و نیز تحت هدایت استوار است. ماسون هرر و شخص‌های عقل‌گرا و باغ  
را بر رده و در سه مرحله تقسیم و در هر مرحله بر این روش‌ها تأثیر دارد. شناخت غیر انتقادی و تأثیراتی  
شعبه که در آن طبق روش‌های علمی می‌باشد.

جهت بر روش‌های علمی دانش‌های سیاسی اثری که بر روی هر یکی از این جهت است و تفاوتی که علم برای علمی را  
هم آنست که علم به روش‌های علمی و جهت برای و تفاوت برای و آزادی اندیش و جهت به مباحث علم بر لغت است. سایر  
در برابر جهت برای تأثیر علم و دانش‌های شناخت داده و به جهت برای انجام نسبت به جنبه‌هایی بوده اند. نویسنده برای  
در علم امکان یافتن سده در روی برای روش‌های علمی دانش‌های سیاسی نمی‌تواند.

خوبی‌ها تا به جهت برای و علم برای بر دانش‌های سیاسی مساهم می‌باشند. اغلب دانش‌های سیاسی  
علم برای هستند به حریف هر علم استفاده از جهت و سده برای را از روش‌ها. اما هر دو به روش‌های علم است  
در برابر برای راه‌های علمی می‌برازند - برای مثال به همین جهت به صاحب سیستم‌ها و شیوه‌های پرستانه ای و عقل  
و روش‌های علمی و تجربه در هر دو جهت و تفکر و تفکر و روش‌ها است که برای برای نفس برای  
الفاظ موجود و ... شیوه یکی دانش‌های سیاسی است - هرگاه هیچ شیوه‌های پژوهشی توسط پژوهشگران  
اجراء آید و برای سده جدید روش‌ها مناسب باشند و این توان استوار است که سده‌ها کاملاً آید و روش‌ها  
که تا آنجا که پژوهش‌ها در هر دو جهت است. ماسون هرر و روش‌های علمی و روش‌های علمی و روش‌های علمی  
کمی در حوزه‌های علمی می‌تواند مقیاس برای علم و روش‌های علمی است.

### مختصری روان‌شناسی سیاسی

دانش‌های سیاسی علم وسیع از علم‌های علمی می‌باشد و تأثیراتی که در روش‌های علمی



ایمورد و نیز در صورتی که با ساختارهای تئوریک و مدل‌های سیاسی، با افراد خاص سروکار دارد و در آنجا  
سیاسی امکان دارد حکومتی محلی، ملی، استانی و کشوری به همین معنی باشد. مطالعه در این زمینه در  
میراث و ادبیات غربی و تقدیر اختلافات حکام و به عبارتی در این زمینه مطالعه می‌تواند بسیار  
مفید و علمی و تحقیقاتی باشد. شادت خود مژده دهد.

فراآمیزهای سیاسی

شاید هرگز ترمیم در دانش سیاسی در کشور ما اتفاق نیفتاده باشد. این ترمیم در این زمینه  
تاکنون نشده و همچنین از روش‌های علمی و تجربی برای مطالعه در این زمینه  
اینجا می‌تواند: شفقت (چهره ۱۳۷۶)، تقسیم‌بندی (چهره ۱۳۷۷)، افکار (ادب ۱۳۷۸)،  
گفتار (۱۳۷۹، شماره ۱۳۷۷)، سیاست (ادب ۱۳۷۷)، نقش (اشتراک و دیگر ۱۳۷۷) و در این  
۱۳۷۳) و به هم پیوسته (اثر ۱۳۶۸).

حکامات خودی

بر این وزارت ساختار دانشی سیاسی بر این منوط است که به تفکیک بر این منوط است،  
سازمان داده شود. مثال آن شفقت، گفتار و غیره است. مطالعه در این زمینه  
خاص می‌تواند، مدخل و دیگر به جز در این زمینه: مطالعه با روشی که از همان ابتدا  
بر روی تفکیک و روشی دیگر است. همچنین مطالعه در این زمینه به تفکیک به  
عصای شفقت یا حدیث فنی برجسته تا به این رسیده و باید. این منوط وجود تصور بر این منوط  
خاص یا حدیثی فنی است. در این مورد، مطالعه در این زمینه با روشی که از همان ابتدا  
شاید بتوان بر این منوط مطالعه در این زمینه به تفکیک به روشی که از همان ابتدا

ایم مورد، تئوری بر این منوط است که در این زمینه، اقتصاد سیاسی به تفکیک به روشی که از همان ابتدا  
از این افراد - مثل منتهی به اعتقاد به نفس و روش شفقت و دیگر - در این منوط  
این منوط به روشی که از همان ابتدا به تفکیک به روشی که از همان ابتدا  
ساختار و روشی که از همان ابتدا به تفکیک به روشی که از همان ابتدا  
(Venable 1945, Boules - Guita 1978, Giddon - Helms 1982)

تعمیرات از روشی که از همان ابتدا به تفکیک به روشی که از همان ابتدا

- اثرات مثبت اجتماعی و نیز در حیطه روشی که از همان ابتدا
- اثرات روشی که از همان ابتدا به تفکیک به روشی که از همان ابتدا
- اثرات روشی که از همان ابتدا به تفکیک به روشی که از همان ابتدا
- در این زمینه به روشی که از همان ابتدا به تفکیک به روشی که از همان ابتدا

حکومت و عزت نفس

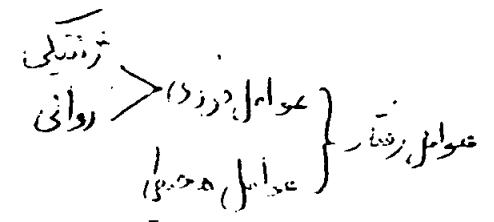
در این زمینه (۱۹۸۲)، در بسیاری از روش‌های مختلف، به این منوط است که به تفکیک  
نظریه اقتصادی و روشی که از همان ابتدا به تفکیک به روشی که از همان ابتدا  
راولز (۱۹۷۱)، در خصوص این منوط به تفکیک به روشی که از همان ابتدا  
سیاسی اقتصاد و روشی که از همان ابتدا به تفکیک به روشی که از همان ابتدا  
ی بعد از حکومت ملی یا سازمان‌های سیاسی به روشی که از همان ابتدا به تفکیک  
ارزنت خود را در این منوط به تفکیک به روشی که از همان ابتدا به تفکیک  
رضایت‌بخش و روشی که از همان ابتدا به تفکیک به روشی که از همان ابتدا

روانشناسی و علم سیاست

به عقیده لیسینگ، ایجاد نهادی هسته تا مردم خود را در شرایط روانی و فیزیکی مناسب

حقیقت لیسینگ یادآوری شده است. علم نفس و تعلیمی و ناشناخته‌های مردم بر مردم دارد و در علم و روش‌های  
روانشناسی و سیاست و روش‌های علمی را در زندگی زندگی مردم بعد. علم نفس به علم سیاست و روش‌های علمی در زندگی  
روانشناسی و سیاست و روش‌های علمی در زندگی مردم بعد. علم نفس به علم سیاست و روش‌های علمی در زندگی مردم بعد.  
بهم وجهی برای حکومت دارد.

در حکومت، مسئولیت‌های سیاسی و اجتماعی و روش‌های علمی در زندگی مردم بعد. علم نفس به علم سیاست و روش‌های علمی در زندگی مردم بعد.  
ایجاد اهمیت، قدرت، احترام، مهارت و روش‌های علمی در زندگی مردم بعد. علم نفس به علم سیاست و روش‌های علمی در زندگی مردم بعد.  
- پول، - تعلیمات، - احتیاج، - تجربه و حسیت - برای خود را از طریق افراد وجود دارد و تا برای آن مردم را  
برابر از طریق مسئولیت. بنابراین در این حالت ایستادن در حکومت به روش‌های علمی در زندگی مردم بعد. علم نفس به علم سیاست و روش‌های علمی در زندگی مردم بعد.  
سیاست، وجود ندارد زیرا حکومت خود را از طریق افراد وجود دارد و تا برای آن مردم را  
برابر از طریق علم نفس از مردم هدف حکومت است، هم می‌باشد.



از آنجا که اغلب پیش‌بینی علم سیاست، رفتار انسان را شامل می‌شود. اما به نظر می‌رسد که روانشناسی منبع طبیعی بینش‌های تحقیقات سیاسی است. با این وصف، دانشمندان علوم سیاسی در کاربرد مفاهیم روانشناسی اگرچه دانشه و روی حوش به آن نشان نداده‌اند. آنها به جای آنکه به روانشناسی سیاسی بپردازند، کوشیده‌اند که از متغیرهای روانشناختی از طریق تأکید بر اثر فشارهای محیطی در تعیین شکل رفتار انسان، اجتناب کنند. در حقیقت، تجزیه و تحلیل نظامها، تجزیه و تحلیل ساختی - وظیفه‌گرایی، قدرت، ارتباط، «عقلایی بودن» و سایر مفاهیمی که در فصول قبل مورد مذاقه قرار گرفت، نمایانگر کوشش‌های صادقانه‌ای است که توسط دانشمندان علوم اجتماعی برای پیشگویی رفتار سیاسی، بدون اینکه در پیچیدگی‌های روان انسان گرفتار شوند، انجام شده است.

با این حال، برخی از ضروری‌ترین «سؤالهای سیاسی»، به‌طور ذاتی به روانشناسی مربوط است. چگونه انسان گرایش‌های سیاسی اولیه را می‌آموزد؟ چگونه افکار او شکل می‌پذیرد؟ چگونه افکار می‌تواند تغییر کند؟ چگونه افراد تصمیم می‌گیرند؟ یا جمعیت‌هایی که به‌طور سنتی مطیع هستند، به یکباره یا درخواست دگرگونی، نظام مطیع را مقبول خود می‌سازند؟ چرا افراطی‌ها افراطی و مقتدران مقتدر هستند؟ به عنوان قفسه کئی، در صورتی که دانشمندان علوم سیاسی قبلیت خود را در پرداختن به عوامل روانی و نیز محیطی رفتار سیاسی افزایش دهند، احتمالاً هم از نظر وسعت وهم از نظر دقت به نفع تجزیه و تحلیل سیاسی است.

این بدین معنا نیست که مغزهای روانی (وجدانی) در برگیرنده رفتار سیاسی هستند؛ بلکه بیشتر همان گونه که در فرضه های ج. ملتون ینگر آمده است، کنش های پیچیده انسان - نظیر رفتار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی - توسط زمینه ای که در آن نیروهای فرهنگی، محیطی، شخصیتی و بیولوژیکی فرد واکنش نشان می دهند، تعیین می شود [۱] (به شکل شماره ۱-۶ توجه شود).

برای مثال، به موجب شکل ۱-۶، رأی ندادن میان سیاهان در مناطقی روستایی جنوب آمریکا، ممکن است توسط هر یک از چهار طبقه ستون سمت راست بیان شود، که عبارت است از: زیست شناسی، روانشناسی، جامعه شناسی و یا فرهنگ شناسی. از نظر زیست شناسی، میوه تغذیه و شیوع زیاد بیماری، دلایل خوبی برای بی علاقه گی به سیاست محسوب می شود. در انتخابات، از نظر روانی، بحران وسیع جمعیت سیاه پوست نسبت به کسب برابری با جامعه سفیدپوست «ناامید بوده»، و نسبت به نظام سیاسی که در آن زندگی می کنند، احساس بیگانگی می نمایند. از نظر جامعه شناسی، نظام طبقاتی موانع جدی بسیاری را در سر راه رأی دادن سیاهان به وجود می آورد و بدین ترتیب، اثر قوانین متعددی را که برای حسن اجرای انتخابات مطرح می شود، خنثی می سازد. از نظر فرهنگی، هنجارها و رسوم در بسیاری از جوامع روستایی سیاه پوست، اعضای خود را مجبور می کنند که «به راه خود ادامه دهند» و با سفیدپوستان «مخلوط» نشوند.

در این فصل مفاهیم گوناگون روانشناختی، که با مطالعه رفتار سیاسی ارتباط ویژه ای دارد، مورد بررسی قرار می گیرد و کاربرد آنها به وسیله دانشمندان علوم سیاسی نشان داده می شود. به مبحث روانشناسی و علوم سیاسی باید به صورت بحثی قابل تأکید در ایجاد اساسی متعدد تجزیه و تحلیل سیاسی و نه به صورت بخشی «جدید» با برداشتی مشخص به علوم سیاسی نگریسته شود. اینکه کلیه پدیده های سیاسی می توانند به توضیحات روانشناختی کاهش یابد (روانکاوی کردن) همان قدر اشتباه است که از کلیه عوامل روانی صرف نظر کنیم.

I. J. Milton Yinger

ینگر

شکل شماره ۱-۶ مناطق توجه نحس

شکل شماره ۱-۶ مناطق توجه نحس

جامعه پذیری	انگیزش	رفتار مذهبی	رفتار سیاسی	رفتار اقتصادی	عضویت	استعداد خودکشی	...
			۴				زیست شناسی
							روانشناسی
			۳				جامعه شناسی
			۲				فرهنگ شناسی

J. Milton Yinger, *Toward a Field Theory of Behavior*, New York, McGraw-Hill, 1965, p. 28

برخی زمینه های ضروری

قبل از اینکه به آزمایش ارتباط سیاسی مفاهیم مختلف روانشناختی بپردازیم، اجازه دهید که نگاهی کوتاه به زمینه برخی مفاهیم مشهور، ولی تا حدی مبهم، که به وسیله دانشمندان علوم سیاسی به کار می رود، بیفکس.

به نظر بسیاری از روانشناسان و همچنین تعداد فزاینده ای از دانشمندان علوم سیاسی، روان «جمعیت سیاه» پیچیده ای است که با موجودیتهایی نظیر نیازهای شخصی، تمایلات، «من» و «من برتر» پر شده است، که برخی از آنها را می توان به طور مستقیم مشاهده کرد؛ اما چنین به نظر می رسد که همه آنها تأثیر بسزایی بر رفتار انسان دارند.

(۱) هر فردی، از اوآن کودکی، یک مفهوم خویشین سبک هویتی - را برای خود می پروراند؛ یک تصویر ذهنی که چه چیزی و چه کسی است و دقیقاً چگونه در اطراف خود جای گرفته است. [۲] آیا من باهوش هستم، آیا من مورد پسند هستم، آیا من زیبا هستم، آیا من قدرتمندم، آیا من پسر خوبی هستم، آیا من پدر خوبی هستم، آیا من کارگر خوبی هستم؟

افراد مفهوم خویشین را با مشاهده واکنشهای افراد دیگر بسط می دهند. اگر



خواهیم قیاس مشهور کولی<sup>۱</sup> را طرح کنیم. سایرین به صورت «آیینة تمام قدی» هستند که فرد تصورات اینکه «جه» می‌کند و «چگونه» را، از آن جمع‌آوری می‌کند. [۳] «من زیرا هستم؛ چون مردم می‌گویند من زیبا هستم»، «من باهوشم؛ چون در امتحانات امتیاز بالایی آورده‌ام و نمرات خوبی دریافت کرده‌ام»، «من قوی هستم؛ چون مردم خواسته‌های مرا اطاعت می‌کنند و از مقاومت در برابر من می‌هراسند». همان‌گونه که در بحث بعدی توضیح خواهیم داد، مفهوم خوبیش فرد می‌تواند اثر غمیقی بر رفتار سیاسی او داشته

باشد

همچنین افراد دارای نیازه‌ها و امیالی هستند. نیازهای فیزیکی نظیر غذا و حبس مدت زیادی است که شناخته شده است. با این حال، برای دانشجویانی که در زمینه شخصیت تحقیق می‌کنند، انسان از دردمر نیازه‌های گوناگون اجتماعی و روانی دیگری نیز در زحمت است. برای مثال، به نظر می‌رسد که افراد نیازی همیشگی به امنیت، ثبات و نظم دارند. [۴] ایشان دنیایی را ترجیح می‌دهند که منظم و پایدار باشد، دنیایی که در آن همه چیز مناسب و کلیه قواعد شناخته شده باشد و موارد تعجب کسی در آن موجود باشد.

همچنین افراد به تعلق داشتن نیازمندند؛ به‌عنوان مثال: خواهان داشته باشند، مورد علاقه، مقبول باشند، محترم شمرده شوند و مورد تحسین قرار گیرند. تجربه در مورد میمونها و سایر پستانداران بیشتر نشان می‌دهد که فرزندانسی که از والدین خود جدا شده، بدون وجود علاقه‌ای بزرگ شده‌اند با هم‌خونان خود که در محیط اجتماعی خود بزرگ شده‌اند، از لحاظ رشد جسمی برابری نمی‌کنند. [۵]

همان‌گونه که افراد نیاز دارند توسط دیگران مورد احترام قرار گیرند، همچنین به تفکر درباره خود نیز محتاج هستند. چندین تحقیق یادآور شده است که افراد فقط به قیمت رفاه خود می‌توانند خود را دست کم بگیرند. [۶] از این گذشته، افرادی که در مورد خود خوب فکر نکنند، در ارتباطشان با دیگران با مشکل رو به رو می‌شوند. [۷]

بنابراین، نکته قابل تأکید، نیاز به پذیرش خوبیش است، که بسیاری از

روانشناسان معتقدند که افراد نه تنها مفهوم خوبیش را، بلکه یک مفهوم خوبیش خیالی را نیز در خود می‌پروراندند. رویایی منطقی، به فرض آنکه بکرات غیرواقعی، از تقواها، قابلیت‌ها و ارزشها. [۸] زمانی که تصویر در آینه شدت از مفهوم خوبیش خیالی فاصله

بدا کند، بسیاری از مردم به جای اسلحه موارد عدم کفایت خود را بی‌در بند، به خاطر از دست دادن تماس با حقیقت دست می‌زنند.

همچنین روانشناسان مشاهده کرده‌اند که نیروی قابل ملاحظه‌ای از انسان برای دنبال کردن هدفیهای توسعه‌ای (مثلاً برای تقویت و توسعه فکر و بدن تا حد ممکن) صرف می‌شود. در این مورد گفته می‌شود که افراد علاوه بر نیازهای زیستی و روانی، که توضیح داده شد، به رضایت نفس نیز احتیاج دارند. [۹] اگرچه کوششهای کلی برای موفقیت بیان شده است، اما طرح رضایت غیرقابل وصف است. [۱۰]

زمانی که یک یا تعداد بیشتری از نیازهای فرد به‌طور کامل برآورده نشود، حالتی از عدم تعادل به وجود می‌آید و «نیروی روانی» یا میلی آزاد می‌شود که نیاز محروم‌شده را برآورده کند و بدن را به حالت تعادل یا «تعادل حیاتی» بازگرداند. بنابراین، زمانی که شما «گرسته» هستید، میل به خوردن کانون مستولی فعالیت شما خواهد شد تا اینکه حالت نیاز کاهش یابد. [۱۱] به‌طور مشابه، افرادی که نیازشان به ثبات، امنیت، مقبولیت و یا موفقیت به اندازه کافی ارضا نشده باشد، در پی گیری یک محیط با ثبات و امن، در جستجویشان برای مقبولیت و تعلق داشتن، و در تلاششان برای دستیابی به آنها دچار «عدم تعادل» می‌شوند.

اغلب پیوند بین حالات نیاز و رفتار سیاسی مستقیم است و بسهولت مشاهده می‌شود. برای افرادی که فاقد اتکای به نفس و اعتماد به نفس‌اند، این امر غیرعادی نیست که با توسل به آن‌گونه جنبشهای استبدادی به حرکت درمی‌آیند که قول دنیایی از نظم و ثبات را می‌دهند که در آن هر فرد برای اینکه زنده بماند، باید از قوانین اطاعت کند. افرادی که احساس می‌کنند معطرد شده‌اند، اغلب به هیستنگی‌های متعصانه جنبشهای افراطی روی می‌آورند تا حس تعلق و مقبولیت، که جامعه آنها را انکار کرده است، به دست آورند. همچنین، اغلب افراد با نیازهای شدید برای شناخته شدن یا موفقیت، پی می‌برند که فعالیت سیاسی، آن شناخته‌شدنی را آرزو دارند برای آمان فراهم می‌کند. با این حال، قبل از اینکه کاربرد سیاسی نیازها و امیال روشن شود، ما باید مفاهیم بسیار تیره «من» و «من برتر» را تعریف کنیم.

«من»، عبارت از «شکله روانی»‌ای است که برای سرپستی و هدایت ارضی نیازهای انسانی در حالتی واقعی تکامل می‌یابد. [۱۲] «من»، نوعی شیبه ناسخدی یک کشتی را اشغال می‌کند و حالتی آگاهانه به خواسته‌های فرد می‌دهد. «من» همچنین مسئول خشنودی و راضی کردن خواسته‌ها و آرزوها، به شکل هماهنگ با واقعیت و

2. Cooley

درمانی جامع است. «من» ارضای افراد را به حداکثر می‌رساند؛ در حالی که همزمان از انهدام شخص به وسیله دنبال کردن نیازهای بی سرانجام من‌افقت می‌کند.

«من برتر»، در کلیه مقاصد عملی خود، عبارت از وجدان فردی است. [۱۳] زمانی که «من» هشدار دهد که «مجازات دزدی و امکان دستگیر شدن زیاد بوده، و این کار به خنتر آن نمی‌ارزد»، «من برتر» به این هشدار اضافه می‌کند که از نظر اخلاقی نیز دزدی اشتباه است.

با این حال، موقعیت «من»، اغلب مشکوک است. اگر امیال ارضای نیاز مسئولی شوند، چه خواهد شد؟ اگر موانع اجتماعی و اخلاقی یک جامعه آذنتر جدی باشند که بیان عادی امیال جنسی و سایر امیال نهی شود، چه خواهد شد؟ در صورتی که واقعیت آن قدر ناگوار باشد که راه‌های غیرویرانگر ارضا را نتوان یافت، چه می‌شود؟ به طور خلاصه، اگر «من» نتواند به یک قاعده روشن تناضاهای متضاد نیازها، «من برتر» و واقعیت منتهی شود، چه خواهد شد؟ پاسخ این است که «من» به شبکه‌های دفاعی گوناگونی متوسل می‌شود که اکثر آنها شامل تحریف واقعیت یا جایگزینی شکلی از ارضا به جای شکل دیگر است. شبکه‌های دفاع که در زیر عنوان می‌شود، با رفتار سیاسی ارتباط ویژه‌ای دارند.

**الف) عثلابی کردن:** اساساً عبارت است از کوشش برای بهبود آلام وجدانی یا «من برتر» از طریق نتیجه‌کننده‌های غیرمطلوب، به طوری که برای «من برتر» شرایط قابل قبول باشد. به عنوان مثال: «من واقعاً مخالف یک پارچگی نیستم؛ اما باید با همسایگانم سازگار باشم».

**ب) نسبت دادن:** اساساً عبارت است از کوشش برای تسکین آلام وجدانی از طریق نسبت دادن انگیزه‌های نامطلوب خویش به دیگران. به عنوان مثال: «به قدری دشمن بود، که چاره‌ای جز زدن او نداشتم».

**ج) جایگزین کردن:** عبارت است از انتقال ناخودآگاه احساسات از هدفی به هدفی دیگر. فردی که نمی‌تواند رئیس خود را بزند، در عوض سگ خود را به باد کتک می‌گیرد. مردمانی که تعصب زیادی دارند، اغلب کینه‌ناشی از شکستهای خود را به اقلیت‌هایی چون سیاهان و یهودیان منتقل می‌کنند. جایگزین کردن، بندرت سرچشمه نگرانی فرد را از بین می‌برد؛ بلکه یک راهایی موقتی است و «من» را از لزوم اشتراک به کیسدهای شخصی بازمی‌دارد.

در ضمن باید توجه داشت که اکثر مردم در یک زمان در رفتارهای دفاعی

ارتباط می‌کنند. بزودی ارتباط سیاسی سایر اشکال رفتار دفاعی تشریح می‌شود.

### علم سیاست و روانشناسی براساس نیاز

کاربردهای سیاسی مفاهیم براساس نیاز و «من» متعدد و گوناگون است. کتاب تفکر سیاسی و هوشاری سیاسی، رابرت ای. لین<sup>۳</sup> معاهده‌هایی را با ۲۴ دانشمند، پسر برای تشریح انواع مختلف رفتار سیاسی، برحسب امیال و نیازها، به خدمت گرفته است. نیاز مورد علاقه بودن از دید لین به شرح زیر است: [۱۴]

نیاز	الف) موانع سهل دوست‌بایی عامل میان‌گیری	بیان سیاسی
نیاز به مورد علاقه بودن	هوشاری، بویزه در ستین کم، جایی که عمل‌های آگاهانه منجر به ایجاد عکس‌العمل‌های ناشی از محبت و از روی علاقه و خودمانی بودن می‌شود، که هر دو علت و معلول نگرانی اجتماعی است.	حس دردناک بی‌تفاهمی سیاسی، دورانی و ولی بندرت کناره‌گیری کردن.
نیاز به مورد علاقه بودن	ترس از خصوصیت، همراه با نیاز برای اطمینان نسبت به مورد علاقه بودن، تمایل شخص به حفظ فاصله بین خود و دیگران را حفظ، و تعیین نمادی برای اشخاص دیگر.	سعی در محبت کردن به کسانی که مورد بی‌سببی قرار دارند، به پذیرش اختلاف مذهبی و نژادی پذیرش نمادین برابری.
نیاز به مورد علاقه بودن	فشار و جلوگیری از روابط مابین شخص و نزدیکان از خود مطمئن (احتمالاً بازتاب نوعی ترس از اقتدار). ب) عامل متغیر ساختن خود	انتخاب سطح پایینتر اجتماعی، معشران و ارباب رجوع کم «اهمیت‌نب» و سیاست بهزیستی اجتماعی.
نیاز به مورد علاقه بودن	تروید شخص و نیاز شدید به اعتبار خویش تمام با خود آگاهی از مهارت‌های درون شخصی.	شهرت: جلب آرایه به وسیله مراجع به خطوط روشن، تقریبی که بیشتر مقبولیت است.
نیاز به مورد علاقه بودن	احساس فقدان نیروی حرکت در تمایل	انتخاب سیاسی کمتر «خودگرا» و بیشتر

تعالی

هدت

عرض

مورد ۱	برای «موقفت»، بر پایه دو مقایسه با صفتوح	در خدمت آرزوها و فرصتها.
علاقه	بالا تر خاطرات اختراعات پیشین، ترس	
بودن	از فقدان نمایان و انگیزش.	
نیاز به	شناختن این اجتماعی نامتعارف، که با نزات	تفکر سیاسی نشاندهند: ۱. عناصری
مورد	نگرانی اجتماعی را سبب می‌شود؛ انکار	از گفتگو با مخالفت درونی؛ ۲. تهدد
علاقه	و تحفظه هر بیت. اسنند ده از همین در	امعناف پذیر، انا اغلب بیارشدید.
بودن	«برخورد های اجتماعی».	
نیاز به	واحدی (و شبه اختناق) از تفکرات	مطابقت فکری برای قبول ایده های
مورد	غیر قابل قبول و به این ترتیب	گناهکارانه، غربال کردن اعتراض به
علاقه بودن	چنینی برای فرمول راه حل.	«ضعف»، بخصوص در مقابل فشار.

لین در کارهای گوناگون خود متذکر شده است که مفاهیم «من» و روانشناسی، بر مبنای نیاز، با کلیه اشکال رفتار سیاسی مربوط است. با این حال، در بهره‌برداری از مفاهیم نیاز و «من»، اکثر دانشمندان علوم سیاسی و اجتماعی بر رابطه میان محرومیت نیاز و سیاست افراطی تأکید کرده‌اند. حدود ۲۰ سال پیش این روند با چاپ کتاب شخصیت استبدادی، که بررسی جامعی از تمایلات فاشیستی بود، آغاز شد. [۱۵] نویسندگان معتقدند که ریشه‌های اقتدارطلبی، روانی است و افرادی که به طرف راست افراطی تمایل دارند، نمایانگر احساس شدید انزوا، عدم اعتماد به نفس، عدم کفایت و نیاز انزوا، آرزوی برای امنیت، ثبات و اطمینان هستند. گفته می‌شود که شخصیت‌های اقتدارطلب برای کسب امنیت و اطمینان در رفتارهای زیر افراط می‌کنند:

- الف) تشریفات، گرایی: پیوند جذابی ناپذیر با ارزشهای متفاوت، طبقه متوسط.
- ب) دیباچه‌داری استبدادی: گرایش مطیع و مؤمنانه نسبت به قدرتهای ابداءال اختلافی مربوط به گروه.
- پ) نیاور استبدادی: تمایل به مراقب بودن و محکوم کردن، امتناع کردن و تنبیه افرادی که از ارزشهای متعارف تخلف می‌کنند.
- ت) ضد تحلیلی: مخالفت با ذهنی گرایی، تحلیلی، تفکر عاطفی.
- ث) مره و پرستی و رفتار فاشیستی: اعتقاد به عوامل نهانی سر نوشت فردی، آمادگی برای فکر کردن در طبقات معین.
- ج) قدرت و «مسخنی و خشونت»: اشتغال فکری در شناسایی ابعاد تسلط - تسلیم، قدرت - ضعف، رهبری - پیروی از صاحبان قدرت، تأکید زیاد بر صفتهای مرصوم «من»، ادعای مبالغه آمیز از توانایی و مسخنی و خشونت.

ج) ویرانگری و پدیدینی: «مسخنی» به آسانی به انسان.  
 ح) دورنگری: تمایل به اعتماد به اینکه چهره‌های وحشی و خطرناک در حیات ادامه دارد و پس بیسی چه‌های ملامتی قرار. محرکه ناخود آگاه.  
 خ) حبس: نوبه میانه آمیز است به مسائل جنسی. [۱۶]

در زمینه‌های اسلوب شناختی مختلف «شخصیت استبدادی» شدت میرد اقتدار قرار گرفته است؛ همین‌طور از این جهت به آن حمله شده است که برای افراطی دست راست - بودن، زیاده حساس بوده و از نظر دست چپ افراطی، حساسیت کمی نشان می‌دهد. [۱۷] با این حال، این اثر به عنوان کاربرد کلیسیک متغیرهای روانی در پدیده‌های سیاسی به کار می‌رود.

در میان مطالعات متعدد شخصیت اقتدارطلب، کوشش‌های هربرت مک کلوکی برای ایجاد همبستگی‌های شخصیتی بین محافظه کاری و آزادخواهی در شور ذکر است. نتایج کار وی به طرز بارزی مشابه نتایجی است که به وسیله آدورنو و همکارانش به دست آمده است.

پیش: یکی از روشترین یافته‌های هر دو مطالعه (آدورنو و هربرت مک کلوکی) این است که برخلاف آنچه که گفته شده است، محافظه کاری تنها دکترین مرجع نخبگان روشنفکر، یا بخش‌های روشنفکرتر اجتماع نیست، بلکه عکس آن نیز صادق است. با هر مزیاسی که در اختیار ما باشد، اعتقادات محافظه کارانه را می‌توان در میان مردمان بی اطلاع، کم سواد و سنا جایی که می‌توان تعیین کرد - که هوش یافت.

حداقل در جامعه ما به نظر می‌رسد که محافظه کاری، شدت خصومت اندر اطمینان اجتماعی مردمانی باشد که حس خود کم بینی دارند؛ مردمانی که از بی‌بسیاری و محرومیت خود رنج می‌برند، تسلیم و ترمو بود، خواهان محرومانه نگاه داشتن هستند. مردمانی که فاقد حس جهت و مقصد بوده، نسبت به ارزشهای خود مطمئن نیستند و عموماً توسط وثیقه اخطارکننده چگونگی بیرون کشیدن بار هولناک گلیم خود از (آب) اجتماع وحشتزده هستند؛ اجتماعی که به نظر آنان آن قدر پیچیده است که بی‌بردن به که آن بسیار مشکل است.

از چهار طبقه بندی آزادخواه - محافظه کار، محافظه کاران افراطی به آسانی متخاصمترین و مشکوکترین، سخت‌ترین و مستبدترین، سرزمین در محکوم نمودن دیگران به خاطر کمبودها یا ضعفهایشان، کم‌نحس‌ترین، راحت‌ترین افراد برای تفسیر کردن و ناامیدی نسبت به دیگران و غیر قابل انعطاف ترین نرمش ناپذیرترین در

افراطی» است، بنابراین، روانشناسان از شخصیت در این مورد می‌گویند که اکثر افراد نرسمان پنهانی از سرخوردگی، خنارت و ناامنی را در خود می‌پرورانند. ترسهای که مادامی که شخص بخوسی در اجتماعش داخل شده و احساس امنیت، پذیرش و ارزش خویش را از دوستان، فامیل و شغل خود دریافت می‌دارد، به خاطر غیرقابل قبول بودن از طرف اجتماع، بر آن سرپوش می‌گذارد. [۲۰]

اما زمانی که در نظر شخص دنیا زیر و رو می‌شود، چه بر سر احساسات عدم امنیت، بی‌کفایتی و سرخوردگی می‌آید؟ هنگامی که فرد کاملاً مستحیل شده در اجتماع، متوجه می‌شود که دنیایی از بحرانها و بی‌نظمی‌ها جایگزین دنیای معمولی او شده است، چه بر سر احساسات سرپوش گذاشته شده، عدم امنیت، عدم کفایت و سرخوردگی او می‌آید؟ بناگاه تحت فشار محیط، همه کس به افرادی بدون جهت مشخص تبدیل می‌شوند. همچنین که محوریت نیاز افزایش می‌یابد، امیال سرپوش گذاشته شده بر ضمیر «من برتر» غلبه کرده، و متجلی می‌شود. بدین طریق است که گرث و لاسول ظهور نازیسم در آلمان را تشریح می‌کنند:

آنهایی که در طرف ناملا به زندگی قرار دارند، همواره به نوعی رستگاری متایلند، که مظاهری که همراه با محرومیت آنهاست، درهم شکنند. چنین اشخاص «ناموفق» را می‌توانیم در هر قشری از جامعه آلمان بیابیم: شاگردان بدون ناچ و تخت، مالکان مقروض و حمایت‌شده، کشاورزان مقروض، مسننگران عملاً ورشکسته، کاسیان و هنرمندان فقیر، پزشکان بدون مریض، وکلای بدون موکل، نویسندگان بدون خواننده، ملمان بیکار و کارگران و کارمندان بیکار که به جنبش ملحق شدند. سوسیالیسم ملی، به عنوان جنبش رستگاری، بویژه جلب توجه بسیار زیادی در طبقات متوسط، اعم از «قدیمی» و «جدید» کرد؛ بخصوص در طبقاتی که عقلائیست چشمگیر، به حداقل گسترش خود رسیده بود. سوسیالیسم ملی شدت در میان کسانی نمایانگر خواهد شد که در صدد رستگاری از طریق وسایلی شبه‌معجزه یا حداقل روشهایی هستند که همه مظاهری را که منشأ محرومیت خود می‌دانستند، درهم می‌شکنند. [۲۱]

هیتر به عنوان شخصی که کوشیده تا نقایح معنوی اصولی را - که غنثت از آن نام یافت ملت آلمان را تضعیف کرده است - مجدداً تثبیت کند، شناخته شده است. فساد در ادبیات، فساد در نمایش و فساد اعمال به یهودیان کثیفی نسبت داده می‌شود که کشوری را که مدتها از نعمات آن بهره‌مند شده‌اند، بی‌حرمت کرده‌اند.

تصورات و داوریشان، هستند. ایشان را وجود آنکه شدت نسبت به کمبود و دیگران انتقاد می‌کنند، اما به طرز غیرمعمولی تدافعی بوده، برای حمایت از نیازهای خود می‌جنگند. ایشان با وجود ضعف در یکبارگی و ادبی، و نگرانی، اغلب در تصویر بی‌کفایتی خویش، و نسبت از احساسات میالنه آمیز گناه، به نظر می‌رسد که مایلند نشانه‌های شخصیتی را که در خود از آن منتفیند و می‌ترسند، در دیگران تصویر نمایند. [۱۸]

نیازها به تعلق، امنیت و احترام به خویشتن نیز به عنوان علل اصلی برای «افنداره‌هایی طبقه کارگر»، و عضویت در احزاب افراطی چپ مورد توجه قرار گرفته است. آلموند در تجزیه و تحلیل رفتار انضامی پیشین احزاب کمونیست، در «قاره» پی برد که یکی از تکیه‌گاه‌های اولیه حزب کمونیست تصور آن از قدرت، رفاقت، اتحاد و فناپذیری است:

همچنین به نظر می‌رسد که کمونیسم ممکن است به اشخاصی توسل جوید که احساس سرخوردگی دارند و با به وسیله محیط خود طرد شده‌اند. تصور یک کمونیست سبیزگر، عبارت است از فرد بخصوصی که از خود گذشته، قوی و مطمئن از آینده است؛ فردی که هدفهای خود را می‌شناسد و تالیفه خود را بدون تردید انجام می‌دهد. این جنبه‌های کمونیست، برای اشخاصی جذابیت روشنی دارد که در درون خود احساس ضعف و بی‌ارزش بودن منتج از تجارب کودکی می‌کنند؛ همین طور اشخاصی که اصولاً از محیطشان مطرود شده‌اند. سیاهان، یهودیان، متولین خارج و اولین نسل متولدین بومی، بیکاران و روشنفکران بومی در کشورهای مستعمره ممکن است به موفقیت اجتماعی خویش ناشی از احساس سرخوردگی، عدم لیاقت، فقدان مقام و احترام پاسخ دهند.

در این شرایط، هر نوع تبعیض منفی به ایجاد آسودگی کمک می‌کند. در تمامی مصاحبه‌هایی که گفته شد - حتی در مواردی که اشکالات روانی وجود نداشت - این فضای سرخوردگی، خود را به طور مکرر نشان می‌داد. در سایر موارد، تأکید بر ضعف و عدم کفایت بود؛ در دیگران، بر زشتی، بی‌ارزش بودن و عدم تطبیق تأکید می‌شد. [۱۹]

تردید کمی وجود دارد که سیاستهای افراطی به افرادی که جهت مشخصی ندارند، وسیله‌ای برای تحویل امنیت، مقبولیت و حمایت «من» ارائه کند. با این حال، اشتباه محض خواهد بود اگر به عدم تعادل نیاز به عنوان نابامانیسی که محدود به «افراد

فتار جنگ، سوء تغذیه، توهم و بیکاری، در خلال سالهای پرهیجانی اخیر، بسیاری از مردان و زنان را در معرض «سبب‌های» قرار داده است که قدرت مقاومت در برابر آن را ندارند و باز سنگس گناه ناشی از این بی‌قاعدگی‌ها، بسیاری از ایشان را وادار به پرداخت کفاره آن کرده است. از جهتی، «بیداری آسمان» جنبشی وجدانی برای تزکیه و احساس ارزشهای معنوی بوده، و بعدویان، گوسفندوار، فردانی این ماجرا هستند.

این چنین است معنی تاکید در شخصیت اجتماعی هیئت، بر پایه برهیز از شراب، زن و افراط؛ این کلیدی است برای مطلوب بودن رفتار بدون استعلاف که یکی از مشخصه‌های روشن او بود. [۲۲]

با شناخت شدن و هویت یافتن یا هیئت، اعضای بدون جهت مشخص طبقه متوسط آلمان که در حال افزایش بود، نه تنها امنیت به دست آوردند و حس هدف‌داری را تجدید کردند، بلکه همچنین وسیله‌ای برای تیرنه خود از احساس گناه و شکست، از طریق جایگزینی و انداختن گناهانشان به گردن اقلیت کلیسی، یافتند؛ روندی که اکثراً سیر بلا قرار دادن اطلاق می‌شود. [۲۳]

هویت و شناسایی

کاربردهای سیاسی نیاز و «من» بر پایه روانشناسی می‌تواند با افزودن مفاهیم هویت و شناسایی گسترش بیشتری یابد.

هنگامی که کودکان به امر ساختن «خویش» یا «هویت» مشغولند، می‌توان این امر را نوعی تجربه در بحران هویتی نیز تصور کرد. [۲۴] آنان کاملاً مطمئن نیستند که از چه طریق یا چطور یا دقیقاً چگونه در دنیای خود جای می‌گیرند. به نظر می‌رسد که برای پیچیده کردن موضوعات قواعد نیز همواره در تغییراند. به محض اینکه آنها خود را با والدینشان تطبیق دادند، به داخل کلاس درس می‌افتند و مجبورند که بار دیگر هویت خود را بر حسب هیئت‌ها و معلمان معرفی کنند. بارسیدن به دوران بلوغ، باید به طریقی از عهده اعضای جنس مخالف برآیند. آنان به موازات پیشرفت در دبیرستان و دانشکده، و در نیای کار، پی می‌برند که رفتاری که در سن ۱۵ سالگی‌شان از سوی دیگران تحلی می‌شد، در سن ۱۸ سالگی مورد استنزا و ریشخند است. به عبارت دیگر، جوانان باید به بزرگسالان میل شوند.

نیاز به امنیت، پذیرش و عزت نفس، تماماً فرد را به برپایی هویت و سپس از خویش مستحکم می‌کشاند. فرد، در پاسخ به این تمایل به هویت، در جستجوی دائمی برای علائمی است که نقش وی را نشان می‌دهند: «از من انتظار چه کنی حیث و چگونه آن را انجام دهی». [۲۵]

روش آشکار برای فایز آمدن بر این مشکل، تقلید از رفتار آشنایی است که به نظر می‌رسد آگاهی دارند؛ بویژه کسانی که در مصدر قدرت نیز هستند. بدین ترتیب، در پایستریین سطح، کودکان از طریق تقلید والدین خود شامل گرایشها، ارزشها و رفتارهای والدین - برای خود هویتی می‌ایزند. کودکان نه تنها رفتار و گرایشهای والدین خود را عیناً تقلید می‌کنند، بلکه آن را قسمتی از هویت خود می‌سازند؛ به عبارت دیگر آنان ارزشها و رفتار والدین خویش را درونی می‌کنند.

①

به روند تقلید و درونی کردن رفتار، گرایشها و ارزشهای افراد یا شبیه دیگری شناسایی (تعیین) اطلاق می‌شود. موقعی که کودکی با والدین خود شناخته می‌شود، یا موقعی که فردی با رفتار سیاسی و با نظامی «شخص قدرتمند» نظامی یا سیاسی شناخته می‌شود، او خود را چنان می‌بیند که گویی کلیه فضایل متعلق به موضوع مورد شناسایی را داراست و در کلیه اختراعات موضوع سهیم است؛ گویی همه آنها متعلق به خود اوست. روند شناسایی به فرد ضعیف، فرد نامطمئن و فردی که احساس ناامنی می‌کند، هویت، هدف، منبعی از غرور و یک نقطه اتکای محکم می‌دهد. بر حسب مفاهیمی که در گذشته مورد بحث قرار گرفت، گرایشها و رفتارهای موضوعات هویتی به صورت قسمتی از خود ایده آل فرد درمی‌آیند. فرد خود را به صورت موضوع «خود ایده آل» نگاه می‌کند و رفتار موضوع شناسایی را چنان اجرا می‌کند که گویی جزء رمز اخلاقی خود اوست.

یکی از کاربردهای اصلی سیاسی مفهوم شناسایی، مطالعه جامعه‌پذیری سیاسی است؛ روندی که به وسیله آن، افراد گرایشها و وفاداری‌های سیاسی بنیانی خود را کسب می‌کنند (ایجاد شرایط عملی به منزله نوعی جامعه‌پذیری، در صفحات آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت).

کودکان یاد می‌گیرند که از طریق شناسایی با والدین خود، به بزرگسالان تبعید شوند. بخش غیرقابل تجربه این روند یادگیری، تحصیل گرایشهای والدین در سیاست است. چنانچه والدین احساس عمیقی از اعتماد و وفاداری را نسبت به نظام سیاسی داشته باشند، فرزندان آمادگی خواهند داشت که چنین کنند. متقابلاً، چنین استدلالی

در مورد گرایشهای عدم اعتقاد و بیگانگی والدین نیز مصداق دارد.

نیایش کودکان به انتقال گرایشهایی که نسبت به والدین خود پروراند شده به سایر اشخاص یا اقتدار، جزئی از روند شناسایی است. ایستون و دنیس در بررسی که از ۱۲۰۰ کودک آمریکایی بین سنین ۷ تا ۱۴ سال به عمل آوردند، پی بردند که ارزیابی های از «قدرت پدر» بهترین پیشگویی کننده ارزیابی کودک از «قدرت رئیس جمهور» است. در فرزندانی که «قدرت» پدر را «کم» ارزیابی می نمایند، این تمایل وجود دارد که قدرت رئیس جمهور را نیز «کم» ارزیابی کنند. [۲۶]

در بسیاری از کشورهای در حال توسعه که هنوز باید تعلیم و تربیت عمومی و آشنایی گسترده با رسانه های گروهی به وجود آید، خانواده به عنوان عامل اولیه جامعه پذیری سیاسی باقی می ماند. در بسیاری از کشورهای توسعه یافته، گرایشهای اساسی که از طریق شناسایی والدین القا شده است، به وسیله تعداد بیشتری از عوامل اجتماعی اضافی - شامل مدارس، هم کلاسی ها، احزاب سیاسی، رسانه های گروهی و انواع مختلف تبلیغات حکومتی - تغییر می کند. گرایشهای نسبت به نظام سیاسی نیز به علت تجربیات و اطلاعات در حال تزاید فرد راجع به نظام سیاسی و اثر آن بر زندگی او، گسترش می یابد.

در حقیقت این مسئله که نقش خانواده در جامعه پذیری سیاسی کودک چقدر اهمیت دارد، امروزه موضوع برخی از مباحثات است. هس و نورنی در مطالعه خود از ۱۷ هزار دانش آموز ابتدایی، از کلاس دوم تا هشتم، پی بردند که به احتمال زیاد اثر مدرسه مهمتر از اثری است که خانواده در شکل بندی گرایشهای سیاسی کودکان دارد. آنان خلاصه تحقیق خود را به صورت زیر بیان می کنند:

از دیدگاه کلیت جامعه پذیری سیاسی در نظام سیاسی، نتایج نشان می دهند که در پژوهشهای قبلی، تاثیر خانواده در انتقال گرایشها زیاد برآورده شده است. خانواده انتقال ارجحیت برای یک حزب سیاسی را سبب می شود؛ اما در اکثر زمینه های دیگر، مؤثرترین نقش آن حمایت از سایر نهادها در تعلیم اطلاعات و جهت گیری های سیاسی است. در میان کودکان یک خانواده، وجوه تشابه بسیار روشن، محدود به هوشیاری و گرایشهای مربوط، مانند احساسات نگرانی و یا شادمانی در مورد پیامد یک مبارزه انتخاباتی، است. صرف نظر از ارجحیت حزبی، به نظر می رسد که اساساً نفوذ خانواده غیرمستقیم است و فقط گرایشهای نسبت به اقتدار، قوانین و اجابت را تحت تاثیر قرار می دهد.

بسیار ساحت خانواده و علاقه کودک به نظام سیاسی تا حدی برشماره وجود دارد. کودکانی که پدران خود را قدرتمند می بینند تمایل دارند که در مسائل سیاسی آگاهتر و علاقه مندتر باشند؛ کودکانی که مادران خود را به عنوان قدرت برتر در خانواده می بینند، کمتر به مسائل سیاسی علاقه مند هستند و در مقایسه با کودکانی که پدران خود را قدرت برتر و یا هر دو (پدر و مادر) را با قدرت مساوی در خانواده می بینند، گرایشهای خود را در مراحلی یعنی به دست می آورند.

ظاهراً مدرسه در آموختن نسبت اخلاق گرایشها، تصورات و اعتقادات مربوط به عملکرد نظام سیاسی، نقش بزرگتری را ایفا می کند. در حالی که مسائل استدلالاتی که خانواده در جامعه پذیری، که اساس وفاداری نسبت به کشور است، بیشترین سهم را دارد، مدرسه رضایت، انضاح و مفاهیمی را ارائه می دهد که احساسهای اولیه متعلق بودن را بسط داده، و روشن می سازد. [۲۷]

همچنین مفهوم شناسایی در تجزیه و تحلیل رفتار سیاسی شخص متعصب «معتقد واقعی» مفید بوده است.

بسیاری از افرادی که جهت مشخصی ندارند - که قبلاً مورد بحث قرار گرفت - «معتقدین واقعی» هستند؛ افرادی که فاقد امنیت، مقبولیت و انکای به نفس هستند، و افرادی که از یک بحران هویت رنج می برند. شناخته شدن با جنبشهای افراطی چپ یا راست یا سرسپردگی به یک رهبر فره مند (یا جاذبه روحانی) و یا فردی عوام فریب، برای افرادی که جهت مشخصی ندارند، یک عصبانیت روحی به ارضای آن می آورد. زندگی او ناگهانی بر از معنی و هدف می شود. او مقبولیت کسب کرده است. او با پیدا کردن سخنانیت در ایده و اوژی حزب یا شخص رهبر، احترام به نفس و اعتقاد به نفس را در نقش جدید خود به عنوان «پیرو» کسب می کند. همان طور که در خواسته های کمونیسم بحث می شود:

در حالی که خصوصیت و رنجش در تمام موضوعات فراگیر کمونیسم ظاهر می شده، جنبشهای نوع حزب کمونیست، معتقدان شامل مسائل و نیازهای روحی دیگر نیز می شود... در ارتباط جمعی کلاسیک و کمونیست سر سازمان، اجتماع و راستگویی تا کید مداوم می شود. تصدیق ایده آل کمونیست، عقیده مردی را تداعی می کند که جای خود را در پیشرفت منطقی زمان دارد و در محاصره یک عده رفقای حزبی باوقار و ثابت قدم است. رزمنده کمونیست تنها منسوب به گروه نیست؛ او همچنین در نوعی سازمان انسانی، سهم است و خود را در یک مجموعه اسرارآمیز حزب مستحق می کند و از این عمل هویت زیادی کسب کرده، حتی نوعی احساس فناناپذیری

به دست می‌آورد. این ترکیب از اتحاد و وحدت مذهب، مذهب در اجتماع و جامعه اثر ویژه‌ای بر آفرینی دارد که تا یکدیگر منسوب نبوده، و با به اندازگی کمی یا هیبت خود منسوب نیستند؛ هر کس که تنها و منزوی اند. این امری توانمند برای کسی که تنهایی او به غلبه مذهب خود است. چنانچه باشد مثلاً دانشجوی جدیدی که از جامعه خود بیانی اقلین بار دور شده، و کسی که فاقد آشنایی‌ها و تماسیاتی لازم است. همچنین کسی که به خاطر برخی بر اعتقادی‌های عشق و نرس از اسداوه نابج و صدمه دیدن، سرخورده شده و خود را کنار کشیده است. [۲۸]

در جوامع باثبات، «هویت ملیان» در اثبات هستند؛ ولی با این حال بخش باثبات خطرناک جمعیت را تشکیل می‌دهند. اگرچه دانشمندان علوم سیاسی که در مناطق در حال توسعه کار می‌کنند، متذکر شده‌اند که بحرانهای هویتی در سرزمینهایی که آسیب ناشی از تغییر شدید اجتماعی و تکنولوژی و تجربه می‌کنند، پدیده‌ای بسیار گسترده است. متن زیر که نوشته کالین ام. ترن‌بال، به نام آفریقای آنها است، شرح روشنی از این روند را در زمینه آفریقای به دست می‌دهد:

در شهرها به آفریقای مرتباً آمیخته شده است که از گذشته فسیله‌اش و اعتقادات مذهبش شرمسار باشد. به او آمیخته شده که یک وحشی و گاه‌گزار بوده است و اغلب طریق دیگری را نیامیخته است. در مناطق روستایی، کسانی که به وسیله مسیحیت یا اعتقاد دیگری که دنیای جدید مرد سفید سعی دارد به سوی آن قدم بردارد، ایمان نیاورده‌اند نیز وضعیت بهتری ندارند. ایمان آنها نسبت به قدیم توسعه نیروی برتر قابل اثبات جدید متزلزل می‌گردد؛ تا جایی که انجام کلیه فعالیت‌های دنیوی و اخروی که در نظر اجدادشان خشنود گذشته بود، برای ایشان غیرممکن می‌شود. آنان چنین احساس خواهند کرد که زندگیشان در آخرت نیز ناخشنود و ناموفق خواهد بود.

افراد راه‌حل خود را برای این وضع دشوار می‌یابند؛ اما آن اتحاد بنیادی درهم شکسته است. مدیران مایلند بگویند که جدایی از قبیله چیز خوبی است؛ اما ایشان تنها برحسب راحتی اداره کردن فکر می‌کنند. جدایی از قبیله، با خود فروزینگی کامل ارزشهای اخلاقی و معنوی را به همراه دارد و هر فرد را از همسایگان خود جدا می‌کند. [۲۹]

جدا از بحرانهای هویتی، فردی که با گروه‌هایی نظیر تیمهای ورزشی، قبایل،

4. Collin M. Turreball

باشگاه‌های شهری، احزاب سیاسی، مذهبی، ایدئولوژی‌ها و مذهب در ذهن مردم بسیار زود است. شادی یا افسردگی همراه با بخشهای بیشتر نمادی فوری و فطری از شناسایی افراد با گروه یا موضوع نیاید است. مثلاً چرا بعد از فترت در دوران «اول» بودن صرف شود، بخیر اینکه افرادی که با این نماد ساخته می‌شوند، می‌تواند با ایمن کامل این تصور را در خود ایجاد کنند که آنها خود «اول» هستند.

دو اشاره کرده است که ملی‌گرایی نیز پدیده‌ای است. [۳۰] زمانی که افراد با یک دولت ملی شناخته می‌شوند، در حقیقت آنان یک درگیری «من» با «تو» (یا گروه دیگر) و موفقیت‌هایش را توسعه می‌دهند. به عنوان مثال، ما آمریکایی‌ها بسیار قدرتمند، صادق، صنعتگر، خلاق و به‌طور کلی برتر هستیم؛ بنابراین، من فرد قدرتمند، صادق، صنعتگر، خلاق و برتری هستم. این استدلال ممکن است اسباب باشد؛ اما همان آن فوق العاده است. هر قدر افراد با شدت زیادتری با ملتی شناخته شوند، رهبران ملی در به کار بردن نمادها (مانند پرچم، قانون اساسی، حقوق اتباع و دولت آمریکا) برای بسیج افراد به پی‌گیری هدفهایی که نخبگان آنها را خوشایند می‌نمایند، توانایی بیشتری خواهند داشت.

با این حال، ملی‌گرایی مفهومی غیرقابل لمس است. افراد هم‌زمان با گروه‌های مختلفی شناخته می‌شوند. در بسیاری از کشورها یک شهروند عادی ممکن است در خانواده‌اش، باشگاهش، مدرسه‌اش، شهر زادگاهش، استانش، منطقه جغرافیایی، مذهبش، گروه نژادیش، طبقه اقتصادی و حزب سیاسی و همچنین با کشورش شناخته شود. کدامیک اذن قرار می‌گیرد؟ آیا کشور قبل از کلیسا قرار می‌گیرد، یا کلیسا قبل از کشور؟ آیا شناسایی با حزب سیاسی، گروه نژادی، یا منطقه‌ای شدیدتر از شناسایی با ملیت است؟

زمانی که شناسایی‌های با کشور شدیدتر از شناسایی‌های محلی است، به‌ویژه که اکثریتی از مردم اهمیت کشور را قبل از سایر گروه‌ها قرار می‌دهند، کشور از نظر روانشناسی با فرهنگ، یکپارچه است.

از کشورهای جهان تعداد کمی چنان متحد و یکپارچه هستند که وفاداری‌های ملی در برخی موضوعات با یکدیگر در تضاد قرار نمی‌گیرند. مثلاً طی دهه ۱۹۷۰، درخواستهای ملی‌گرایی رهبران سیاسی برای حمایت از هدفهای کشور در ویتنام، و در جهت

5. Leonard Duchs

منتهی شدن بخش عقلی از حسمت آمریکا به اینکه ادعاهای دولت موجه است، کافی نبود. قسمت اعظم مفاومت آمریکایی ها به خاطر برخورد با ارزشهای محلی بود. بسیاری از روحانیون در آمریکا بر سر اینکه ارزشهای مذهبی یک شهروند در مقایسه با هدفی نظامی رهبری ملی در نظام قرار می گیرد، بحث می کردند. همین طور بسیاری از رهبران سپاهان، به این دلیل که نیازهای جامعه سپاه شایسته تقدم بیشتری نسبت به اهداف نامربوط رهبری ملی است، با جنگ مخالفت می کردند. در هر دو مثال، نمادهای عنوان شده توسط رهبران محلی از دید اکثریت مردم واردتر از نمادهایی بود که توسط رهبران ملی ارائه می شد. حتی در صورتی که نمادهای جنبشهای سپاه و ضد جنگ با اینکه دو پهن بودند و تضاد مشخصه این جنبشها نیز احاطه نمی شد، احتمالاً نفوذ رهبران محلی بیشتر بود.

همچنین مفهوم دیگری که تحت عنوان عمومی شناسایی قرار می گیرد، مفهوم پذیرش است. پذیرش، چنانکه توسط دانیل لرنر تعریف شده است، عبارت است از توانایی متحرک داشتن شدید حرکت آزادانه از موقعیتی به موقعیت دیگر، و توانایی «خود را جای دیگران قرار دادن». نویسنده چنین توضیح می دهد:

بدیده پذیرش از این نظر جالب است که نشاندهنده مکانیسم درونی است که به وسیله آن افرادی که سازگی تحرک خود را یافته اند، می توانند در دنیای در حال تغییر به طرز مؤثرتری عمل کنند. به عبارت ساده تر، پذیرش ظرفیت شخص برای گزینش خود در موقعیت شخص دیگر است. این مهارت برای مردمانی که از محیط قراردادهای سنتی خارج می شوند، غیرقابل اجتناب است. اهمیت قدرت پذیری هنگامی آشکار می شود که برای مثال، افراد متحرک روستاییانی هستند که در طول عمر خود کلیه هم ولایتی ها، نقشها و روابطشان را در محیط خود می دانستند. خارج از محیط دهکده یا قریه، هر کس باید با افراد جدید آشنا شده، نقشهای جدیدی را تشخیص دهد و روابط جدیدی که او را نیز در بر می گیرد، بیاموزد... نظر ما این است که روندی را که به وسیله آن اشخاص راحت پذیر به سبب به خریدار نقدی، شنونده رادیو و رأی دهنده مبدل می شوند، مشخص کب [۳۱]

مهمترین نتیجه گفته لرنر، پذیرش، از طریق آشنایی با زمینه وسیعی از اطلاعات و تجربیات شخصی به دست می آید. سطح بالای سواد، شهرنشینی و در معرض رسانه گروهی قرار داشتن، یا سطح بالای پذیرش مربوط است. به نسبتی که پذیرش افزایش می یابد، توانایی فرد به داشتن عقاید سیاسی و مشارکت مؤثر در زندگی سیاسی نیز

۲

افزایش پیدا می کند. متن مصاحبه های لرنر تصویری روشن از افرادی با «سطح پایین پذیرش ارائه می دهد:

این نتیجه موقعی حاصل شد که نوسان یکی دیگر از پرسشهای فرضی را مطرح می کرد: «اگر نتوانی در ترکیه زندگی کنی، دلت می خواهد که کجا زندگی کنی؟» جواب عادی روستاییان به این سؤال این بود که آنان به می خواسته و به می توانستند. یعنی کجا که جایی دیگری زندگی کنند. اسباب فرضی به طرز کمی زنده انگاشته می شد. موقعی که نوسان اصرار کرد که «فرض کن که کجا ش می خواهی بروی؟» او ترک گفت: «او شکست دلیل عجیبی از حیوانات مشاهده کرد. او این سلفظ برشی دیگر از شخصیهای ساده لوح - در نهایت جواب داد که ترجیح می دهد که خودش را بکشد. روستایی مقصد راحت تر می تواند عمده خویش را تغییر دهد که تا اینکه تغییر مکانش را به مکانی ناشناخته. [۳۲]

چنانچه کارهای دلب و لرنر را با هم در نظر بگیریم، به بیان قضایای زیر هدایت می شویم: (۱) مابقی گرایشی بر مبنای شناسایی افراد با نهادها و نمادهای ملی قرار دارد؛ و (۲) قبل از اینکه فرد بتواند با نهادها و نمادهای ملی شناخته شود، باید از طریق آموزش و پرورش (رسانه) یا تجربه درک کند که قسمتی از یک ملت بودن به چه معناست و چگونه به طور مستقیم نهادهای ملی در زندگیش نفوذ می کند. هر قدر ظرفیت پذیرش فرد بیشتر باشد، ظرفیت او برای رأی دادن و مشارکت مؤثر از طریق دیگر در زندگی کشور جدید، بیشتر خواهد بود.

ناکامی - برخاشگری

امیال: همان گونه که قبلاً اشاره شد، امیال «نیروی روانی» ای هستند که برای ارضای نیازهایی که فشار بیشتری بر فرد وارد می آورند، آزاد شده اند. موقعی که امیال در اوضاع متناسب نیاز یا نیازهای فردی با شکست روبرو می شوند، فرد آنچنان ناراضح و نگران می شود که از میان برداشتن یا تقلیل این ناکامی - صرف نظر از علت یا علل آن - فی نفسه به هدفی مبدل می شود. [۳۳] یک فرد ممکن است که ناراضحی خود را، که ناشی از موقعیت شغلی ناراضحی کننده، اما غیر قابل تغییرش است، با زدن حیوان خود رفع کند. زدن حیوان، منبع محرومیت را تغییر نمی دهد؛ اما یک التیام موقتی ایجاد می کند. آلپورت در بحث مشابهی، در مورد «سیر بلا قرار دادن» و ناکامی مهم می گوید [۳۴] که سیر بلا قرار دادن - نظیر زدن حیوان - برای رها ساختن ناکامی ناشی از بی کفایتی های



در آمریکا مؤثر است. آمریکا شرایط متعددی دارد که در کشورهای دیگر به ندرت  
 منطبق به منازعات داخلی محرم می‌شود. محرومیت مداوم، منحصر به زندگی بخش  
 اغلب مساهمیتان آمریکاست؛ هر قدر هم درآمدهای قایمی و وعده و وعده برای  
 مدوات داده شده باشد. به طوری مکتوب ما به مدیری دست یافتند که محرومیت  
 مشابه، منع مزمن و عمدتاً غیرقابل اجتناب قزاق در میان سایر ملل است. در صورتی  
 که این واقعه کثیف برای آمریکا نیز صادق باشد. بنابراین کشور تا زمانی که بعضی  
 قوی در آن ادامه یابد، همواره در معرض آشوبهای نژادی قرار خواهد داشت. هم‌چون  
 در آمریکا، به علت دانش تاریخی مملو از نژادها، احتمال اینکه که کثیف  
 آمریکایی‌ها - این امر از سفید یا سیاه نارضایتی خود را از طریق تظاهرات و در برخی  
 مواقع رفتار خشن نشان دهند، زیاد است. منتهای خشم در کوبا مدت غیرقابل تغییر  
 است؛ اما نارضایتی‌هایی که اثرات متوقف کننده آن توسط چنین سنتیابی تشدید  
 می‌شود، مستعد تعبیر است. [۳۶]

سودمند بودن

تا اینجا به علوم سیاسی به عنوان وسیله‌ای برای ارضای نیازهای فردی و از  
 میان بردن محرومیت‌های شدید توجه کردیم. با این وجود، دلایلی روزافزون نشان می‌دهد  
 که برخی اشکال رفتار سیاسی، مانند رفتار رأی دادن زیاد و سطوح بالای اعتماد سیاسی  
 - عواملی که برای یکپارچگی مؤثر و اداره کشور مدرن اساسی است - به طور مستقیم با  
 تطبیق روانی مثبت فرد با اجتماع خود مرتبط است.

از اصطلاح سودمند بودن برای تعریف صفات تطبیق استفاده می‌شود و این  
 صفات عبارت است از اینکه فرد احساس می‌کند که سودمند است، تعلق دارد، مورد  
 احترام قرار می‌گیرد و رفتار و آفتابش با مفهوم خویشش ایده‌آل وی از خود منطبق است.  
 با اینکه روانشناسان از مفهوم سودمند بودن استفاده وسیعی نکرده‌اند، اما در میان  
 دانشمندان علوم سیاسی مقبولیت عام به دست آورده است. این بحث وسیعی را در  
 خصوص فایده فرضیه‌های زیر درباره سودمند بودن طرح می‌کند:

احساسات تسلط و کنترل داشتن روی خویش و محیط - که در کودکی پرورش  
 یافته، توسط اجتماع تقویت می‌شود (یا منع می‌شود) - در جهت حس از سودمند بودن  
 سیاسی تمهید می‌یابد. یک حس سودمند بودن سیاسی، مردم را به جهتی سوق می‌دهد  
 که نسبت به روند سیاسی خود هشیارتر شوند؛ در نظرات خود مطلقتر و وفادارتر باشد  
 و در روند سیاسی فعالتر گردند. شخص با احساس کمی از مؤثر بودن سیاسی،  
 احتمالاً در دنیای سه‌ای مملو از مشکلات خصوصی زندگی می‌کند.

شخصی و شکست‌های فردی بر گروه‌های ضعیفتر اجتماع است. از این رو، آلیوت اشاره  
 کرده است که تمسب نژادی زیاده از حد سفیدپوستان فقیر جنوب آمریکا، مبین  
 کوشش‌های ناآگاهانه‌ای است که آنها برای رهایی از ناکامی‌ها - که موقعیت متزایل آنها  
 مولد آن است - و نجات خود از طریق اثبات برتری خویش بر حداقل بخشی از  
 اجتماع، به آن دست می‌زنند.

ناکامی مبین: به فرضیه‌ای اطلاق می‌شود که در آن ناکامی، به دلیل محرومیت  
 از یک یا چند نیاز، روانی است و صرف نظر از منع آن، این ناکامی از هر مجرای که  
 در دست باشد، نظیر تعالی، تعرض، یا یکی دیگر از مجراهای دفاعی که قبلاً بحث  
 شد، کاهش می‌یابد. تعددی که ناکامی‌های مزمن مغزی در رفتار تعرضی می‌یابند، به  
 پیدایش فرضیه ناکامی - تعرض منجر شده است: هر قدر منبع ناکامی در فرد یا  
 مجموعه‌ای از افراد، شامل یک منت، وسیعتر باشد، احتمال بیشتر دارد که چنین  
 افرادی رفتار تعرضی نشان دهند. این بدان معنی نیست که هر نوع ناکامی خود به خود به  
 رفتار تعرضی منتهی می‌شود. بسیاری از ناکامی‌ها بسوولت یا از طریق سایر مکانیسمها  
 - نظیر تعالی یا تخیل - جایگزین می‌شوند. فرضیه ناکامی - تعرض یادآور شده است که  
 برای پی بردن به علل رفتار تعرضی (از خودکشی و شورهای شهری گرفته تا مناقشه  
 بین المللی)، باید منابع ناکامی را در اجتماعات شرکت کننده جستجو کرد. تدابیرت‌گار  
 با استفاده از فرضیه ناکامی - تعرض در تجزیه و تحلیل منازعات داخلی ۱۱۴ کشور، که  
 بین سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۵ اتفاق افتاده است، می‌گوید که اشکال مختلف نزاع داخلی  
 به طرز بارزی با سطوح محرومیت (ناکامی) متناسب است. متون زیر برخی از جهات  
 تجزیه و تحلیل نگار را نشان می‌دهد:

مدرک تطبیقی در مورد علل نزاع داخلی، ۳ طبقه مسبب را نشان می‌دهد. علت اصلی  
 نزاع داخلی نارضایتی منتج از محرومیت است. هر قدر اختلاف بین آنچه که مردم  
 اعتقاد دارند که مستحق آن هستند و آنچه که فکر می‌کنند قابلیت کسب آن را دارند،  
 زیادتر باشد، نارضایتی آن بیشتر خواهد بود. هر قدر نارضایتی در یک اجتماع شدیدتر  
 و گسترده‌تر باشد، احتمال منازعه شدیدتر و گسترده‌تر خواهد بود... در کشورهای  
 انگلستان و شمال اروپا و آمریکا، بویژه محرومیت مداوم توأم با تبعیض، شدت با  
 کشمکش پیوند نزدیکی دارد؛ به طوری که ثلث میزان ستیزهای داخلی به وسیله  
 اختلاف در درجه و میزان محرومیت‌های مداوم قابل توضیح است. [۳۵]

این یافته‌ها به طور ضمنی برای توصیف تجزیه و تحلیل بر نظامی‌های داخلی

معمولاً نشانات بالاتر، یا وضعت بهتر، تدابیر دارند که احساسهای بیشتری از سودمند بودن سیاسی داشته باشند که این احساسها از تجربیات آنها در کنترل زندگی خصوصی و نیز ارزیابی واقعیتها آزان از نفوذ بیشترشان ناشی می شود. طبقات پایینتر تدابیر دارند که قدرت خویش را با قدرت طبقات بالاتر مقایسه کنند و بدین ترتیب احساسهای خود را در مورد حقارت اجتماعی تقویت نمایند.

سیاهان فقط در مناطق تجمع جمعیت شمال آمریکا، و نه جای دیگر، قدرت سیاسی خود را با قدرت کمتر خود در سایر جوانب زندگی مقایسه می کنند و بدین ترتیب احساس و آلاهی از سودمند بودن سیاسی را کسب می کنند.

به طور معمول، قدرت و توانایی در حال زوال و فزاین سودمند بودن شغلی و یا خانوادگی، با تقلیل حس سودمند بودن سیاسی توأم است.

احتمالاً حس سودمند بودن سیاسی به وسیله همبستگی با صنعت، اتحادیه ها و پیچیدگی زندگی شهری افزایش می یابد و با زندگی روستایی و محله های کم جمعیت تر و تماس رو در رو با سیاستمداران نسبت معکوس دارد.

حس ضعیف سودمند بودن سیاسی ممکن است تا اندازه ای این نظر افراطی را که بک گروه نخبگان قدرتمند در وال استریٹ با قدرت تمام از راه دور دولت آمریکا را اداره می کنند، توجیه نماید.

پیش بینی بک حس ضعیف مؤثر بودن بر روی دولت، تا اندازه ای این نظر محافظه کارانه که دولت قادر به انجام عمل مؤثر نیست را توضیح می دهد. [۲۷]

همچنین حقایق جمع آوری شده در گزارش رأی دهندگان آمریکایی، که در فرضیه این منعکس بود، مباحث قانع کننده ای را برای نتیجه گیری سودمند بودن، به عنوان عاملی با ارزش در تجزیه و تحلیل سیاسی، به دست می دهد:

اهمیت غیرفعال بودن ماهیت عکس العمل فردی، یکی از جنبه های مهم عکس العمل فرد نسبت به سیاست به عنوان زمینه ای کلی است. برای برخی از مردم، سیاست نیروی پیچیده و دور از ذهن است که دور از تأثیر قدرت شهروند معمولی قرار دارد؛ در حالی که برای بقیه، امور دولت قابل فهم و قابل نفوذ به وسیله یکایک شهروندان است. ما میزانی را که فرد احساس می کند در زمینه سیاست مؤثر است، از طریق جوایگویی به برخی سؤالات. در مورد گرایشهایی از این نوع، ارزیابی کرده ایم؛ به این منظور که مقیاسی نسبی برای سنجش مثالهای خود پدید آوریم. نفوذی که این

Wall Street! از معروفترین خیابانهای شهر نیویورک، واقع در جزیره منهتن، که مرکز امور مالی و فروش سهام است و اکثر شرکتهای مهم آمریکایی در آن واقع شده اند. (م)

نظریه (یا لورن)

یا لورن حس  
 درک  
 درک

نقد از گرایش بر روی رأی دادن دارد. در جدول ۳-۱ که در این کتاب آورده شده است) در مورد انتخابات ۱۹۵۶ نشان داده می شود. این جدول نشان می دهد که رأی دادن به نسبت مستقیم با بالاتر رفتن حس فردی در مورد سودمند بودن سیاسی افزایش می یابد؛ به طوری که اختلاف رأی دادن مابین آن دسته که این احساس آنها به کمترین میزان گسترش یافته بود و آن عده که احساس سودمند بودن سیاسی قوی تری داشتند، بیش از ۴۰ درصد بود. [۳۸]

درک، شناخت و تشکیل گرایشهای سیاسی

مطلب بعدی، توجه به درک و شناخت است. تا زمانی که فکر انسان به صورت سرشته غیرقابل نفوذ و مبهم باقی می ماند، شبکه های دقیقی که به وسیله آن مغز درصدد شناخت برخی محرکها و نادیده انگاشتن برخی دیگر برمی آید (درک) و نیز حالتی که در آن اطلاعات دریافتی طبقه بندی و تفکیک می شود (شناخت) باید موضوع حدس و گمان باقی بماند. با وجود این، به نظر می رسد که مشاهده رفتارهای اجتماعی و نیز تجارب کنترل شده، قضایای زیر را اثبات می کند. [۳۹]

افراد موارد آشنا یا پیش بینی شده را، نسبت به موارد ناآشنا، بسیار راحت تر درک می کنند. فهرمان داستانهای پلیسی، به خاطر فهم بهتر جنایی، همواره آنچه را که دیگران متوجه نمی شوند، درک می کنند. او می داند که دنبال چه چیز است. معمولاً خودی ها به شوخی های خصوصی آگاهانه می خندند، در صورتی که غریبه ها فقط می دانند که به نکته ای توجه نشده است. معنای محرکهای مختلف فقط در صورتی می تواند تصور و درک شود که فرد دارای اطلاعات قبلی نسبت به اهمیت آنها باشد.

درک فرد پشتی زیر نفوذ آن چیزی است که او بسته به حالات نیازی خود در آن لحظه خاص می خواهد یا نمی خواهد تصور کند. به عنوان مثال، موقعی که نیاز به غذا زیاد از حد شود، ذهن افراد به وسیله فکر غذا مشغول شده، موضوعاتی را در مورد غذا تصور می کنند و محرکهایی که با نیاز گرسنگی ارتباطی نداشته باشند، نادیده می انگارد. در حالت مشابه، اکثر مکاتیبهای دفاعی که در گذشته مورد مفاذعه قرار گرفت؛ مبین کوششی است برای محافظت خویشن یا ارضای نیاز روانی به وسیله تدبیر ادراکی که به طور ناخود آگاه انجام می گیرد - که عبارت است از ادراک انتخابی.

معمولترین اشکال درک انتخابی به صورت سازگاری شناختی یا ناسازگاری شناختی طبقه بندی می شود. همان طور که فستینگر و کوهن و سایرین بحث می کنند،

افراد به طور ذاتی درصدد هستند که هماهنگی را تعادل را میان اجزای مختلف دنیای فکری خود برقرار کنند - که شامل میل به منطق نگهداشتن رفتار واقعی با تصویر ایده‌آس خویش است. [۴۰] زمانی که اطلاعات دریافتی با اعتقادات موجود یا گرایشها متعارض است، تعادل روحی دچار اختلال شده. ناسازگاری جایگزین هماهنگی می‌شود. به عنوان مثال، در صورتی که بتازگی یک اتومبیل خریده باشید، تنها با خواندن این موضوع در گزارشهای مصرف کننده که شما بدترین مدل اتومبیل را انتخاب کرده‌اید، احتمالاً نتیجه باید قدری دلنگاری باشد. چنانچه بلافاصله پس از آنکه در مخالفت با محتوای تحصیل سیاهان و سفیدان در یک مدرسه رأی داده‌اید، از واعظی بشنوید که چنین رفتاری از روی تعصب و سرسختی و غیراخلاقی است، نتیجه، احتمالاً مقداری ناسازگاری شما خواهد شد. چنانچه شما به حزب جمهوریخواه وفادار باشید، ولی در اخبار شب خبری درباره کیفیت، اعتبار و خلوص نیت رهبری حزب جمهوریخواه منتشر شود، مجدداً نتیجه ناسازگاری خواهد بود.

افراد برای جلوگیری یا کاهش ناسازگاری، درصددند که اطلاعات موجب سازگاری را درک نکنند و یا آنها را به میل خود تصحیح نمایند؛ به همان طریقی که آنان اطلاعاتی را انتخاب کنند که تعهدات موجود آنها را تقویت می‌کند؛ به عنوان مثال با خواندن گزارشهای مصرف کننده، شخص به جای خواندن ارزیابی های انتقادی، به خواندن یک صفحه کامل تبلیغ در مورد مزایای اتومبیلی که خریده است می‌پردازد و به جای خواندن سخنان واعظی که از نظر اخلاقی موضوع مخالفت با محتلف شدن تحصیل را محکوم می‌کند، به خواندن تمجیدهای یک سیاستمدار صالح که از «مدارس محلی» ظرفداری می‌کند، مشغول می‌شود. شخص گزارشی را که عدم کفایت رهبری جمهوریخواهان را برملا می‌کند نمی‌خواند، بلکه به مطالعه ستون مجاور آن که داد و ستدهای مالی دموکراتهای سرشناس را مورد سؤال قرار می‌دهد، می‌پردازد.

زمانی که محرکهای موجب ناسازگاری را نتوان نادیده انگاشت، مغز از حیل‌های دیگری استفاده می‌کند. چنانچه از اخبار موجب ناسازگاری نتوان پرهیز کرد، آموختن منبع آن را انکار می‌کند. «موضوعات به وسیله بنیادهای لیبرال کنترل می‌شود» همچنین، رفتار موجب ناسازگاری می‌تواند به صورت غیرمخالف فهمیده شود؛ نمونه آن این اظهار است که عرضه غلط فرآورده‌ها عمل غیرصادقانه‌ای نیست، بلکه فقط معامله خوبی

است.

درک به پذیرش محرکهای دریافتی اطلاق می‌شود و شناخت به روندی که پس از دریافت آنها انجام می‌شود، اشاره می‌کند. بار دیگر باید اشاره شود که چگونه مغز اطلاعات دریافتی را از رفتار آشکار شخص به دست می‌آورد؛ اما به نظر می‌رسد که در مورد نکات زیر توافق کلی موجود است.

مقادیر زیاد محرکهایی که به وسیله احساسهای مختلف منتقل می‌شود، فقط در صورتی که در طبقات کلی دست‌بندی شده باشد، می‌تواند به طرز مؤثری بهره‌برداری شود. چنین دسته‌بندی یا طبقه‌بندی، نوعی توانایی تلخیص فکری پدید می‌آورد که به فرد امکان می‌دهد دامنه وسیعی از محرکها را جذب کرده، نسبت به آنها واکنش نشان دهد. به عنوان مثال، کلیه اطلاعات مربوط به «سیاهان» در یک طبقه کلی جای می‌گیرد. همچنین طبقه‌بندی‌هایی نظیر «سیاه»، «ایتالیایی»، «کلیسی» و «کاتولیک» داورای های ارزیابی کننده را نیز شامل می‌شود. (برای مثال، خوب، بد، خنثی، امن، بی‌ضرر). به این ترتیب هنگامی که یک محرک دریافتی خواستار عکس‌العملی مربوط به سیاهان است، عکس‌العمل ایجاد شده، عبارت از گرایش مشخص خلاصه‌ای از اطلاعات به دست آمده و تجربیات مربوط به «سیاهان» است، که حتی شامل یک ارزیابی احساسی از «سیاهان» به عنوان خوب، بد، یا مابین آن دو می‌شود. بنابراین گرایشها عبارت است از جهت‌گیری‌های قبلی به نسبت مستحکم برای رفتار کردن یا واکنش نشان دادن، در جهت مشخص، نسبت به اشخاص، اشیا، نهادها و موضوعات. [۴۱]

گرایشهایی که موقت باقی مانده، آماده تغییر هستند، عموماً به عنوان «عقاید» قلمداد می‌شوند. زمانی که گرایشها مستحکم در کل غیرقابل انعطاف باشند، همچنان آنها «کلشه‌ای» اطلاق می‌شوند.

چگونگی درک و ارزیابی اطلاعات جدید، به گرایشهای موجود بستگی خواهد داشت. همان گونه که در بحث ناسازگاری شناختی صحبت شد، اطلاعاتی که با گرایشهای ایجاد شده برخورد پیدا می‌کند، مورد اقبال کمی قرار گرفته، نادیده انگاشته می‌شود و نیز مورد تعبیر و تفسیر غلط قرار می‌گیرد یا به قسمتهای مجزا تقسیم می‌گردد - به این معنی که در چنان طبقه‌بندی قرار می‌گیرد که طبیعت مقایسه آن را نتوان نادیده انگاشت. هر چه یک گرایش بیشتر کلیشه‌ای و مستحکم شود، مقاومت بیشتری در مقابل تغییر خواهد داشت. «معتقدان واقعی»، که قبلاً بحث شد، با ساختنهای مستحکم

شناختی مشخص می‌شوند. دنیای آنها فقط دو رنگ سیاه و سفید است. دنیایی بدون ایام، جایی که هر چیزی خوب یا بد، و صحیح یا غلط است. اطلاعات مغایر با اعتقادات آنها، هنگامی که باید مورد شناسایی قرار گیرد، تنها یک حیلۀ فریبنده است و این بهترین راه برای شناسایی چنین اطلاعاتی است.

مفاهیم مرتبط با درک و شناخت، سؤالات سیاسی بسیاری را به ذهن متبادر می‌کنند. تلاش به منظور تغییر گرایشها و ترغیب توده‌ها به قبول وفاداری‌های مختلف یا ایده‌های جدید، چه در صحنه مبارزات سیاسی در آمریکا و چه در یک مبارزه نوگرایی در مناطق در حال توسعه، بوضوح لازم می‌نماید که عامل این تغییرات بمراتب کاری بیش از تنها در اختیار فرار دادن اطلاعات واقعی و امید به اینکه «حقایق» خود همه چیز را بیان می‌کنند انجام دهد. منبع مبارز برای ترغیب مردم به اینکه گرایشهای خود را تغییر دهند و به آن عمل کنند، باید این اطلاعات را در قالب جهت‌گیری‌های شناختی افراد بریزد. در میان سایر چیزها، این اقدام موارد زیر را شامل می‌شود: ۱. جلب توجه فرد، ۲. نفوذ در شبکه‌های دفاعی و تمایل به تعادل شناختی، و ۳. تقویت جهت‌گیری‌های موجود، که برله عقاید پیشنهادی است.

ایروینگ آل. جانینی و پروپوستر اسمیت برای دانشمندان علوم سیاسی، سیاست‌مداران و مبلغان فهرستی از قضایای تجربی برای تحصیل اهدافی که نامبرده شده، پیشنهاد کرده‌اند. قضایایی که در اینجا پیشنهاد شده است، بویژه بر نیاز به نفوذ در شبکه‌های دفاعی شنونده و تمایل او به تعادل شناختی تأکید می‌کند:

۱. چنانچه از مستمعانی که در معرض یک ارتباط تشویق‌کننده و مؤثر قرار می‌گیرند، خواست شود که عکس‌العمل واضحی نشان دهند که در نزد عامه مبین موضع ایشان در مورد آن موضوع باشد، میزان اثر ارتباطات خنثی‌کننده بعدی در جهت نزول، تمایل نشان می‌دهد.
۲. منابعی که توسط شنوندگان به عنوان منابع قابل اطمینان و معتبر شناخته شده‌اند، باعث تسهیل تشویق می‌شوند؛ در حالی که منبع بی اعتبار شده، حداقل به طور موقت، منبع مذاخه‌کننده است.
۳. هنگامی که گیرنده می‌کوشد پذیرش پنداره‌های غیرمشهور یا تغییرات ضد هنجار را انکار کند، زمانی موفقیت بیشتری به دست می‌آورد که مطالبی را که برای شنوندگان مطلوبتر است، در ابتدا و پیش از مطالب نامطلوب ارائه دهد تا بدین وسیله تصویری مطلوبتر از منبع ساخته شود.
۴. تحت شرایطی که قبلاً توجه شنوندگان به موضوع جلب شده است، در

صورتی یادگیری و به خاطر سپردن اخبار با محتوای اطلاعاتی یک پیام تشویق‌کننده مؤثر خواهد بود که گوینده بوضوح موضع خود را به عنوان «بیطرف»، به جای موازن یا مخالف، نسبت به نقطه نظر شنوندگان بیان کند و به طور مداوم نشان دهد.

۵. اثرات مثبت و منفی اعتبار در طول زمان کاهش می‌یابد: در ابتدا میزان پذیرش یک شنونده نسبت به یک بیانیۀ تشویق‌کننده منسوب به یک منبع معتبر (مورد «احترام» یا مورد «اعتماد») بسیار بالاست؛ اما به مرور نزول می‌کند؛ همین میزان قبولی شنونده در مورد نتایجی که به وسیله یک منبع بی اعتبار ارائه می‌شود، در ابتدا پایین است، ولی بتدریج افزایش می‌یابد.

۶. زمانی که شنونده بشدت با موضعی که گوینده از آن طرفداری می‌کند، می‌شود، مخالف است، کلاً مؤثرتر است که مباحث مخالف مورد بحث قرار گیرد، تا صرفاً مباحثی که در جهت منافع یک طرف است.

۷. حتی زمانی که شنونده در ابتدا با موضع گوینده مخالف نیست، طرح دوطرفه قضایا در ایجاد تغییرات دائمی در پندارها مؤثرتر خواهد بود، تا ارائه یک سرفه قضایا؛ بخصوص هنگامی که ارتباط تحت شرایطی باشد که شنونده متعاقباً در معرض ارتباط متقابل قرار گیرد، (که بیانگر مباحث مخالف) است. [۱۲]

تصمیم‌گیری

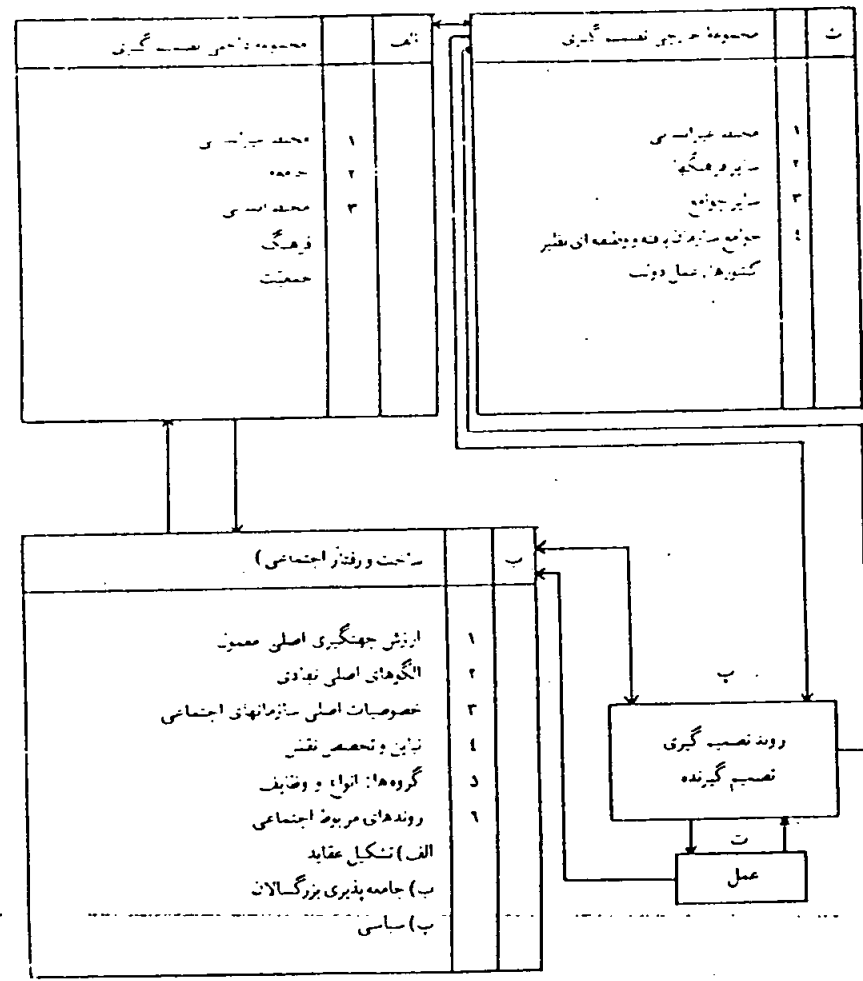
حوزه تصمیم‌گیری نمایانگر کاربرد ثانوی بوده، و به همان اندازه مفاهیم مربوط به درک و شناخت با اهمیت است. دانشمندان علوم سیاسی ۳ برداشت اساسی برای پیگیری موضوع را دنبال کرده‌اند: برداشت عقلایی، برداشت محیطی و برداشت خودکامگی. برداشت عقلایی - که در فصل پنجم مورد بحث قرار گرفت - مدعی است که تصمیمات مهم سیاسی در واقع، تصمیمات گروهی است و نامعقول بودن هر یک از تصمیم‌گیرندگان توسط سایر افراد اطراف وی تصحیح می‌شود. بدین ترتیب، برداشت عقلایی همچنان متذکر شده است که رأی‌دهندگان، در قضاوت مآل‌اندیشی تاریخی، معمولاً بهترین انتخاب را انجام می‌دهند. در هر دو مثال، برداشت عقلایی اشاره کرده است که عوامل روانی در سطح فرد، یکدیگر را در سطح گروه تعدیل می‌کنند.

برداشت محیطی، که به صورت الگوی تصمیم‌سیاست‌خارجی اشناپدر، بروک و سابقین مشخص می‌شود (به شکل شماره ۱-۶ رجوع شود)، ضمن آنکه نفوذ عوامل شخصیتی را مد نظر قرار می‌دهد، یادآور می‌گردد که تصمیمات به طور کلی به افراد تحمیل می‌شود، این تصمیمات بازتابی است از توازن فشارهای گروه‌های مختلف نهادی،

بین‌المللی و ایدئولوژیکی، که تابع آنهاست. [۱۳]

انگیزی محیطی وسیله سیدمندی برای تشخیص انواع فشارهایی است که بر نصب‌گیرندگان وارد می‌شود. و با نتیجه به تفویض فشارهایی که در یک جهت وارد می‌یابد. انگیزی محیطی با دقت قابل ملاحظه‌ای تصمیماتی را که احتمالاً تحت شرایط مختلف اتخاذ خواهند شد پیش‌بینی می‌کند.

شکل شماره ۱-۶



یک کشور به عنوان تصمیم‌گیرنده در یک موقعیت همین (موقعیت شامل ترکیبی از عوامل مربوط در مجموعه سیاسی است، آن‌طور که توسط تصمیم‌گیرندگان تفسیر می‌شود).

(R. C. Snyder, R. W. Bruck, and B. Sapin, eds., Foreign Policy Decision Making Copyright © 1952 by The Free Press of Glencoe, A Division of The Macmillan Company, reprinted by permission of the publisher.)

برداشت خود کامگی تصمیم گیری که بر مفاهیم درک و شناخت و نیز صف کامل نیازها و مفاهیم «من» - که قبلاً صحبت شد بنیان گذاشته می شود، بر ظرفیت ذاتی فکر انسان برای رفتار غیرعقلایی تأکید می نماید. در پاسخ به طرفداران عقلایی که می گویند خود کامگی شخصیت توسط گروه «خنثی» می شود، تحلیل گران شخصیتی مثالی را از تصمیمات غیرعقلانی ناشی از خود کامگی که هینل در جریان جنگ جهانی دوم در جبهت مخالف نظرات مشاوران نظامی خود اتخاذ کرد، ارائه می دهند. همچنین آنها می تواند مثالی را مانند اعتماد و اطمینان مهلک فرانکلین روزولت به استالین یا «تعهد نفس» وودرو ویلسون به جامعه ملل و قرارداد ورسای را عنوان کنند.

طرفداران برداشت خود کامگی در جواب به الگوی محیطی یادآور شده اند که فشارهای وارد بر تصمیم گیرندگان به جای آنکه یکسان باشد، اغلب مبهم، نامعلوم و در حال جا به جا شدن است تا متحدالشکل؛ و وضعیتی که در آن تصمیم گیرنده به فشارهای مختلف واکنش نشان می دهد به چگونگی درک آنها بستگی دارد.

برای اینکه قیاس ساده به کار ببریم، یک تماشاگر مشتاق آمریکایی را تصور کنید که مشغول تماشای بازی فوتبال از تلویزیون است که ناگهان آتش از میان دیوار شعله ور می شود؛ کاملاً واضح است که فرد فوراً به فکر «آتش» می افتد. حال موقعیتی را در نظر بگیرید که در آن شعله های آتش از میان دیوار زبانه نکشد، اما درجه حرارت بتدریج به ۵، ۱۰ و ۱۵ درجه افزایش می یابد. آیا فرد فریاد می زند «آتش»؟ آیا او پنجره را باز می کند، یا اینکه لباس خود را درمی آورد؟ آیا درجه دستگاه تنظیم حرارت را کم می کند؟ یا اینکه او با امید اینکه بعد از اتمام مسابقه، درجه حرارت کم شود، به آن توجهی نمی کند.

موافقان برداشت خود کامگی چنین عنوان می کنند که فضای اکثر تصمیمات سیاسی به تغییرات مبهم درجه حرارت نزدیکتر است تا شعله های زبانه کشیده آتش از میان دیوار.

به عنوان قضیه کلی، فرد گریز اشتاین و سایر حامیان برداشت خود کامگی معتقدند که هر قدر میزان ابهام در یک موقعیت بیشتر باشد، استقلال بیشتری برای تصمیم گیرندگان تأمین می شود و هر چه «حرکت شدید» یا عامل زمان زیادتر باشد، احتمال بیشتری وجود دارد که عوامل شخصیتی در پیامد تصمیم نفوذ کنند. [۴۱] در تأکید نقش عوامل شخصیتی بر رفتار سیاسی، گریز اشتاین با دقت توجه را به این موضوع جلب می کند که احتمالاً برخی از موضوعات از نظر روانشناسی نسبت به موضوعات دیگر

۳۸

فشار زیادتری دارد:

بدون شک برخی از انواع محرکهای محیطی هماهنگی بیشتری را با به هم بستن شخصیت دارند. اینها محرکهایی هستند که واکنشهای احساسی «بی تناسب» را برمی انگیزند. به نظر می رسد که مرده نسبت به آنها «بسیار از حد حساس» هستند. این محرکها مستعداران می آموزند که باید نسبت به آنها محتاط باشند برای مثال، موضوعاتی نظیر اعتماد، آزار حیوانات و در سالهای اخیر، استفاده کودکان از سلاح و آتشآمیزی را می توان نام برد. اغلب ارزش انگیزه ای آنها ممکن است فقط در یک کوچکی از حوزه انتخاباتی نمایان باشد؛ ولی امکان دارد ظرفیت چنین موضوعاتی برای برانگیختن واکنشهای ناب آلود به صورتی باشد که نماینده کنگره ترجیح دهد که با موکلان خود بر روی چنین مطالب غامضی - نظیر تحدید نظر در تعرفه ای که بر مابعد عمده منطقه اش اثر می گذارد - بحث کند، تا بر روی موضوعاتی نظیر کسب و کار استوار کند که به قول مؤلفان کتاب رأی دادن، یک «موضوع متداول» است. [۴۲]



شرطی کردن عامل به منزله نوعی روبرکرد به آموزش سیاسی هنگامی که یک موش گرسنه به طور اتفاقی یک اهرم را فشار می دهد و به عنوان پاداش یک حب غذا دریافت می دارد، یک جنبه از رفتار اتفاقی آن تقویت شده است. با تکرار این عمل، موش شروع به مربوط کردن عمل فشار آوردن بر اهرم و دریافت غذا می نماید. زمانی که می خواهد تغذیه شود، به طور مستقیم به طرف اهرم می رود. به یاد موش آموخته است که پیوسته اهرم و غذا را با یکدیگر مرتبط بداند.

از دید آزمایشگر، موش عملاً آموخته است که اهرم و غذا را مرتبط با یکدیگر در نظر گیرد؛ به این معنا که از طریق استفاده عمدی از تقویت، آزمایشگر به موش آموخته است که اهرم و غذا را با هم مرتبط بداند. [۴۳]

در مباحث قبلی راجع به جامعه پذیری و شکل گیری گرایش، مفاهیمی نظیر شناسایی برای تشریح روندی که به وسیله آن کودک وفاداری های سیاسی خود را به دست می آورد و یاد می گیرد که با محیط سیاسی خود مربوط شود، به کار برده شد. موافقان معتقدند که شرطی کردن عامل وسیله بسیار مؤثری برای مطالعه آموزش سیاسی در مقایسه با استفاده از مفاهیمی نظیر شناسایی است که به طور مستقیم قابل مشاهده نیست و در ورای مرزهای آنچه که می توان از مشاهدات در مورد چگونگی واکنش افراد نسبت به برخی محرکها نتیجه گیری کرد، قرار می گیرد. [۴۴] این نکته می تواند به وسیله قراردادون این دو روش در کنار هم تصویر شود.

حس و توفیق اشاره کردند که پدیده‌ای که باعث می‌شود «کودکان به حزبی تمایل پیدا کنند. که والدین آنها عضو آن هستند». بخوبی به وسیله «انگوش شناسایی» نتیجه می‌شود. مدین ترتیب، استنتاج می‌شود که کودک با شناخته شدن با والدینش، تعدادات سیاسی آنها را از آن خود می‌سازد. [۴۸] (مکانیسمهای رونده شناسایی در صفحات پیشی بحث شد).

بنابراین روش شرطی کردن شامل برای جامعه‌پذیری، در مقابل متذکر شده‌اند که زمانی که کودک به طور اتفاقی گفته والدین خود - مانند اینکه جمهوریخواهان خوب بودند و یا دموکراتها بد را تقلید می‌کند، به وسیله تبسمها، خنده‌ها یا نوازشها تقویت می‌شود. گفته می‌شود که به موازات ادامه این تقویتها در طول زمان کودک رابطه میان تقویت مثبت و جمهوریخواه بودن را فرا می‌گیرد و جمهوریخواه بودن را به عنوان بهترین وسیله ارضای نیازهای آتی برای محبت والدین می‌پذیرد. در غیاب محرکه متضاد در سالیان آتی، محتمل است که جهت گیری‌های مقدماتی با «گرایش» به سوی جمهوریخواهی به قوت خود باقی بماند.

حداقل به نظر می‌رسد که به ظاهر روش شرطی کردن عامل، برای آموزش سیاسی در این امتیاز است که روش ساده‌تر و سهل الوصول برای عملی سازی است. بدین ترتیب - در آن است که از کودکان درباره انواع تقویتهایی که در مورد برخی موضوعات سیاسی دریافت کرده‌اند، تحقیق گردد، تا اینکه میزان شناسایی آنها با والدینشان تشخیص داده شود. از این گذشته، روش شرطی کردن عامل برای انجام پژوهشهای تجربی مناسبتر است. موضوعات مورد مطالعه می‌توانند تحت حالات کنترل شده گروه‌های کوچک آزمایشگاهی، مورد روش شرطی کردن عامل قرار گیرند، اگر چه این مطلب که نتایج سیاسی رونده شناسایی بتواند به این راحتی قوام یابد مورد تردید است.

موافقان شرطی کردن عامل، همچنین مدعی هستند که شرطی کردن عامل مؤثرترین وسیله بیحیث درباره رفتار سیاسی آموخته شده است. برای مثال، ممکن است ملی‌گرایی را بر حسب میزان واکنشهای مثبت در جهت ملیت و نمادهای آن - که توسط والدین، معلمان و همسالان تقویت شده است - در مقایسه با نمادهای فامیلی، اعتقادی یا مذهبی - که توسط همان افراد نسبت به ملیت داده شده است - مورد تجزیه و تحلیل قرار دارد.

در مسویتی که «شناسایی» و «شرطی کردن عامل» به دلور مساوی آموزش سیاسی را بخوبی توضیح می‌دهند و اگر شرطی کردن عامل راحت‌تر مورد عمل قرار

۴۹

می‌گیرد و برای آزمایش تجربی، در هر دو شرایط پژوهش تحققی و حالات کنترل شده آزمایشگاهی راحت‌تر است، بنابراین، ظاهراً سوادمندی کمتری در کاربرد چنین اصطلاحاتی نظیر «شناسایی»، به عنوان مفاهیم توضیح دهنده پژوهش سیاسی، منظور است.

با وجود این، دو عامل، فصولی کامل روند شرطی کردن عامل را - که از نظر آزمون تجربی و قابلیت اداره کردن سهل الوصولتر است - به عنوان وسیله‌ای در مطالعه آموزش و تحویل گرایش سیاسی کاهش می‌دهد. (پنجم) با اینکه شرطی کردن عامل از لحاظ احساسی قابل توجه است، اما تعداد نسبتاً کمی از پژوهشگران سیاسی به اجتماعی این شیوه را به کار برده‌اند؛ بنابراین، ما فاقد یک ارزیابی متعادل از قدرت و ضعف آن هستیم. این به معنی انتقاد از شیوه نیست، بلکه پرشی است در مورد عدم تمایل دانشمندان علوم سیاسی در به خدمت گرفتن روشی که دانشمندان روانشناس انگلیسی، اچ. ج. اینسک<sup>۸</sup>، در اوایل سال ۱۹۵۴، بوضوح ارتباط سیاسی آن را نشان داد. [۴۹] بدون شک، در سالهای آتی شرطی کردن عامل روشی خواهد بود که اغلب از آن برای آموختن راهی که مردم گرایشهای سیاسی را فرا می‌گیرند، استفاده می‌شود.

(۴۰) همانند گذشته، بحث صریحتر برای استفاده از مفاهیمی نظیر شناسایی (مفاهیمی که بر پایه تجربی ضعیف تکیه می‌کنند) این است که این مفهوم چیزی بیش از صرفاً فراگیری ارجحیتهای سیاسی را توضیح می‌دهد. شرطی کردن عامل برای تشریح تحویل گرایشهای سیاسی مفید است؛ اما این شیوه از توضیح درگیری‌های احساسی شدید عاجز است که اغلب با شناسایی فرد یا ملتش، حزیش یا یک رهبر جذاب همراه است. بخصوص اینکه چگونه افراد شدت احساسی را که در ورای بسیار از گرایشهایشان قرار دارد، به دست می‌آورند؟

در سال ۱۹۵۴، اینسک فرمول زیر را برای نمایش مسئله شدت گرایش ارائه کرد:

جزئی که  $sEr$  واکنش بالقوه است،  $sHr$  عادت/ گرایش است (اینسک قبلاً شباهت بین گرایشها و عادات را نمایش داده بود) و  $D$  بیانگر انگیزه یا امیال می‌باشد. [۵۰]

بنابراین، شدت گرایش یا «واکنش بالقوه» حاصل گرایشها ضربدر امیال است.  $D \times sHr = sEr$

هر قدر سازندگی فردی شدیدتر به ساخت گرایش ویژه‌ای منتهی باشد، می‌توان انتظار واکنش شدیدتری را از او داشت. پس به نظر می‌رسد که فرمول شدت گرایش اینست: منبر می‌باید تابع مشاهدات کنترل شده باشد تا فرمولهای مشابهی که بر پایه مفاهیم کمتر قابل لمس استوار است. اما با فقدان فکلی پژوهش، هرگونه اظهارنظری درباره این موضوع، باید بی نتیجه تصور شود.

انتقاد: روانشناسی و علم سیاست

ارتباط میان مذاهب روانشناختی با علم سیاست، غیرقابل انکار است؛ اما استفاده از این مذهب نیز عاری از مشکلات سخت نیست.

✓ انگیزه دسته از مشکلات، به خود مفاهیم روانشناختی مربوط می‌شود. شاید یکی از بزرگترین سربه‌هایی که در انتظار دانشمند علوم سیاسی که در قلمرو روانشناسی قدم می‌گذارد این است که عدم دقت و ابهام لغات مورد استفاده روانشناس بالینی و اجتماعی هدیه‌ای همان لغاتی است که دانشمند علوم سیاسی به کار می‌برد. در گذشته به این مسئله توجه کردیم که معروف است کلمه «شخصیت» در حدود ۱۰۰ تعریف دارد؛ با تعداد بسیار زیادی از تعاریف قبول شده که شخصیت را به طور مبهم مجموعه‌ای از خصوصیات فردی، عادات، مشخصه‌ها، خودکامی‌ها و... و روابط متقابل بین آنها می‌داند «شناسایی»، «تصویر» و «خود»، علاوه بر معانی که در بخشهای قبلی از آنها شده، معانی متعدد دیگری نیز دارند. همین موضوع در مورد سایر مفاهیمی که در این فصل مورد توجه قرار گرفت، نیز صادق است.

این سه سبب حائز اهمیت است که روانشناسان در مورد روندی که به وسیله آن محرکهای خارجی تحت تأثیر متغیرهای شخصیتی قرار می‌گیرند میزان این تأثیر، شدت یا یک، کمتر اختلاف عقیده دارند. در یک حد افراطی، رفتارگرایان جدید مکتب اسکینر، قرار دارند که وجود شخصیت را به کلی نادیده می‌گیرند. برای پیروان اسکینر، سیستم اعصاب یک دستگاه کاملاً مکانیکی است که عوامل محرکه را از محیط دریافت می‌کند و شبکه صحیح عکس‌العمل را به کار می‌اندازد. فراگیری اساساً یک موضوع شرطی کردن عامل است. تقویت عکس‌العملهایی که بیشترین حد لذت، یا کمترین حد رنج را سته به وضعیت به وجود می‌آورند. [۵۱]

در کفه دیگر نرازو، روانکاوان و بعضی روانشناسان بالینی قرار دارند. اکثر پیروان اسکینر مغز انسان را یک محفظه بسته غیر قابل نفوذ در نظر می‌گیرند. روانکاوان این محفظه را به وسیله بسیاری از اقلام که بیشترین آنها ناخودآگاه‌اند، شاهد مفهومی خویشند. شبکه‌های دفاعی، من، من برتر، غریزه و نفس که در کل قابل مشاهده مستقیم نیست، پر می‌کنند.

موفقی که روانشناس اصطلاحاتی نظیر نفس، من برتر، مفهومی خویشند و خویشند ایده‌آل را به کار می‌برد، می‌گوید: ۱. راه‌هایی که موجودات انسانی نسبت به موقعیتهای مختلف واکنش نشان می‌دهند، بیانگر رویداد روند غیر قابل مشاهده فکری است؛ و ۲. عملکرد بر اساس فرض رویداد این روندها، توانایی ما را برای پیش‌بینی و توجیه رفتار انسان تسهیل می‌کند.

با این حال، در میان روانشناسان، در کلیه زمینه‌های تخصصی، این احساس روزافزون وجود دارد که مفاهیم انتخابی روانکاوان - یعنی نفس، من و من برتر - در حقیقت کمکی به پیش‌بینی رفتار انسان نمی‌کند. بحث هر دو آنها ساده و منطقی است. چنانچه وجود شبکه ضمیر ناخودآگاه را بتوان فقط از طریق مشاهده اینکه چطور فرد نسبت به یک محرکه معین واکنش نشان می‌دهد استنتاج کرد، بنابراین کافی است گفته شود که یک محرکه معین و مشخص، تحت شرایط خاص به واکنشهای معین و مشخص منجر می‌شود و این قضیه قابل آزمون است. توجه به ورای اضلاعات قابل مشاهده و اختراع مقوله‌های غیر قابل آزمون، در ضمیر ناخودآگاه، تنها به معنوش کردن موضوعات می‌انجامد.

در مورد انتقاد از مفاهیمی چون خویشند، شناسایی، ناکامی و پرخاشگری نیز مناظراتی وجود دارد. اینست اشاره کرده است که مفاهیم شناسایی، خویشند، ناکامی و پرخاشگری، همانند مفاهیم نفس، من، و من برتر، به میزان ناچیزی بر توانایی تجزیه و تحلیل روانشناس برای پیش‌بینی و توجیه می‌افزاید. البته این نظر مورد قبول عده بسیار زیادی از روانشناسان نیست. بنابراین، دانشمند علوم سیاسی باید این تفاهم را داشته باشد که استفاده بسیاری از مفاهیم روانشناسی، که به وسیله دانشمندان علوم سیاسی به کار برده شده است، در حال حاضر مورد بحث و ارزیابی مجدد قرار دارد.

✓ دسته دوم مشکلات، از کاربرد مفاهیم روانشناختی به وسیله دانشمندان علوم سیاسی ناشی می‌شود. بدون استفاده از مثال، می‌توان اشاره کرد که دانشمندان علوم سیاسی که با متغیرهای روانشناختی کار کرده‌اند، به طور مکرر گناه عمل علت و معلولی



## "فصل دوم"

یا علت روانی دانستن را به گردن دارند (برای مثال، تقلیل کلیه اتفاقات سیاسی به توجیحات روانشناختی). همان گونه که در مقدمه این فصل تأکید شد، به طور معمول رفتار سیاسی نتیجه کنش متقابل عوامل بسیار زیادی است و احتمالاً بعضی از این عوامل روانی هستند. مازدهای که روانشناسی به دانشمندان علوم سیاسی عرضه می‌کند، این نیست که تعیین نماید که تحت چه شرایطی متغیرهای روانشناختی ممکن است با این رفتارهای سیاسی مرتبط باشند. بلکه این است که اگر این ارتباط وجود دارد، چگونه با سایر متغیرها «همسازی» می‌کند تا تمامی وضعیت را توجیه نماید.

برخلاف هازولد لاسول، بنیان‌گذار روانشناسی سیاسی، تعداد معدودی از دانشمندان علوم سیاسی در زمینه علم روانشناسی آموزش بی‌طولی دیده‌اند. مفاهیم روانشناختی، مفاهیمی بس مشکل برای تفسیر، عملیات گزایی و اندازه‌گیری بوده است و استفاده بدون توجه از آنها، زیان بسیاری هم به روانشناسان و هم به دانشمندان علوم سیاسی وارد می‌آورد.

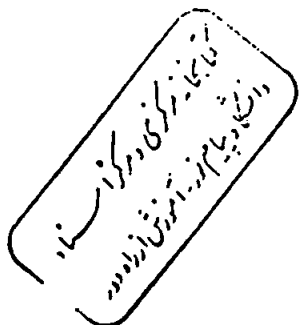
توجه به سومین مجموعه از مشکلات، به ما نشان می‌دهد که بسیاری از مفاهیم شناختی که در این فصل مورد بحث قرار گرفت، از طریق آزمون و بسط بر روی تجربیات افراد بشدت کنترل شده و گروه‌های کوچک ایجاد شده است. یک «جهش استنتاجی» لازم است تا بتوان این نظریه را تعمیم داد که توده‌های بزرگی که در جهان واقعی زندگی می‌کنند، واقعاً مانند عده معدودی از افرادی که تحت شرایط منحصر به فرد و بشدت کنترل شده محسوس آزمایشگاه کار می‌کنند، رفتار می‌نمایند. در بسیاری موارد فاصله بین آزمایشگاه و جهان واقعی فوق‌العاده زیاد است. با این وجود، این بدان معنی نیست که چنین جهشهایی را نباید مد نظر قرار داد. شاید بالاترین نیازی که در حال حاضر علوم سیاسی با آن مواجه است، همان تجربیات بشدت کنترل شده‌ای است که قادر به دادن نگرگاهی برای نظریه‌های خنثی‌مانند باشد.

مشکل چهارم این است که بسیاری از ساختارهای روانشناختی محصولاتی از تعصبات صریح غربی‌ها هستند. بسیاری از اندان‌شناسان می‌گویند که به نظر می‌رسد وظایف خویشتن در افرادی که در مناطق سنتی آفریقا یا آسیا بزرگ شده‌اند، کاملاً با آنچه که در غربی‌ها مشاهده می‌شود، متفاوت بوده، یا کمتر توسعه یافته است. همچنین، همان‌طور که در قسمت دیگری از این فصل مورد توجه قرار گرفت، نیازهای روانی از نظر کتی و کیفی متغیرند و ابزار خشنودی از فرهنگی به فرهنگی دیگر تفاوت دارد. همچنین پاسخها نسبت به آزمایشهای روانشناختی از یک کشور به کشور دیگر متفاوت

۱۰۰

است. آنچه که در آمریکا از نظر روانی پاسخی عادی تلقی می‌شود، احتمالاً در مناطق معینی از قاره آفریقا یک واکنش کاملاً واقع بینانه محسوب گردد. چنین اختلافات فرهنگی، در کلیه موارد در مقایسه‌های بین ملل در نظر گرفته نشده است؛ حال آنکه اندازه‌گیری این اختلافات نیز فوق‌العاده مشکل است.

به طور خلاصه، ممکن است پیشنهاد شود که کاربرد مفاهیم روانشناختی در تجزیه و تحلیل سیاسی، باید به عنوان افقی جدید، که بر از امید است، مورد نگرش قرار گیرد؛ اما هرگونه برداشت در این زمینه باید لزوماً با احتیاط انجام شود.



روانشناسی فرد، گروه و جامعه

روانشناسی  
گروه  
فرد

رفتار انسان ابعاد و سطوح زیادی دارد و مطالعه هر کدام از آنها به تنهایی بسیار  
از دیگری است. رفتاری همچون رفتار دیگران جنبه اجتماعی است، رفتاری خودآموز  
رفتاری در درازنای ماهی فردی باشد، رفتاری در این گروه است و به خود شخص محدود است  
و رفتاری گروهی است، رفتاری در میان جمع آید، با وجود آن همه ابعاد و سطوح  
روانشناسان مرفق نشده اند تمام ابعاد و سطوح رفتار انسان را مورد بررسی قرار دهند و  
توانند حکم بر آنها را تلف کنند.

ملاحظه کنید این مطالعه روانشناسی را باید در نظر گرفتیم رفتاری فرد آغاز کنیم و در سطح  
گروه دورتر که ما خودمان و هر فرد دیگری است ولی این شناخت به تنهایی ناقص است و هر  
رفتاری فرد را ملاحظه برای ما در نظر می‌گیریم و معلوم می‌کنیم که این رفتارها  
چگونه و در کجا و در چه مکان و در چه مکان و در چه مکان و در چه مکان و در چه مکان  
مستند است و در ارتباط با آن وجودیت پیدا می‌کند و در شکل و در چه مکان و در چه مکان  
این رفتارهای مختلف خود را در یک مورد و در یک مورد مطالعه قرار دهیم و بینیم که این رفتارها از  
کدام (و در این سطح، عدل، در شکل، همسایان و...) اینهاست و اینهاست و اینهاست  
علاوه بر آن نیز از آنجا که تأثیر شده است و ما در هر سطح و در هر سطح و در هر سطح و در هر سطح

رفتار خود محیطی است. رفتار ما به هم وابسته است و هر فردی در یک محیط اجتماعی زندگی می‌کند  
چنانچه مردم به هم وابسته اند و با هم در ارتباطند و در اجتماع زندگی می‌کنند و در اجتماع  
زندگی می‌کنند و رفتار ما نشان می‌دهد و ما به هم وابسته هستیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم  
در هر وقت که رفتار ما نشان می‌دهد و ما به هم وابسته هستیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم  
شیره و شیرین است و در اجتماع زندگی می‌کنیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم  
ما را به پیوستگی از خود در رفتار و کردار و اداری می‌کنیم و ما را به پیوستگی از خود در رفتار  
رفتاری و رفتاری ما را به پیوستگی از خود در رفتار و کردار و اداری می‌کنیم و ما را به پیوستگی از خود در رفتار  
تأثیر می‌دهد و در اجتماع زندگی می‌کنیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم  
است که ما به پیوستگی از خود در رفتار و کردار و اداری می‌کنیم و ما را به پیوستگی از خود در رفتار  
از آن به هم وابسته هستیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم  
فرد جدا از اثرهای جامعه نمی‌توانیم است و در اجتماع زندگی می‌کنیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم  
قرار می‌گیرد پس در مطالعه روانشناسی این امر برای ما ملاحظه در نظر می‌گیرد و ما را به پیوستگی از خود در رفتار  
معن دیگری است و در اجتماع زندگی می‌کنیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم  
تأثیر می‌دهد و در اجتماع زندگی می‌کنیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم  
مطالعه افکار، عقاید، احساسات و عواطف، عادات و آداب و رسوم و عقاید و عادات و آداب و رسوم  
آنهاست و در اجتماع زندگی می‌کنیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم  
باید توجه داشته باشیم که در اجتماع زندگی می‌کنیم و در اجتماع زندگی می‌کنیم

تلاش برای کویته از جانب اجتماع - معذورمان برهه از مردم است / خصمات افکار  
 و عقاید، عادت، آداب و رسوم، سنتها، مراسم، رنجها، نیازها و غیره می «معرف»  
 ساهی دارند.

۷. انبوه خلق و گروه

مسأله راچند فرد با گروه در ضمن مطالعه انبوه - ان رفتار آن مرد شدن مطرح میشود.  
 این بخش از روانشناسی اجتماع را عموماً درباره کار موسس اوویون (21) شمرده اند.  
 وی اعتقاد راسخ داشت که انبوه خلق ذات خاص دارد و انفرادی که آنرا تشکیل میدهند  
 ذاتاً متفاوت است.

اهل باریچه در جمع زندگانی و لذت نبرد و غلبه و غلبه شدن شیوه هم دارند  
 چه نیاندورنگه با انبوهی - هبل: شنود روی روح و دور آنان پیدا میشود این روح  
 دل لرزان میکنند طوری اساس و فکر و عمل کشف کنند با انبوهی که در عمل است  
 همگانی که نموده و غرق و اندر بیسی از تنه و احساس تنها و انفرادی که بصورت  
 انبوه خلق درآید و در انبوه میانید و عمل میدون میشود (21).

بنابراین، انبوه خلق تنها مجموعه با سادگی انفرادی که اورا تشکیل میدهند نیست  
 یعنی ذاتی جداگانه است.  
 بنویسد اوویون با تجربیات پدیدة رفتار انبوه خلق است: *(Crowd)* اجتماع دورت شکست.

Crowd

Foule یا Crowd - اجتماع و فقه را در حدی دیگر خود میسازد و باانشناس اجتماعات  
 آلیت مرتون (1894) ان انبوه خلق از دو نیم و چون انبوه معادل تیزی پیدا شده  
 است و انبوهی و منبوهی انبوه را یکدیگر میزنند و معادل انبوه و معادل این آیه است  
 اجتماع و جماعت انبوه مردم و انبوهی انبوهی است که عموماً در روز جمعه و عبادت منبوه  
 و انبوه خلق بر انبوهی خلقت بودند انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی  
 انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی  
 انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی انبوهی

۴۳

ناپذیری است که انبوه خلق را ابتدایی تر میسازد و توجه به مجازات و ترس از مجازات را در او تضعیف میکند. (دوم)، پدیده سرایت و تقلید است؛ و (سوم) تلقین پذیری زیاد از حد است. سرایت نیز ممالک همین تلقین پذیری است. این عوامل سبب میشود که انبوه خلق بصورت موجودی خاص و وحشی تر و کم هوش تر و خطرناک تر درآید؛ این موجود نازک در عین حال نیز غالباً از افراد وقتی از یکریگر جدا باشند بر اعمال قهرمانی توانا تر است. عده دیگر از دانشمندان نیز سعی کرده اند مشخصات انبوه خلق را تشریح کنند. اسکات (25) انبوه خلق را بسیار هیجانی و شوخ پذیر ولی بکلی فاقد احساس مسئولیت فردی میداند و آنرا از استدلال و تشخیص انکاری که به آن تلقین میشود عاجز بشمارد و معتقد است که از افرادی که آنرا تشکیل میدهند ابتدایی تر است. اورت دین هارتین (26) می گوید است که بعد از اصلاحات مربوط به رفتار پیکوپاتیک حالات انبوه خلق را وصف کند. یعنی در انبوه خلق همچنانکه در مورد افراد مبتلا به بیماری روانی دیده میشود ممکن است جوشهای غریزی واپس زده آزاد شود و با هدایان عنایت و آزار رساندن و بیخبری از انگیزه های واقعی رفتار و تنزل بدرجه ابتدایی تر همراه باشد. این اوصاف با اوصافی که لوبون شمرده است چندان فرقی ندارد.

آلبورت (12) نیز تأکید میکند که طبیعت افراد در انبوه خلق با طبیعت اشخاص منفرد فرق ندارد. در رفتار فرد در انبوه خلق درست مانند موقعی است که تنهاست منتهی رفتار او در انبوه خلق صورتی بارزتر پیدا میکند. (صفحه ۲۹۵). معنی این گفته آنست که انبوه خلق حداکثر میتواند برخی از فعالیتها را تسهیل کند اما نمیتواند فعالیت های جدیدی ابداع کند که کاملاً با طبیعت افراد مغایر باشد. با انبوه وی ادعای دارد که انبوه خلق بر اثر رفتار نمایان دیگران و تلقین وجهه که از حضور انبوه مردم صورت میگیرد و فرد را بصورتی فراموشدار مبدل میسازد و واکنشهای هیجانی تحریک و تشویق میشود. همچنین تصدیق میکند که بعضی از اعمال باین دلیل در انبوه خلق صورت میگیرد که در اینجا افراد دیده نمیشوند و خطر آن نیست که مجازات شوند. باری، هر چند آلبورت و لوبون از این جهات با هم موافقت اما وضع هر کدام معین و مشخص است. درست است که آلبورت قبول دارد که افراد تحت تأثیر کسانی که در پیرامونشان هستند قرار میگیرند اما پدیده او از اینجا نمیتوان نتیجه گرفت که ذاتی بنام روح انبوه خلق وجود دارد. دو انبوه که از افراد کاملاً مختلف تشکیل شده باشند بعلت عناصر مختلف خود متفاوتند.

مطالعه تجربی میرزا و منتگاز و استولتز (27) درباره رفتار انبوه خلق نتیجه مذکور را رویهمرفته تأیید میکند. جریان آزمایش این سه دانشمند این بود که برای گروهی

1 Scott 2. Everett Dean Martin 4. Meier 3. Mennenga 5. Stoltz

از دانشجویان حکایت کردند که آدمی را دزدیده اند و این سرگذشت خیالی را با آب و نار بیان کردند و در آخر گفتند که انبوهی از مردم برای دستگیری و خنایانکاران که در حوالی محل بسر میبرند آماده عزیمت هستند. سپس از دانشجویان پرسیدند که آیا مایلید بیدرنگ به انبوه تعقیب کننده دردان بپیوندید؟ اگر مایل نیستند. واقعاً در این کار دخالت کنند آیا میخواهند بیاری دیگران بشناسند؟ آیا میخواهند در این کار شرکت کنند؟ آما هیچکس اعتد با جماعت مذاکره کنند و ایشانرا از عمل عجلان باز دارند. آنگاه به ایشان گفتند که این داستان برای گول زدن اشخاص ساده لوح بوده است. عجب اینکه اسرار فخر بعضی افراد آمان فرسیده بود. رویهمرفته کسانی که حاضر بیشتر است در عمل انبوه خلق پیوسته اند و مرونی تر بودند. در میان آنان عده کسانی که متدین و عادل بدین باشند کمتر بود. عده مردان نسبتاً بیش از زنان بود. محققان یاد آور شده اند که وقتی فرد جزء انبوهی درمیآید بنا بر سفت بارز عادات و شیوه های رفتار و وسیع شناسایی که قبلاً داشته است عمل میکند. (صفحه ۵۳۴) گذشته از این کیفیت وسیع موجود نیز بسیار مهم است.

در هر حال این نکته محقق است که وقتی فرد در وسیع گروه قرار میگیرد از بهانه های دگرگون میشود. همچنانکه قبلاً گفتیم در این وضع واکنش های هیجانی عمیق تر میشود و ترس از شناخته شدن و مجازات کاهش مییابد (بهلاوه افراد بقبول مناهیتی که در انبوه خلق و گروه جریان دارد متمایل اند. و این همان پدیده معروف تلقین وجهه است از این گذشته. تامل میان افراد سبب میشود که هر کسی دیگری را تحت تأثیر قرار دهد. همچنانکه اوین (17) خاطر نشان ساخته است نباید فرد را ذاتی ساکن تصور کرد زیرا فرد موجودی دینامیک است که خصایص و اعمال او به اثر اوضاع خارجی با تغییرات اجتماعی و دگرگونی میشود. انبوه خلق خود میدان اجتماعی است و باید منتظر بود که رفتار فرد در این میدان تغییر کند. میتوان بشود طرفداران روانشناسی ترکیبی (گشتال) گفت که همیشه کل بسا مجموع اجزانش فرقی دارد و حتی این کل موجب کیفیت این اجزاء است. پس گروه هم واقیبتی است که با واقیبت مجموع اعضاء خود فرقی دارد. ما نیز مانند طرفداران روان شناسی ترکیبی باید اهمیت اجزاء کل یعنی طبیعت اعضاء گروه را فراموش نکنیم. افراد باین عنوان (یعنی بعنوان فرد) سوابق و آداب و رسوم و سنتی دارند که در وضع گروه نیز آنها را حفظ میکنند. مثلاً بیارند کسانی که بدون تردید هیچگاه بگروه لاج نمی پیوندند.

این مطلب با نتایج تحقیق کانتریل و سموده<sup>۲</sup> و هرتز و سگ<sup>۳</sup> (19) نیز تطبیق میکند.

Lynch Social field. نوعی شیوه محاکمه و مجازات قوی است که در آمریکای شمالی و اروپا دیده میشود. مردم جانی اگر در هیئت محاکمه و مجازات باشد (مترجم) Gaudel Hertzog

EE

این سه دانشمند وحشتی را که در مردم در ۳۰ اکتبر ۱۹۳۰ بر اثر برنامه رادیویی اورسون و از راجع بحمله ساکنان کره مریخ بزمین ایجاد شد تجزیه و تحلیل کردند . حدس میزدند که شش میلیون نفر لاقط بدین برنامه گوش میدادند اما تنها یک میلیون از شنودگان دچار وحشت و هیجان شدند . باری ، بر اثر پخش این برنامه هیجان شدیدی ایجاد شد و واکنش مایع بصورت واکنش انبوه خلق در مقابل مختلف بوجود آمد اما همه مردم در این امر شرکت نداشتند . به عقیده این محققان ، مسأله این است که « بیخیم چرا بعضی از اشخاص تحت تأثیر قرار میگیرند . . . و چرا بعضی فاقد روح انتقادنده (صحنه ۲۰۳) . در این مطالعه مهم اینست که خصایص قبلی شخصیت در وحشت زدگی با حفظ آرامش اثر اساسی داشت . اما شکی نیست که وضع انبوه در رفتار کسانی که تحت تأثیر قرار گرفته و خود را باخته و دست و پای خود را گم کرده و نگران آینده بودند و تصور جنگ و ناامنی اقتصادی آزارشان میداد بسیار مؤثر بود . باری ، وضع میانهای که مورد قبول ماست با عقیده آپورت توافق دارد . چنانکه گفتیم آپورت معتقد بود که حال انبوه خلق با افراد کاملاً متفاوت نیست و هنگامی که افراد بهضویت انبوه درمیآیند کاملاً بصورت خود را از دست نمیدهند . از طرف دیگر ، هیجان شدید و تلقین پذیری تند و نفوذ بعضی در بعضی دیگر که در انبوه خلق دیده میشود تا حدی نظریه لویون را - که معتقد بود گروه چیزی بیش از مجموع اعضای خویش است و فرد مؤثری که در انبوه درمیآید دیگر کون میشود - تأیید میکند .

پدیده های مربوط به رفتار انبوهی ، وضع انبوه خلق به معنی محدود گامه یعنی وضعی که بر اثر تجمع عده ای در یک زمان و در یک مکان بطریق کم و بیش غیر متشکل ایجاد میشود ، منحصر نیست . در بیماریهای روانی همه جا گیر ، نیز به معنی مفهوم کلی تعلق دارد . نمونه های تاریخی فراوانی از حوادث وجود دارد که در آنها عامل تأمین و تعامل موجب اعمال جالب و عجیبی شده و تظاهرات این رفتار در مناطقی خارج از حدود یک محل و یک گروه نیز کشیده شده است . از جمله که «بال یونگ» (31) جنگ های سلبی و زیاده های مختلف را یاد آور میشود که در فاصله سالهای ۱۰۰۰ و ۱۲۷۰ میلادی رخ داد . در این دوره خون همگانی شده بود یعنی که حتی گاهی کودکان هم خود را پیغمبر قلمداد میکردند و علی رغم اعتراض پدر و مادر خود بسلیبون می پیوستند . عمل شلاق زدن که در سال ۱۲۶۰ از اینالی با جاهای دیگر سرایت کرد و بوسیله آن اشخاص ارکناهای واقعی با خیالی خود استعمار میگردند ؛ «دو نوفوی» با ترس از شیطان که در مدت یک قرن و نیم سبب آزار اشخاص شد که بجادوگری مفلون بودند عده بی شماری بیگناه را بشکنجه و مرگ محکوم ساخت ؛ لاله پرستی در هلند در قرن هفدهم که سبب میشد مردم دیوانه وار بگلهای لاله محوم

بیآورند زیرا معتقد بودند که با کثرت این کل میتوان خوشبخت شد . هوش های تجدید طلبی دینی که از دیرباز تاکنون اتفاق افتاده و اموری تاثیر اینها همه نمونه های ارتجالیات رفتار انبوه خلقی اند . همه این امور جنبه هایی را نشان میدهد که رفتار انبوهی ممکن است بخود بگیرد و نشان میدهد تا کجا ممکن است این رفتار گسترش پیدا کند . میتوان پدیده مد پرستی ، را که منحصر بلباس نیست و چیزهای دیگر را نیز ممکن است شامل شود . در این مقوله قرار دارد . مد پرستی از گروه پارچه بری سرجمه میگیرد و منتشر میشود . سرایت آن با تقلید آن نیز معمول و وجهی از افراد یا مجموعه گروه معین است ؛ معمولاً شکل جدید رفتار کور کورانه پذیرفته میشود . در اینجا نیز مؤلفیت فردی وجود ندارد زیرا رسم یا مد جدید هر چند عجیب و نامعقول باشد وقتی در میان عده فراوانی رواج یافت دیگران نیز آنرا قبول میکنند و از اینک مسأله دیگران قرار گیرند بر دایمی ندارند

مشخصات روان شناختی انبوه خلق :

انبوه خلق از نظر روان شناختی مشخصاتی دارد که در این راه شرح زیری توان ذکر کرد :

- ۱- بی اعتنائی نسبت به راه حل های منطقی و فطری نمیتواند نیاز انبوه خلق را برطرف نماید .
- ۲- فقدان ایمنی در باب اجتماعی و انسانی ، در انبوه خلق افراد به ندرت با هم ارتباطی دارند و در هر جنبه اجتماعی وجود داشته باشند ، جنبه های ندارد .
- ۳- سرایت هیجانها و انتسار سریع آموخی در این تقعه ظاهر شده به همه نگاه کردهای
- ۴- غریب ضمنی از حضور دیگران در این معیاس وسیع ناشی می شود . غریب کمی تواند تا آنکه سرش را بلند کند پس رنجش با غم بر عین موجب می شود . افراد را در مقابل تقابل تقریباً هر نوع دخالتی از حرمت بازدارد .

به وسیلهٔ محافظ سرکوب شده و پاره‌ای دیگر می‌توانند به اطائی که جایگاه «هشیاری» است، داخل شوند و به «نیمه هشیاری» دست یابند و آن وقت است که اگر بتوانند توجه «هشیاری» را به خود معطوف کنند، هشیار می‌گردند. در روان تحلیل‌گری وقتی کوشش می‌شود که امیال سرکوبه به سطح هشیاری راه یابند، محافظ به صورت «مقاومت» ظاهر می‌شود.

بنابراین یکی از اصول روان تحلیل‌گری این است که فرایندهای روانی به خودی خود ناهشیارند و آنچه هشیار است از اعمال منفرد و بخش‌هایی از زندگی روانی تشکیل شده است. فروید چند سال بعد نظام دوم خود را که مرکب از سه پایگاه «من» یا نهاد<sup>۱</sup>، «من»<sup>۲</sup> و «فرمان»<sup>۳</sup> بود ارائه داد. در این نظام «من» معرف قلب کشانندهٔ دستگاه روانی است، بن بخش تاریک و نفوذناپذیر شخصیت ماست. «من» قدیم‌ترین پایگاه روانی است و شامل چیزهایی است که موجود آدمی از راه وراثت یا خویش آورده است. «من» تمایل به ارضای نیازها به تبعیت از اصل لذت<sup>۴</sup> است. فرایندهایی که در «من» جریان دارند تابع قوانین منطقی فکر نیستند. برای «من» احکام ارزشی خوب و بد و اخلاق وجود ندارد. «من» به منزلهٔ پایگاه روانی ناهشیار است و ناهشیاری تنها خصیصهٔ سلط درون «من» است.

«من» بخشی است که تدریجاً بر اثر برخورد با محیط و براساس تحول، از «من» جدا شده و دومین پایگاه روانی را تشکیل می‌دهد. «من» در واقع معرف منطق و عقل است و کوشش می‌کند مقاصد و تأثیر دنیای برونی را بر «من» گسترش دهد. بنابراین کنش اصلی «من»، سازمان بخشیدن به نیروهای آزاد و متحرک «من»، با در نظر گرفتن ضرورت‌ها و محدودیت‌های تحمیل شده از راه «واقعیت»<sup>۵</sup> است. وظیفه «من»، دفاع از فرد و همطراز کردن وی با واقعیت است. بنابراین ساخت «من» از «شناخت»<sup>۶</sup> و «دفاع»<sup>۷</sup> تشکیل شده است.

جنبهٔ ساختنی آن هشیار با نیمه هشیار است و به وی اجازه می‌دهد که اطلاعاتی در بارهٔ تغییرات دنیای برونی و درونی داشته باشد.

فعالیت دفاعی آن هشیار، نیمه هشیار و خصوصاً ناهشیار است و از انتخاب و به

کارآمدی نظام‌های دفاعی و مقاصد تشکیل شده است. در این مورد اشاره می‌شود که با فرایند

کارآمدی نظام‌های دفاعی و مقاصد تشکیل شده است. در این مورد اشاره می‌شود که با فرایند

- |               |                       |            |
|---------------|-----------------------|------------|
| 1- Resistance | 2- Id                 | 3- Ego     |
| 4- superego   | 5- Pleasure principle | 6- Reality |
| 7- cogintion  | 8- Defense            |            |

«ثانویه»<sup>۱</sup> می‌نامند. فرایند ثانویه طرز تفکر واقع‌بینانه است و این جریان را «سنجش واقعیت»<sup>۲</sup> نامیده‌اند.

«فرمان» به منزلهٔ سومین پایگاه دستگاه روانی، دیرتر از پایگاه‌های دیگر ظاهر می‌شود. «فرمان» بخشی از «من» است که در جریان یک انشعاب، مجزا شده و به صورت پایگاه مستقلی درمی‌آید. تغییر بنیادی «من» که سبب پیدایش «فرمان» می‌گردد در مرحلهٔ «آدیب»<sup>۳</sup> صورت می‌گیرد. بنابراین «فرمان» وارث و «هفدهٔ آدیب»<sup>۴</sup> است و از «همسان‌سازیها»<sup>۵</sup> متج می‌گردد که به انحلال «آدیب» می‌انجامد.

«فرمان» را که پایگاه «اخلاقی»<sup>۶</sup> ناهشیار است نباید با هشیاری اخلاقی «من» اشتباه کرد. فعالیت «فرمان» نیمه هشیار و خصوصاً ناهشیار است. فروید معتقد است «من» و «فرمان» علیرغم تفاوت‌های بنیادی، واجد یک وجه مشترکند و آن اینکه هر دو معرف نقش گذشته‌اند. «من» نقش وراثت و فرمان نقش دیگران را نشان می‌دهد. در حالی که «من» براساس آنچه خود تجربه کرده یعنی به صورت تصادفی و کنونی تعیین شده است.

«فرمان» سه کنش اصلی دارد:

- ۱- کنش سانسور، وجدان اخلاقی که پایهٔ احساسات گنهکاری<sup>۷</sup> را تشکیل می‌دهد.
- ۲- کنش مشاهده‌گری<sup>۸</sup>، ارزشیابی فاصله بین «من» و «من آرمانی»<sup>۹</sup>، منبع احتمالی احساس شرم<sup>۱۰</sup> یا کهنتری<sup>۱۱</sup>.
- ۳- کنش آرمانی، که براساس الگوی والدین آرمانی تشکیل می‌شود و معرف ستها و احکام ارزشی است که طی نسل‌های بی در پی شکل گرفته‌اند.

ب - حسه پویشی (دینامیک)

«جنبه پویشی»<sup>۱۲</sup> به «ماده» بین قستهای مختلف ساختاری یعنی «نمازها»<sup>۱۳</sup> اشاره دارد. در این رابطه وقتی فقط با سطح اول یعنی بن سروکار داریم و آنچه که از این سطح

1- secondary Process	4- Oedipus complex	3- Oedipus
2- Reality testing	5- Identification	6- Moral
7- culpability	8- Observation	9- Ideal ego
10- shame	11- Inferiority	12- Dynamic
13- conflict		

۴۷

برمی‌خیزد یعنی کشانده‌ها، چون این کشانده‌ها بیکه نازند و در راه ارضاء به مانعی برخورد نمی‌کنند بدون تعارض عمل می‌کنند. ولی وقتی «من» تشکیل می‌شود، کشانده‌ها برای ارضاء باید به این سطح بیایند. من رابطه بین «من» و محیط خارج است و کشانده‌ها و محرک‌هایی را که از «من» سرچشمه می‌گیرند اگر لازم بدانند ارضاء می‌کند و به آنها میدان فعالیت می‌دهد. اگر لازم نداند سرکوبشان می‌کند و گاه نیز آنها را در غیظ خود نگهداشته و در حالت انتظار نگاهشان می‌دارد تا فرصت مناسبی برای ارضاء آنها فراهم شود. زمانی که «فرمان» به وجود می‌آید، شرایط بویشتی تشدید و پیچیده‌تر می‌شود و کار «من» مشکلتر می‌گردد چه این پایگاه جدید با بسیاری از کشانده‌هایی که «من» به آنها اجازه ارضاء می‌دهد مخالف است و در صدد سرکوبی آنهاست، به بیان دیگر «من» را تحت فشار قرار می‌دهد تا دستور و خواست خود را اجرا کند. بنابراین «من» از دو طرف تحت فشار قرار می‌گیرد یکی از طرف «من» که می‌خواهد به هر نحوی که شده فوران کند و دیگری از طرف «فرمان» که می‌خواهد اعمال غیراخلاقی از جانب «من» انجام نگیرد و این «من» است که باید تعادلی بین «من» و «فرمان» ایجاد کند. از اینجاست که می‌بینیم نقش «من» تا چه حد دشوار است. «من» متعادل آن است که بتواند فشار وارد از دو سو را تحمل کند و بین «من» و «فرمان» آشتی و سازش ایجاد کند.

### ج - جنبه اقتصادی (اکنومیک)

جنبه اقتصادی<sup>۱</sup> به توزیع انرژی در این سیستم اشاره دارد و مراحل تحول را تشکیل می‌دهد. از آنجا که میزان انرژی محدود و معین است این سه نظام همیشه برای بدست آوردن انرژی با یکدیگر رقابت می‌کنند. در ابتدا «من» این انرژی را برای فعالیتهای بازتابی و ارضاء نیازها مورد استفاده قرار می‌دهد. بعد چون «من» قادر نیست بین تصورات و واقعیت تمایز قائل شود در نتیجه برای ادامه زندگی ناگزیر به «درون‌فکنی»<sup>۲</sup> و سپس «همسانسازی»<sup>۳</sup> با حقایق محیط است به این ترتیب انرژی موجود در «من» به جانب «من» سوق داده می‌شود. وقتی «من» از انرژی کافی برخوردار شد می‌تواند آن را برای مقاصد دیگری غیر از ارضاء غرائز مصرف کند مثل تکامل فرایندهای روانی (ادراک، قضاوت، یادآوری، تشخیص و ...) حذف تحریکات و تنشهای بن، به کارگیری مکانیزمهای دفاعی، تلفیق و سازش بین سه

1- Economic

2- Introjection

3- Identification

نظام و تهیه انرژی برای «فرمان» به وسیله مکانیزم همسانسازی. وقتی «فرمان» شکل می‌گیرد کودک ارزشهای اخلاقی والدین را درون‌فکنی کرده و خود را با آنان هماهنگ و همسان می‌سازد که مستلزم صرف انرژی روانی است. بنابراین انرژی روانی جا به جا می‌شود و به همین دلیل ممکن است تغییرات ناگهانی در فرد ایجاد شود و همین قابلیت جا به جایی است که انعطاف پذیری و تغییرپذیری انسان را توجیه می‌نماید (تفسیر در عاداتها، علاقه‌ها، سرگرمیها، گرایشها و...).

### ۱-۲- پایه‌های روانشناختی تضادهای سیاسی از دیدگاه روان‌تحلیل‌گری

از نظر «روان‌تحلیل‌گری» نخستین مراحل کودکی در تکوین روانی فرد اهمیت قطعی دارد. در این دوره، پدر و مادر نقش اساسی برعهده دارند. از خلال آنهاست که اول‌بار، انسان وضع خود را نسبت به جامعه تعیین می‌کند. سپس این روابط پدری و مادری، به طریق ناهشیار بر کلیه روابط اجتماعی دیگر و خصوصاً بر روابط حیثی بر اقتدار اثر می‌گذارد.

نظریات مربوط به اهمیت نخستین مرحله کودکی، مبنائی زیستی دارد. کودک در مرحله‌ای از نمو خود زاده می‌شود که از نوزاد هر پستاندار دیگری عقب‌مانده‌تر است. این بدان معناست که انسان به جای اینکه در بند رحم مادری بماند زودتر با انفعالات بیرونی تماس می‌گیرد. در عین حال، آدمی، خیلی زودتر از جانوران دیگر موجودی اجتماعی است. در میان آدمیان روابط مادر و فرزند از جمله روابط اجتماعی است. حال آنکه این روابط نزد سایر حیوانات در طی دوره بسیار طولانیتری، فیزیولوژیکی محض است. به هر صورت از میان نتایج این تولد زودرس چنین انسانی، باید به اهمیت زیادی که روان‌تحلیل‌گری به اولین سالها و حتی به اولین ماههای زندگی می‌دهد، توجه کرد.

کودک در این مرحله از هستی خود، در حالتی به سر می‌برد که حس تنوع و آزادی بر آن سایه گنبد است. سراسر هستی وی بر جستجوی لذت بنا نهاده شده است. این لذت جویی کودک با هیچ قاعده مخالفی برخورد نمی‌کند. به همین جهت زندگی کودکانه در سلطه اصل لذت است ولی برای هماهنگی در زندگی اجتماعی، بایستی «اصل واقعیت» را جایگزین اصل لذت کند. یعنی از لذت چشم‌پوشد یا آن را فوق‌العاده محدود کند و به یک رشته قواعد اجبار آور، الزامات و ممنوعیتهای آن در دهد و از دنبال کردن غرائز، محرکات،



سلیقه‌ها و امیال خود چشم‌پوشی نماید. ولی نیاز به لذت شدیدتر از آن است که از این رهگذر سرکوب شود. این نیاز همیشه می‌ماند. تعارض میان جاسمه (واقعیت) و میل به لذت «ناکامی‌هایی» را به دنبال می‌آورد که علت اصلی تضادهای اجتماعی است. نیاز به لذت یا «لیبیدو» یا در ناهشیاری واپس زده می‌شود و سبب خیالهای واهی و ناخوشی‌های عصبی می‌گردد و یا اینکه از راه جا به جایی، «جانشینی» یا «والایی‌گرایی»<sup>۱</sup> به نیازی با طبیعت دیگر تغییر شکل می‌دهد. مثلاً اگر آدمی نتواند امیال خود را خرسند کند، خویشتن را در رقابت اقتصادی، مسابقات ورزشی، مبارزه سیاسی، آفرینش هنری و نظایر آن خواهد انداخت.

در این روند پاره‌ای از روان تحلیل‌گران گمان دارند که تمدن صنعتی که به ساختن جهانی عقلانی، اخلاقی و منزه‌گرایش دارد، اساساً با گرایشهای غریزی و امیال انسان ناسازگار است. طبق این دیدگاه، پیشرفت فنی با ساختن دنیایی که در آن غریزه‌های طبیعی، محلی از اعراب ندارند، سبب افزایش تجاوزطلبی، قدرت‌گرایی، قهر، خشونت و در نتیجه سبب توسعه تضادها و تعارضها می‌شود (دووروزه به نقل از قاضی شریعت‌پناهی ۱۳۷۶).

روان تحلیل‌گری تبیین جالبی نیز از خصائص دوگانه‌ای که انسانها پیوسته برای سیاست قائل بوده‌اند، یعنی «مبارزه» و «همگونگی» به دست می‌دهد. اعتقاد بر این است که سیاست سکه‌ای دورویه یا زائوسوسی<sup>۲</sup> دو چهره است. یک رویه آن محرک تضاد، ستیزه‌گری، پیکار و مبارزه است و رویه دیگر آن آشتی، آرامش و همگونگی. هم در آن شراهریسی نهفته است و هم خیر آهورایی. میزان ترکیب این دو عامل بر حسب جوامع، رژیمها، متصدیان و اوضاع و احوال تفاوت دارد. پیکار و مبارزه در جهت فتح قدرت و بهره‌گیری از امتیازات و نعمات آن است و انضمام و همگونگی برای ایجاد وحدت و ادغام در کلیت اجتماعی و حفظ نظم عمومی و خیرعام. فراموش کردن یکی از این دو بعد مسلماً شناخت انسان را از ژرفای واقعیت‌های سیاسی ناقص و ابتر خواهد کرد (همان منبع).

1- Frustration

2- Libido

3- substitution

4- sublimation

۵- Janus: زائوس پادشاه سداگونه اسطوره‌های نخستین پادشاه انسان‌های کشور لاتینم در ایتالای کنونی. براساس افسانه، خداوند به این پادشاه آن چنان روشن بینی داد که هم به گذشته و هم به آینده عارف و آگاه شد. گذشته بینی و آینده‌نگری وی سبب شد که با دو چهره نمایش داده شود. در پول رایج مردم دم نتر این پادشاه با دو چهره آمده است.

دو چهره قدرت، هم شنگر و هم نیکوکار، هم بهره‌کش و هم نظم‌آفرین، دو پهلوی احساسات کودک نسبت به پدر و مادر را منعکس می‌سازد. قدرت، کم و بیش پیوسته در ناهشیاری انسانها بر تصوراتی که از پدر و مادر ساخته شده است، مبتنی است. به همین ترتیب، «وطن‌دوستی»<sup>۱</sup>، انعکاسی است از انتقال مفهوم روابط پدر و فرزندی، وطن تنها سرزمین نیاکان و کشور پدران نیست، بلکه کلیتی است دارای سرشت پدری.

در نخستین جهش دردناک زندگی بشری و در عبور دشوار از اصل لذت، به اصل واقعیت، پدر و مادر نقش اساسی ایفا می‌کنند. اینها هستند که نخستین بار قواعد، الزامات و محرمانی را که کودک باید بر آنها گردن نهد، وضع می‌کنند. پدر و مادر پس از اینکه همچون فرشته، آدمی را در بهشت زمینی گردش دادند و ثمرات این جنت را به وی چشانند، همچون ملک آهین تیغی وی را از این مکان می‌رانند و اجازه ورود بدانجا را به او نمی‌دهند. این تغییر نقش پدر و مادر در قلب کودک نسبت بدیشان تعارضی می‌آفریند. وی تاکنون از این دو و خصوصاً از مادر، جز شادی و لذت نصیبی نداشته است، ولی اکنون خود این موجودات غریز، خار راه شادی و لذت او می‌شوند، بی‌اینکه وی به علت ناتوانی خود از این دو موجود و وابستگی به ایشان بی‌نیاز شده باشد. دو پهلویی اساسی احساسات کودک نسبت به پدر و مادر از همین جا مایه می‌گیرد: هم عشق به آنها و هم نفرت، هم قدرشناسی و هم کینه‌توزی.

دو پهلویی هر اقتدار و قدرتی که به صورت پشتیبان و تحمل‌ناپذیر، سودبخش و شنگر حس می‌شود، تنها از راه تجربه که نشان می‌دهد، قدرت هم سودمند و هم آزاردهنده، هم لازم و هم مجبورکننده است، به دست نیامده است. این امر سرچشمه‌هایی عمیق‌تر و پنهانی‌تر نیز دارد: قدرت، کم‌وبیش به صورت ناهشیار همان دو پهلویی احساسات طفل نسبت به پدر و مادر را منعکس می‌کند که زائیده تعارض میان اصل واقعیت و اصل لذت است.

### ۱-۳- رهبران و پیروان از دیدگاه روان‌تحلیل‌گری

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا رشد شخصیت در دوره کودکی و نوجوانی بر رفتار سیاسی فرد در بزرگسالی تأثیر می‌گذارد، و اگر تأثیر می‌گذارد این تأثیر چه جهانی می‌تواند به زندگی سیاسی فرد بدهد.

در دیدار ارتباط با شخصیت و زندگی سیاسی در کتاب «روانشناسی گروهی و تحلیل من» که در رابطه با روانشناسی اجتماعی و زندگی سیاسی است با توجه به محدودیت‌هایی که در فرضیه‌اش هست سعی می‌کند «رهبر» و «پیرو» را از نظر ساختمان روانی بررسی کند. به نظر او تیپ «حیران با تیپ پیروان دارای تفاوت‌های اساسی در ساختمان یا صورت‌بندی روانی است. فروید معتقد است پیرو کسی است که «من» در او رشد نیافته است و پیش از آنکه بجالی برای رشد «من» در کودک پیدا شود «فرمان» با سلطه هرچه تمامتر، کنترل‌های اجتماعی خویش را بر فرد تحمیل می‌کند. بنابراین در این تیپ فاصله اندکی میان «من» و «فرمان» وجود دارد و فرد تماماً «فرمان» است. تمام ذهنش را او امر «وامی» پر کرده است و لرد بدون هیچگونه مقاومتی آنها را می‌پذیرد.

به نظر فروید شیوه تربیتی اقتدارگرایانه خانواده یکی از عواملی است که «من» را در فرد کوچک نگه می‌دارد و سلطه «فرمان» موجب می‌شود که مکانیزم بسیار نیرومندی برای انشال اوامر اجتماعی، اخلاقی، مذهبی و سیاسی در ذهن فرد به وجود آید. بنابراین تیپ پیروان را باستی در زمره کسانی یافت که به دلایل خاصی، من در درونشان رشد نیافته است و «وام» بیکسره بر غرائز خامشان مهار زده و اینها را به این صورت درآورده است.

بر مکنس پیرو، رهبر کسی است که مرکز کنترل شخصی‌اش یعنی «من» به صورت سلبی رشد کرده است. «رهبر» به نظر فروید دارای ویژگیهای «ایگونیستی»<sup>۱</sup> و «نارسیسیستی»<sup>۲</sup> است. آدمیها وقتی خودشیفته می‌شوند که انرژی حیاتی شان را متوجه خودشان می‌کنند یعنی به جای دیگر دوستی، نفس خودشان را دوست دارند و به پرورش شخصی نمودنشان علاقه مند هستند. «رهبر» جز خودش کسی را دوست ندارد، افراد دیگر فقط به عنوان خدمتگزار وی مطرح هستند، به چیزی جز نیاز خود توجه ندارد. پیروان گسمن می‌کنند رهبرشان همه را به طور برابر و منصفانه دوست دارد، اما رهبر به کسی عشق نمی‌ورزد و به عشق کسی نیاز ندارد. رهبر دارای طبیعت اربابانه و به طور مطلق خود شیفته است.

فروید دلایل این ویژگیها را در تحول شخصیت کودک می‌داند و در اینکه خانواده به

1- Group Psychology and analysis on the ego  
2- Egoistic  
3- Narcissistic

پیدایش یک «من» قوی در فرد مجال و امکان می‌دهد و حالت «خودشیفتگی» موجب می‌شود که «رهبر» تنها خودش را دوست بدارد و «پیرو» را برای وجود خودش بخواند، برای ارضاء خواسته‌های خودشیفتگی خویش، «رهبر» از نظر «فروید» برکننده «روانی پیرو» است.

۴-۱- شخصیت اقتدار طلب

فروید در نیمه دوم زندگی خود نظریه «ناکامی» که یکی از میانی توجیه روان تحلیل‌گری تضادهای سیاسی است را نارسا دانست و با نظریات دیگری به تکمیل آن پرداخت. فروید چنین اندیشید که تجاوزطلبی و خشونت بر «غریزه مرگ»<sup>۱</sup> تکیه دارد که وی آن را در تعارض با لیبیدو می‌داند و مبارزه میان «اروس»<sup>۲</sup> و «تاناتوس»<sup>۳</sup> در دل هر انسانی، یکی از بزرگترین و همچنین حیرت‌آورترین جنبه دیدگاه روان تحلیل‌گری است. هر موجودی در عین این که می‌خواهد در میان لذت زندگی کند، مانند اینکه به سرگیجه‌ای دچار شده باشد، در پی نابودی نفس خویش است. اما هیچکس ~~سختی~~ برای رودررویی با مرگ نیست. پس به این ترتیب، اراده خودشکنی را به دیگران انتقال می‌دهد و تجاوزطلبی و پرخاشگری می‌کند. تجاوزطلبی، خشونت، تسلط جویی و قدرت‌گرایی که از عناصر تشکیل دهنده مسلم تضادهای سیاسی اند، ممکن است ناشی از پدیده «حیران»<sup>۴</sup> باشند. روان تحلیل‌گری بر دوگانگی و دوهلویی احساسات و رفتارها و خصیصه‌های متناقض آنان تکیه فراوان می‌کند. از لحاظ روان تحلیل‌گری «تایل»<sup>۵</sup> به لذت جنسی،<sup>۵</sup> ممکن است ناشی از توانمندی شدید جنسی باشد و یا برعکس در اثر ناتوانی قوای جنسی باشد که شخص ناتوان را وامی‌دارد تا در این زمینه توانایی خود را به اثبات رساند و کمبودهای خود را بپوشاند. به همین طریق، میل به تسلط و رفتار اقتدارگرایانه ممکن است یا ناشی از اراده واقعی فردی زورمند و نیرومند به اعمان قدرت باشد یا اینکه از ضعف روانی، آشفتگی درونی، عدم قابلیت در تسلط بر خود یا جلب احترام دیگران سرچشمه بگیرد که در پس رفتار مخالفتی پنهان شده باشد.

1- Death instinct  
2- Eros شهوت  
3- Thanatos مرگ  
4- Compensation  
5- Erotisme

۵۰

در این مورد بررسی شهری که در سال ۱۹۵۰ توسط وتودور آدورنوه<sup>۱</sup> درباره شخصیت مقدره<sup>۲</sup> انجام گرفته، بسیار جالب است.

بدینال نتایج هولناک جنگ جهانی دوم<sup>۳</sup> توری ای در خصوص رابطه شخصیت و بازخوردهای سیاسی تحت عنوان شخصیت «انتدارطلب» توسعه یافت (آدورنوه، فرنکل - برنوزویک<sup>۴</sup>، لوینسن<sup>۵</sup>، سانفورد<sup>۶</sup>، ۱۹۵۰) و آدورنوه و همکارانش در جستجو و شناخت ریشه‌های «ضد یهودیت»<sup>۷</sup> در آن دوران بودند. آنها پیشنهاد کردند که نشانگان شخصیت ویژه‌ای که آنها شخصیت انتدارطلب لقب دادند با «ضد یهودیت» مرتبط است، شخصیتی که در دوره کودکی کمبود محبت، تنبیهات شدید، انتدار و نظم محض را همراه با جنسیت به عنوان یک «تابوه»<sup>۸</sup> را تجربه کرده است.

آدورنوه و همکارانش معتقدند که ریشه‌های انتدارطلبی، روانی است و افرادی که به طرف راست افراطی تمایل دارند، نمایانگر احساس شدید انزوا، عدم اعتماد به نفس، عدم کفایت و نیاز اغراق آمیزی برای امنیت، ثبات و اطمینان هستند. گفته می‌شود که شخصیت‌های انتدارطلب برای کسب امنیت و اطمینان در رفتارهای زیر افراط می‌کنند:

الف - تشریفات ترویجی<sup>۹</sup>: پیوند جدایی ناپذیر با ارزشهای متعارف طبقه متوسط و بالا  
ب - اطاعت استبدادی<sup>۱۰</sup>: گرایش مطیعانه نسبت به قدرتهای ایده آل مربوط به گروه  
ج - تجاوز استبدادی<sup>۱۱</sup>: تمایل به مراقب بودن و محکوم کردن و تنبیه افرادی که از ارزشهای متعارف تخلف می‌کنند.

د - ضد تحلیلی<sup>۱۲</sup>: مخالفت با ذهنی گرای، تخیل و تفکر

ه - موهوم پرستی<sup>۱۳</sup> و رفتار قالبی<sup>۱۴</sup>: اعتقاد به عوامل نهانی سرنوشت فردی

و - قدرت<sup>۱۵</sup>، سختی<sup>۱۶</sup> و خشونت: اشتغال فکری در شناسایی ابعاد تسلط - تسلیم، قدرت - ضعف، رهبری - پیروی از صاحبان قدرت، ادعای مبالغه آمیز از توانایی، سختی و خشونت.

1- Adorno, T.	2- Authoritarian Personality	3- World war II
4- Frenkel-Brunswick, E.	5- Levinson, D.J.	6- Sanford, R.N.
7- anti-Semitism	8- taboo	9- conventionalism
10- Authoritarian submission		11- Authoritarian aggression
12- anti-intellectualism	13- superstition	14- stereotypy
15- Power	16- Toughness	

ز - ویرانگری<sup>۱</sup> و بدینی<sup>۲</sup>: دشمنی عمومی و بدگویی به انسان

ح - جنسیت<sup>۳</sup>: توجه مبالغه آمیز نسبت به مسائل جنسی.

بر حسب عوامل سیاسی - اجتماعی، «لاسلوه» پیشنهاد می‌کند که شخصیت انتدارطلب به وسیله نیاز به امنیت، میل به نظم، انتدار سلسله مراتبی و احساس بسیار ضعیفی از جامعه برجسته می‌شود.

آدورنوه و همکاران، چهار معیار را برای اندازه گیری جنبه‌های انتدارطلبی پیشنهاد کرده‌اند که عبارت است از گرایشهای فاشیستی، ضد یهودی، نژاد پرستی به صورت عام و محافظه کاری اقتصادی - سیاسی، و برای اندازه گیری انتدارطلبی مقیاسی تهیه کردند که به «مقیاس F»<sup>۴</sup> معروف شد. بر طبق نظر این محققان، کسانی که در این مقیاس نمره بالایی کسب کنند، گرایش به انتدارطلبی دارند.

برخی از ویژگیهای شخصیت انتدار طلب که به وسیله این محققان مشخص شده است عبارتند از:

- تحجر فکری

- عدم گذشت در برابر خطای دیگران

- دارای تمایلات تبعیض نژادی

- شدیداً خود میان بین

- تعلق نسبت به منابع قدرت

- زودگو به زیر دست

- طرفدار مجازاتهای سخت و خشن

- پیشداوری نسبت به گروههای دیگر به ویژه اقلیتها

- هوادار تطابق خویش با عرف و سنت

- پیروی از نظامهای ارزشی متعارف

- مطیع و متناد وفادار قدرتها

- دیدی سطحی از دنیای اجتماعی و اخلاقی که به مقوله‌هایی کاملاً متمایز (بیک و بد، سیاه و

1- Destructiveness	2- cynicism	3- Sex
4- F scale		

سفید، آدمهای خوب و آدمهای بد و...) تقسیم شده است دارند. دنیایی که روشن، منظم و دارای حد و مرز است و در آن قدرتمندان را شایستگی فرمان راندن است زیرا که در زمره بهترین المرادند و ضعفای باید زیر دست باشند زیرا از هر جهت پست ترند، دنیایی که در آن ارزش اشخاص تنها به وسیله ضابطه های برون میثی بر شرایط اجتماعی تعیین می شوند. مجموعه این رفتارهای سیاسی خصوصاً وجه تمایز افرادی است که نسبت به خود تردید دارند و هرگز توفیق نیافته اند که شخصیت ویژه خود را بسازند و آن را تثبیت کنند و به «من» خود و هویت ویژه خویش مشکوکند. از آنجا که در درون خویش چیزی ندارند تا بدان توسل جویند، به قالبهای برون مثبت می شوند. لذا ثبات نظم اجتماعی، پایه ثبات شخصیت ایشان می شود. با دفاع از نظم اجتماعی از خویش، از اساس «من» و از تعادل روانی خود دفاع می کنند. تجاوزگری و نفرتشان از مخالفان و خصوصاً از دیگران و از کسانی که متفاوت اند و از آنان که طریقه زندگی و نظام ارزشهایشان نظم اجتماعی را به مبارزه می خواند و به اساس و عسویت این نظم شک می کند، از اینجا ناشی می شود (قاضی شریعت پناهی ۱۳۷۶).

شخصیتهای اقتدارطلب، در دوران آرامش که نظم اجتماعی تهدید نمی شود، به احزاب محافظه کار می پیوندند. اگر این نظم در معرض خطری واقع شود، تجاوزگری آنان طبیعتاً شدت می گیرد و آنان را به سوی نهضتهای ناشیستی می راند. پس اشخاصی که از جهت درونی استحکام کمتری دارند به ظاهر بزرگترین استحکام برون را نشان می دهند و احزابی که بر پایه قدرت بنا شده اند، خصوصاً از افراد ضعیف ترکیب یافته اند (همان منبع).

اقتدارطلبی، تسلط جویی و خشونت تبیین های روانشناختی دیگری هم دارند. اینها گاهی در جریان شکنجهای فردی به وجود می آیند. «آلفرد آدلر» یکی از روان تحلیل گران معتقد است هرگاه انسان دارای احساسهای «کهنری» باشد، خواه این احساس جسمی باشد، خواه روانی و خواه اجتماعی، نوعی فرایند جبرانی وارد عمل می شود و باعث می گردد فرد برای دستیابی به برتری تلاش کند. «تودور روزولت» مثال خوبی از این تلاش برای برتری است. روزولت در طول دوران کودکی بنه ای ضعیف داشت اما از طریق یک برنامه ورزشی فشرده و نظام دار خود را به مردی قوی بنه تبدیل کرد و در نهایت به ریاست جمهوری آمریکا دست یافت. از دیدگاه «آدلر»، روزولت با اعمال احساسهای کهنری بدنی گذشته را جبران کرد.

1- Adler, A. 2- Inferiority feeling 3- Roosevelt, T.

آدلر بدین ترتیب تلاش برای دستیابی به شایستگی هرچه فزون تر را یک مسأله عادی زندگی می داند مسأله ای که افراد به طور مداوم با آن روبرو می شوند. مسائل جدی رفتاری تنها هنگامی بروز می کنند که احساسهای کهنری به طور آشکاری تشدید شوند.

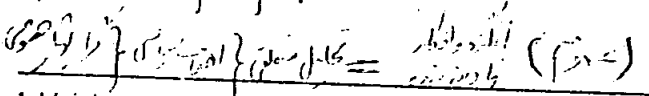
آدلر فردی را که احساسهای کهنری او به طور بیمارگونه شدید باشد به عنوان فرد دارای «عقدۀ کهنری» توصیف کرده است. «آدلر» معتقد بود که عقدۀ کهنری احتمالاً هنگامی به وجود می آید که افراد در دوران کودکی با بیش از حد ناز پرورده بوده اند یا بیش از حد مطرود. افراد ناز پرورده، افرادی می شوند مستبد، خود رأی یا حس اجتماعی پرورش نایافته و انتظار دارند که اجتماع خود را با خواهشهای خود خواهانه آنها سازش دهد. همچنین افرادی که در دوره کودکی بر اثر جدایی والدین از یکدیگر یا بر اثر غفلت و بی اعتنائی مورد بی مهری و بد رفتاری قرار گرفته اند در بزرگسالی، دشمنان اجتماع می شوند و شیوه زندگی آنها زیر سلطه نیاز به انتقام جویی درمی آید.

آدلر همچنین عقیده دارد که «عقدۀ کهنری» اغلب به نوعی «عقدۀ برتری» جبرانی که طی آن فرد مجبور است به هر قیمتی که شده سرآمد شده منتهی می شود، که خشونت و خودکامگی، غالباً جبران شدید احساس کهنری است که افراد حس می کنند.

۲- دیدگاه کل نگر

تحول روی آوردهای «کل نگر» در درک شخصیت و سیاست به موازات تأکید روانشناسی بر نظریه های فراگیر شخصیت صورت گرفته است. «هارولد لاسول» (۱۹۶۰) جزء اولین دانشمندانی بود که سعی کرد، روانشناسی را در سیاست وارد کند. وی معتقد بود افرادی که زندگیشان را تماماً بر سیاست متمرکز کرده اند به صورتی رفتار می کنند که برخی از نیازهای شخصی اساسی خود را برآورده می سازند. وی مدلی را پیشنهاد می کند و مراحل وقوع آن را شرح می دهد:

$$p \} d \} r=p$$



1- Inferiority complex 2- Lasewell, Harold

گرایشهای خصوصی<sup>۱</sup> (p) جا به جا شده (d) و جای خود را به هدفها و موضوعهای سیاسی می دهند و پس از آنکه مورد تحلیل منطقی قرار گرفتند (r) از نظر عموم (p) به عنوان انگیزه های قابل قبول و انکار نهاده شده درمی آیند. و لاسول بیشتر علاقه مند بود به مطالعه کسانی بپردازد که زندگیشان پیرامون سیاست سازمان یافته بود.

همچنین لاسول معتقد بود اغلب اشخاص رنج تجارب هیجانی گذشته خود را به همراه دارند. گاهی اوقات وجود آن رنج ها را انکار می کنند و گاهی آنها را بی اهمیت می شمارند. نمونه ای از اظهارات آنتین سیاسی که در تجارب شخص دیده می شود متعلق به «سارنین لو ترکیگ»<sup>۲</sup> با عنوان «نامه ای از زندان بیرمنگام»<sup>۳</sup> است:

و شاید برای کسانی که مرکز تیرهای آزار تبخیز نژادی<sup>۴</sup> را احساس نکرده اند، ساده باشد که بگویند «صبر کنید» ولی وقتی شما به چشم خود می بینید که عده ای شرور و بد طبیعت، پدران و مادرانتان را از روی نفرت می کشند و خواهران و برادرانتان را از روی هوی و هوس خفه می کنند، وقتی که شما پلیس های لبریز از نفرت را می بینید که با تفنگ، خواهران و برادران سیاه بوستان را می زنند و می کشند، وقتی شما اکثریت ۲۰ میلیونی برادران سیاه پوست را می بینید که تنگنای فقر آنها را در بین یک جامعه مرفه دارد خفه می کند و وقتی شما ناگهان زبان خود تان را می چرخانید تا با لکت به دختر شش ساله خود توضیح دهید که چرانی تواند به پارک سرگرمی ها که تبلیغ آن را در تلویزیون دیده است برود و بعد اشکها را در چشمانش می بینید که در حال غلتیدن بر روی بچه های رنگین پوست بسته است و... آن وقت می فهمید که چرا صبر کردن برای ما مشکل است (کینگ ۱۹۶۴)».

- 1- Private depositions
- 2- Rationalized
- 3- P=Publicly
- 4- Martin Luther king
- 5- Letter from Birmingham Jail
- 6- segregation

لاسل الگوی رفتار سیاسی اش را به نظریه فروید از تحول شخصیت ارتباط داد. فروید معتقد بود که شخصیت افراد در میان یک سری از مراحل تحول روانی-حسی<sup>۱</sup> (دهانی<sup>۲</sup>، مقعدی<sup>۳</sup>، احلیلی<sup>۴</sup> و تناسلی<sup>۵</sup>) تکامل می یابد. و لاسول معتقد بود روشی که ما برای دنیای سیاست به کار می بریم، انعکاسی از نیازهای باقی مانده از دوران تحول شخصیت است. وی یک سری عوامل سیاسی-اجتماعی<sup>۶</sup> پیشنهاد می کند که به موزات مراحل فرویدی هستند: اشخاص در مرحله «دهانی»، تمرکز بر «امنیت» دارند، آنهایی که «مقعدی» هستند روی «نظم»<sup>۸</sup>، کسانی که در مرحله احلیلی تثبیت شده اند روی «سلطه»<sup>۹</sup> و بالاخره افرادی که در مرحله «تناسلی» تمرکز یافته اند بر «شارکت»<sup>۱۰</sup> تکیه می کنند.

۱-۲- سیاست پیشگویانه

لاسل معتقد به «سیاست پیشگیرانه» بود و معتقد بود زندگی سیاسی یکسره بیمارگونه است و ریخت های بیمارگونه زندگی سیاسی را تسخیر کرده اند بنابراین همچنانکه ما در علم پزشکی، پیشگیری داریم، بایستی در زمینه سیاسی هم سیاست پیشگیرانه داشته باشیم تا اینکه ریخت های بیمارگونه در زندگی سیاسی رسوخ پیدا نکنند. البته نظر او مربوط به اروپای مابین دو جنگ جهانی است و بیدایش «نازیسم» و «فاشیسم» که به نظر او بیماری سیاسی محسوب می شود (لاسل ۱۹۶۰).

لاسل به رهبری سیاسی به طور کلی در تئوریهایش اشاره می کند و معتقد است که رهبر سیاسی اساساً شخصیت «اقتدارطلب» است و این اقتدارطلبی ناشی از احساس «بی کفایتی» است که در ذهن خودش نسبت به خودش دارد. او احساس می کند ناتوان از انجام اموری است که به او ارضاء و خرسندی روانی می دهد. بنابراین این کمبود روانی را از طریق قدرت طلبی می خواهد جبران کند.

البته «لاسل» به شخصیت های سیاسی سالم هم اشاره می کند ولی معتقد است زندگی سیاسی ما تاکنون در سيطرة کسانی بوده که از نظر شخصیتی کفایت نداشته اند یعنی احساس

- 1- Psychosexual
- 2- Oral
- 3- Anal
- 4- Phallic
- 5- Genital
- 6- Sociopolitical
- 7- Security
- 8- Order
- 9- Authority
- 10- Community

۵۳

ناامنی و بی‌کفایتی شخصی کرده‌اند و می‌خواهند از طریق کسب قدرت این کمبود شخصیت را جبران کنند.

لاسلول ریخته این بی‌کفایتی را در درون خانواده جستجو می‌کند. در درون خانواده فرد محتاج احترام است، طالب حرمت و شناسایی است به صرف ارضاء ایجاب جسمانی به طور کامل ارضاء نمی‌شود. ارضاء او مستلزم این است که در نظر خودش محترم جلوه کند و برای اینکه در نظر خودش محترم جلوه بکند بایستی احساس کند که در نظر دیگران هم محترم جلوه می‌کند. اگر این نیاز به حرمت و شناسایی در درون خانواده ارضاء نشود در شخصیت کودکی کمبود پیدا می‌شود و زندگی بعدیش معطوف به این می‌شود که این حرمت و احترام و شناسایی را که خانواده به او نداده از طریق جامعه بدست آورد. این تراساسی (لاسلول) است.

#### ۲-۲- رهبران سیاسی

لاسلول رهبران سیاسی را از نظر شخصیتی به سه ریخت تقسیم می‌کند که دونای آنها بسیارگونه هستند و یکی شخصیت سالم است. این سه ریخت عبارتند از ریخت «آشوبگر»<sup>۱</sup>، ریخت «اصلاح‌گر»<sup>۲</sup> و ریخت «مدیر»<sup>۳</sup>. البته یک رهبر سیاسی ممکن است دارای ویژگیهای دو ریخت و یا هر سه ریخت باشد (لاسلول ۱۹۶۰).

#### الف - ریخت آشوبگر

در ریخت آشوبگر، آن ریخت اقتدارطلبی است که شناسایی و حرمت لازم را از والدین و خانواده و محیط زندگی کودکی بدست نیاورده است. بنابراین کاملاً گرایش و توجه به خود دارد که موجب پیدایش یک خودشیفتگی<sup>۴</sup> قوی در او می‌شود و می‌خواهد آن کمبود عشق و عاطفه و حرمت را از طریق جامعه پیداکند و جبران نماید.

آشوبگر برای اینکه بتواند حرمت جامعه را جذب کند بایستی از طریق ایجاد تغییراتی در نهادها و محیط اجتماعی، آن توجه را به سوی خودش جلب نماید و آن رابطه عاطفی و عشق و حرمتی که احساس می‌کند در دوران کودکی به او داده نشده است را از این

1- Agitator

2- Reformer

3- Administrator

4- Narcissistic

طریق جبران کند. بنابراین لیبدوی او به سوی خودش برمی‌گردد. چنین فردی از نظر رفتار اجتماعی، اعتراض خودش را از آغاز نسبت به نهادهای اجتماعی ابراز می‌دارد، نسبت به نهادهای اخلاقی، خانوادگی، مذهبی و جامعه تا خود دولت و رهبران سیاسی جامعه. به عبارت دیگر او همه نهادهای اجتماعی و سیاسی را زیر سؤال می‌برد و به اصطلاح خودش می‌خواهد از همه ارزشها، ارزش‌زدایی کند.

لاسلول، «نیچه» را به عنوان یکی از شخصیت‌های آشوبگر معرفی می‌کند. (البته نیچه در زندگی سیاسی دخالت فعال نداشته ولی با توجه به معیارهای لاسلول مورد بحث است). «نیچه» در زندگی خانوادگی فاقد آن حرمت و احترام بوده که بایستی داشته باشد. او بعد از اینکه این میل به شناسایی و حرمت خودش را درمی‌یابد همه نهادهای اجتماعی و سیاسی موجود را زیر سؤال می‌برد. به نظر او نهادهای مذهبی و اجتماعی در جهت اخلاقی قرار ندارند.

نیچه معتقد بود عمل اخلاقی، عملی است فارغ از هرگونه محاسبه سود و زیان، و هر عملی که براساس محاسبه سود و زیان باشد عمل غیراخلاقی است (نه ضد اخلاقی). نیچه معتقد بود کلیه نهادهای اجتماعی زمانه ما از مسیحیت گرفته تا نهادهای اجساعی دیگر که مدعی نهاد اخلاقی هستند در واقع نهادهای اقتصادی که محاسبه سود و زیان اساس آنها را تشکیل می‌دهد. (مذهب هم به خاطر اینکه فرد از روی ترس از مجازات و یا به امید پاداشی اعمالی را انجام می‌دهد از نظر نیچه غیراخلاقی است).

البته به نظر نیچه عمل اخلاقی هنوز پیدا نشده تنها «ابرمرده» است که می‌تواند عمل اخلاقی انجام دهد. «ابرمرده» او در واقع متعلق به آینده است. آینده‌ای که شاید هیچ وقت قابل وصول نباشد. در واقع ابرمرد نیچه، خود اوست، او این حرمت و شناسایی را می‌خواهد برای ابرمرد خودش به وسیله همگان بدست آورد.

ابرمرد مظهر قدرتی کامل است، زیر سیطره ارزشهای مذهبی مثل عطفوت و مهربانی قرار ندارد، بلکه یکباره اقتدار و قدرت و مرد جنگ و کسب عزت و احترام است. در کتاب تاریخ فلسفه غرب، برتراند راسل یک مناظره خیالی بین نیچه و بودا در دادگاه خداوند ترسیم کرده که همین عقاید که لاسلول اشاره می‌کند را شرح می‌دهد.

پس «شخصیت آشوبگر» کسی است که لیبدویش متوجه خود اوست و می‌خواهد از خودش ابرمرد بسازد، می‌خواهد نهادهای اجتماعی را چنان تغییر دهد که در نهایت حرمت و شناسایی از دست رفته‌اش را بدست آورد.

## ب - ریخت اصلاح گر

در ریخت اصلاح گر ریختی است که در نتیجه تعلیم و تربیت خانوادگی در دوران کودکی اعتماد به خرده<sup>۱</sup> پیدا نکرده است. این ریخت به شدت تپ آشوبگر مورد بی اعتنایی از نظر شناسایی و حرمت قرار نگرفته است ولی کسب اطمینان و اعتمادی هم از محیط اجتماعی خودش نداشته است. بنابراین ریخت اصلاح گر ریختی است که اعتماد به نفس کافی ندارد، ذهنش پراز شک و تردید است همیشه دنبال پیدا کردن یقین است. کسانی که دنبال یقین مطلق هستند کسانی هستند که برعکس خواسته ظاهرشان، در درون احساس شک می کنند. البته به نظر لاسوله فرد لزوماً از این مکانیزم درونی روان خودش اطلاع و آگاهی ندارد. این یک مکانیزم دفاعی است برای اینکه شک و تردید و بی اعتنایی که در وجودش است را به یقین کامل تبدیل کند.

بنابراین اصلاح گر لیپیدوی خودش را متوجه زندگی اجتماعی می کند و آن را برای تغییر محیط اجتماعی بکار می برد و اگر مشاهده کند که براساس آن حقیقت خودش، جهان را دگرگون ساخته، احساس شک و تردیدش به صورت کامل التیام می یابد. پس ریخت اصلاح گر ریختی است که می خواهد جهان و محیط آلوده خودش را متغیر سازد.

## تکیه از ریخت آشوبگر و ریخت اصلاح گر:

اینها کسانی هستند که نه نیاز به حرمت و شناسایشان ارضاء شده است و نه اینکه ابقان و اعتماد لازم را در زندگی کودکی و خانوادگی کسب کرده اند. اینها کسانی هستند که عرصه تاریخ را محل ناختم و نواز خودشان قرار می دهند تا کسب ودهای شخصی خویش را به وسیله عمل سیاسی جبران کنند. این ریختها بیمارگونه اند.

## ج - ریخت مدیر

در ریخت مدیر کسی است که در زندگی خانوادگی، شناسایی، حرمت و اعتماد به نفس را کسب کرده است. لیپیدوی متوجه دیگران و زندگی اجتماعی است. بدنیاں خلایق در زندگی اجتماعی است. می خواهد شخص و شخصیت خویش را به کمال برساند ولی برای

1- self confidence

اینکه به شناسایی دست یابد در شباب نیست بنابراین آشوبگر نیست. شک مطلق هم نسبت به نقش خودش ندارد که به دنبال یک اندیشه مطلق برود. بنابراین در زندگی سیاسی عندگرا<sup>۱</sup> می شود. کارش در واقع سرو سامان دادن به اوضاع اجتماعی است. مدیر و مدیر جامعه است.

لاسل معتقد است ما باید ریخت مدیر را در جامعه زیاد بکنیم. ریخت مدیر، ریخت سالمی است. اگر اینها در جامعه پیدا بشوند در واقع جامعه سیاست زدایی می شود (به معنی ناختم و نواز سیاست بازان) بنابراین وظیفه ما این است که آموزش دهیم.

آموزش رهبران سیاسی یکی از مهمترین کار هر جامعه است. جامعه نباید اجازه دهد هیچ کسی به غیر از طریق آموزش سیاسی به قدرت برسد. بنابراین علم سیاست باید از آموزش به عنوان سیاست پیشگیرانه استفاده کند.

روش مطالعه لاسول مطالعه بیوگرافی، رهبران سیاسی بوده است او شخصیتهای مهم تاریخی را مطالعه کرده است و از روی این مطالعات به این نظرات دست یافته است. او رهبران آنارشیست، فاشیست، نازیست، لینن، موسولینی، هیتلر و برخی از رهبران اروپای غربی در اواخر قرن نوزدهم را مطالعه کرده و منتقد است اینها یا ریخت آشوبگر بودند یا ریخت اصلاح گر.

## ۳- دیدگاه روانی - اجتماعی

بنابر نظریه روانی - اجتماعی اریکسون<sup>۲</sup>، شکل گیری و تحول شخصیت طبق مراحلی و براساس رشد بدنی که تعیین کننده کنش فرد نسبت به جهان خارجی، هشیاوشدن و نسبت به آن و تعاضق با آن است، تحقق می پذیرد. جهان مورد بحث جهانی است که در آغاز حدود و ثغور آن را تصویر نامشخص مادر که دربرگیرنده تمامی محیط انسانی است تعیین می کند.

اریکسون، تحول را به منزله انحلال فرابنده تعارضهایی می داند که از تلاقی بین خواسته های متفاوتی که مبنای درونی و برونی دارند سرچشمه می گیرد. به نظر اریکسون غالب بر سائنی که با هر یک از مراحل متابقت دارند در حکم ضرورتی برای بالا رفتن از سردیایان تحول است. اگر انسان در هر گذرگاهی از زندگی در اجرای این وظیفه با شکست مواجه گردد

1- Pragmatism

2- Erikson, Erik, H.

ممکن است با اختلالات و خیم شخصیت دست به گریبان شود و نتواند به آخرین مرحله تحول که از نظر «اریکسن» تحقق کامل ظرفیت انسانی است، دست یابد.

تحول از نظر «اریکسن» دارای هشت مرحله است. در هر مرحله بنا بر موفقیت یا عدم موفقیت، تحول در جهت مثبت یا منفی تحقق می پذیرد. به همین دلیل است که هر مرحله با دو مفهوم عملاً متضاد مشخص شده است. فرد آدمی در جریان تعامل با واقعیت برونی دید خود را نسبت به جهان توسعه می بخشد و در نتیجه از تصویر مادری به تصویر انسانیت ارتقا می یابد (منصور، دادستان ۱۳۷۴).

«اریکسن» در کتاب «کودکی و جامعه» (۱۹۵۰) به بررسی مسائل روانشناختی پرداخته و می خواهد تحول شخصیت را به زندگی سیاسی فرد ارتباط دهد. بعدها همین تحلیل را در کتابهای دیگری که در باره چند شخصیت سیاسی نوشته (التر جوان ۱۹۵۸، حقیقت گاندی ۱۹۶۹) به کار می برد. توجه اساسی بحث وی این است که چرا زندگی سیاسی گاهی شخصی می شود. به عبارت دیگر تحت چه شرایطی، کسانی پیدا می شوند که مهر شخصیت خویش را بر زندگی سیاسی و اجتماعی می زنند و تأثیر پایداری در زندگی سیاسی و اجتماعی به جای می گذارند.

### ۱-۳- مراحل تحول روانی - اجتماعی

با توجه به اینکه «اریکسن» زندگی سیاسی رهبران را به تجربیات دوران زندگی آنها نسبت می دهد، معرفی مراحل تحول روانی - اجتماعی وی به اختصار در پی می آید.

در **مرحله اول** - «اعتماد»<sup>۱</sup> در برابر «عدم اعتماد»<sup>۲</sup> - کودک نیاز دارد با دیگری رابطه برقرار کند تا از این راه نیازهای خود را تأمین نماید. کودک معمولاً این نخستین رابطه را با مادر برقرار می سازد. او باید بتواند در کنار مادر احساس ایمنی بدست آورد. احساس ایمنی شرط هر نوع پیشرفت بعدی است. کودک نمی تواند استقلال یابد، نسبت به من خود هشیار شود و به اکتشاف دنیای برونی بپردازد مگر آنکه نسبت به دلستگی های خویش اطمینان یابد و بنین داشته باشد که در این جهان نقش و جایی دارد.

1- Trust

2- Mistrust

به محض آنکه کودک شروع به راه رفتن می کند و به استقلالی دست می یابد با اجزای اجتماعی رو به رو می شود. همین امر **مرحله دوم** یعنی «استقلال عمل»<sup>۳</sup> در برابر «شرم»<sup>۴</sup> و «ترس»<sup>۵</sup> را به وجود می آورد و طی آن میل به خرید و امبری و به تنهایی عمل کردن در کودک آشکار می گردد. اریکسن بر اهمیت بازخورد والدین در این مرحله تأکید می کند و معتقد است که نباید کودک را به خاطر رفتارهای ناشایانه اش دچار شرمسازگی کرد. در مرحله **سوم** یعنی «ابتکار»<sup>۶</sup> در برابر «احساس خطا و تقصیر»<sup>۷</sup>، کودک به بازخوردی مثبت مجهز می شود و خود را برای انجام وظایف سازنده آماده نشان می دهد، تقویت شدن از سوی همسالان، پشتیبانی والدین و تشویق هایی که کودک در اولین کوششهایش دریافت می کند می تواند به کودک در تشکیل تصویری مثبت از خود و همچنین ایجاد یک شخصیت مستحکم کمک کنند.

در **مرحله چهارم** - «تحقق عمل»<sup>۸</sup> در برابر «احساس کهنری»<sup>۹</sup> - کودک آماده شده است که محیط اجتماعی را بپذیرد و به مدرسه بروید و یاد می گیرد برای آنکه از نظر اجتماعی مورد تأیید باشد باید چیزی تولید کند (تحقق عمل) همین دلیل می خواهد به طور مؤثر در فعالیت های بزرگسالان شرکت کند.

«احراز هویت»<sup>۱۰</sup> در برابر «پراکندگی نقش»<sup>۱۱</sup> پنجمین مرحله «اریکسن» است. در این مرحله نوجوان در جستجوی «من» یا «هویت» خویش است. او سعی می کند عناصر پراکنده و متفرق شخصیت خود را با هم بگر مرتب سازد و تعارضهای قلبی را از نو تجربه کند. او نقش های مختلف و رفتارهای مختلف را تجربه می کند و سپس آنها را به یکسو می نهد. آنگاه دوباره آنها را تدارک می بیند تا از نو تجربه کند. تصور از خود و خودسنجی یعنی تعیین ارزشهای خویش از اشتغالات اصلی فرد در این مرحله است.

به عقیده «اریکسن» اگر نوجوان احساس کند که تحولات تاریخی، هویت تازه وی را به خطر می اندازند، برای حمایت از جنبش های ملی گرای تندرو یا نژاد پرست آماده می شود. جنبش هایی که در آنها هویت شخصی لرزان وی با هویت گروه مشبه می شود.

1- Otonomy

2- Shame

3- Doubt

4- Initiative

5- Guilt

6- Accomplishment

7- Inferiority

8- Identity

9- Role confusion

۵۱



## "فصل چہارم"

کار و رو بروی نامی سیکار در کمال افکار عمومی

مرحله ششم

پس از آنکه نوجوان به کسب هویت خود نایل آمد می‌کوشد که آن را در مقابل دیگران تقویت نماید. آن وقت است که برای صمیمیت و سرمایه‌گذاری در این راه آماده است بدون آنکه خطر مستحیل شدن در دیگری در کار باشد (مردم آمیزی) در برابر مردم گریزی!

مرحله هفتم) پدید آوردن زندگی<sup>۳</sup> در برابر دراکدماندگی<sup>۴</sup> معرف احساسی است که فرد در به راه انداختن فعالیت خود برای نسل آینده دارد. در این مرحله مفهوم تولید و خلاقیت بسیار مهم است. در این مرحله انسان جزء گروه سنی افرادی می‌شود که جامعه را اداره می‌کنند و این امر خود متضمن قدرت رهبری و مسؤولیت است.

مرحله هشتم) بالاخره آخرین مرحله در نظام اریکسن احساس شکستگی<sup>۵</sup> در برابر نومیدی<sup>۶</sup> است. شخصی که دارای تمامیت شخصی است نباید هیچک از کارهایی را که در زندگی انجام داده است با نومیدی بنگرد و باید دارای این احساس باشد که اگر قرار بر تکرار آنها می‌بود دوباره به همان شیوه عمل می‌کرد (متصور، دادستان ۱۳۷۳).

از نظر اریکسن شخص سالم کسی است که هشت مرحله را بدون بحران طی کرده باشد. البته وی معتقد است که شخصیت سالم به این معنا یک طرح آرمانی است و شخصیت به این معنا هیچگاه پیدا نمی‌شود. انسانهای سالم کسانی هستند که احساس شرم، عدم اطمینان و بی‌کفایتی کثری دارند و اشخاص ناسالم از نظر روانی کسانی هستند که این بحرانها را حل نکرده‌اند.

۲-۳- چرا زندگی سیاسی گاهی شخصی می‌شود؟

از نظر اریکسن، سیاستمدار کسی است که زندگی سیاسی را شخصی کرده است. چون سلطه سیاسی همیشه به مفهوم شخصی کردن سیاست نیست. برای نمونه در زندگی اجتماعی سیاسی معاصر وقتی که یک رئیس جمهور به قدرت می‌رسد، مدتی ریاست می‌کند و سپس از صحنه ریاست خارج می‌شود در این حالت سیاست را شخصی نکرده است زیرا او در بین نهادهای از پیش تعیین شده قدرت را بدست گرفته است این نهادها هستند که شخصیت

- 1- Intimacy
- 2- Isolation
- 3- Generativity
- 4- Stagnation
- 5- Maturity
- 6- Despair

۵۷

رئیس جمهور را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.

ولی بحث اریکسن در این رابطه است که چگونه زندگی سیاسی شخصی می‌شود یعنی وقتی یک شخصیت سیاسی می‌آید کل زندگی اجتماعی شکل شخصیت او را به خود می‌گیرد و کاملاً غیرنهادینه می‌شود. به طور کلی می‌توان گفت چهار بحران اولیه از نظر اریکسن، خیلی تعیین کننده است هم در شخصیت فرد هم در پیدا کردن راه‌حلهای بعدی.

در رابطه با زندگی سیاسی، اریکسن معتقد است که رهبران سیاسی، انسانهای سالمی که دارای این هشت ویژگی باشند، بنابراین اریکسن می‌خواهد زندگی سیاسی رهبران را به تجربیات دوران کودکی آنها نسبت دهد. به نظر او سیاسی شدن فرد ناشی از عدم حل بحران هویت است و هر اندازه بحرانهای قبلی کمتر حل شده باشند شخصیت سیاسی افراطی‌تر می‌شود و هرچه این بحرانها ناشی از بحرانهای بعدی باشند شخصیت سیاسی، کمتر افراطی می‌شود (اریکسن ۱۹۵۰).

اریکسن معتقد است که ویژگیهای شخصی با برخی ویژگیهای تاریخی ترکیب می‌شود و زندگی سیاسی را شخصی می‌کند. وی معتقد است اگر فردی هم‌ریک از بحرانهای هشتگانه را با موفقیت پشت سر نگذارد، بخصوص چهار بحران اولیه که در قدرت طلب کردن فرد دارای اهمیت زیادی هستند، شخص برای کسب حرمت و احترام به داخل جامعه روی می‌آورد و برای کسب احترام از طریق جامعه، میزانی از قدرت لازم است. پس این افراد در دوره‌هایی که دارای ویژگیهای خاصی است سر از قدرت طلبی ذمی آورند و ترکیب این دو ویژگی موجب می‌شود که سیاست شخصی شود. در این مورد از سه شخصیت سیاسی (هیتر، لوتر و گاندی) نام می‌برد، که در اینجا به طور خیلی مختصر به زندگی هیتر اشاره می‌شود.

هیتر، دارای احساس عدم امنیت مطلق بود. پدرش دائم الخمر بود و هیتر را مرتباً تنبیه می‌کرد. عشق و مهری که نیازهای فرد را تأمین کنند در خانواده وجود نداشت. از این افراد در آلمان زیاد بودند اما جایی که فرد با زندگی سیاسی تلفیق می‌شود برای همه وجود نداشت.

آلمان بعد از جنگ جهانی اول دارای خصرو صباتی بود که نوع بزرگ شده ویژگیهای هیتر، بود. در این هنگام آلمان هویت ملی اش مخدوش شده و شکست خورده بود. پیدایش گروههای اجتماعی متعارض و احزاب گوناگون و درگیر بنا، جامعه آلمان را در وضعیت نابسامانی و ناامنی و بی‌هویتی قرار داده بود.

هیتر، به دنبال کسب قدرت بود. وقتی صحنه‌های سیاسی آلمان را مشاهده کرد داروی درد خود را در درمان آلمان جستجو کرد. پس با احیای ناسیونالیسم آلمان و نژادپرستی در بی‌اعطای هویتی بود که آلمان مدتها آن را از دست داده بود.

کارکرد سیاسی در مسائل اجتماعی  
 این واقعیت که در جوامع امروزی مردم درباره سیاست صحبت می کنند نشان می دهد که سیاست در زندگی شخصی آنها نقشی دارد که صحبت کردن درباره آن این نیاز را برآورده می کند. موضوع صحبت افرادی که به دور هم جمع می شوند هر چه باشد، سیاست، جوك، فیلم و یا ورزش، آنچه مسلم است این است که درباره کسانی صحبت می شود که همه با آنها آشنا هستند. اینها شبه گروه اولیه ای است که به وسیله رسانه های همگانی شکل گرفته است.

در برخی از محافل، صحبت از سیاست این خصلت را دارد: سیاست حوزه ای است از تجربه مشترک که افراد درباره آن مطلع هستند. کسی که از سیاست سر در نیاورد، جزو گروه محسوب نمی شود. کسانی که اطلاعاتی درباره سیاست دارند به راحتی می توانند با دیگران در آمیزند.

ولی چرا، در میان این همه موضوع درباره سیاست صحبت می شود؟ برای آنکه داشتن نظر درباره مسائل سیاسی و مملکتی برای افراد جز لذت برحرفی درباره امور، دلایل دیگری هم دارد. در غیر این صورت چرا افراد باید وقت خود را صرف کسب اطلاع درباره مسائل سیاسی یا اجتماعی کنند (درباره هزینه اطلاعات سیاسی نگاه کنید به داوتز، ۱۹۵۷). کارکردهای روان شناختی افکار عمومی را برای کسانی که صاحب آن هستند، می توان به سه دسته تقسیم کرد: کارکرد ادراکی، کارکرد همسان سازی، و رفع تنش درونی (اسمیت، ۱۹۵۷، برونر، ۲۰ و وایت، ۲۱، ۱۹۵۶).

### کارکرد ادراکی

داشتن نظر و عقیده فرد را قادر می کند که اطلاعات جدید را تفسیر کند. مثلاً چند سال پیش با خواندن این خبر که «دو زن متخصص بیماریهای خونی آلمان غربی به مسکو رفتند» ممکن بود شخص به این نتیجه برسد که یکی از رهبران شوروی بیمار شده است. این استنتاج که بخشی از آن درست و بخشی هم نادرست از آب درآمد، از نظرانی که درباره نظام سیاسی شوروی و خبرنگاران غربی وجود داشت، سرچشمه گرفته بود. این فکر درباره نظام سیاسی شوروی وجود داشت که به شدت قشر بندی شده است، و نجیبان سطح بالا از امکانات پزشکی زیادی برخوردارند و مهارتهای پزشکی در برخی از رشته ها در شوروی به اندازه غرب پیشرفت نکرده است.

مسئله درست بودن یا نبودن این موضوع نیست. مسئله این است که این خبر باعث

شد تا شخص از میان فرضیه های زیاد این یکی را برگزیند. شاید متخصص خون آلمان برای استراحت به شوروی رفته بود. شاید رفته بود در کنگره ای شرکت کند، شاید برای آشنایی با پیشرفت های رشته تخصصی خود در شوروی به این سفر رفته بود، و دهها شایعه دیگر. هیچ کدام از این شایعه ها به ذهن افراد نیامده بود. و این به خاطر آن بود که نظام خبری قبلاً چیزی درباره امکان استراحت افراد در مسکو مطالبی منتشر نکرده بود. و با تا به حال گفته نشده بود که پزشکی آلمان می تواند چیز تازه ای از پزشکی روس فرا گیرد. بعدها معلوم شد که بیمار يك شخص سیاسی نبوده بلکه زنرال ارتش بوده است. در این صورت اطلاعات قبالی باعث شد تا آن شخص حدیثش تا حدی درست از آب درآید. به معنای این شخص از پیشنهادی خود استفاده کرده بود. متون افکار عمومی درباره پیشنهادی مطالب زیادی دارد. ولی درباره رابطه میان برخی از وجوه پیشنهادی و استنتاج از پاره ای شواهد چیز زیادی وجود ندارد.

واضح است که هیچ وقت نمی توان اطلاعات کاملی برای این عمل فراهم کرد. ما همیشه با استنباط های احتمالی از پاره ای شواهد عمل می کنیم. وقتی صدای زنگ تلفن را می شنویم به طرف آن می رویم، در حالی که ممکن است این صدای زنگ تلفنی باشد که در برنامه تلویزیونی یا رادیویی به صدا درآمده است. از این جهت ما در تمام اعمال خود، براساس پیش فرضهایی عمل می کنیم. به زبان ساده تر ما این پیش فرض را پیشنهادی می خوانیم، برای آنکه یا بگوییم که در برابر شواهد بدهی نیازی به تفسیر نیست یا مجازات افراد باید براساس عضویت به گروه یا طبقه ای که بدان تعقیق دارند، تعیین شود. اینکه بگوییم افریقاییها مردمان تنبلی هستند به عنوان پیشنهادی قابل سرزنش است. اگر شواهد نشان دهد که این تصور باطلی است یا (حتی اگر از نظر آماری هم مستدل باشد) نوع شغل و ارتقای شغلی افراد به خاطر تعمیم دادن این آمارها، براساس شایستگی خود آنها نباشد، بیزاری از چنین پیشنهادیها نباید ما را از این حقیقت غافل کند که همه ما با افکار قالبی می اندیشیم، و این به خاطر تنگی فرصت تصمیم گیری و محدودیت ذهنی است که چاره پذیر هم نیست.

مفهوم افکار قالبی برای او این بار به وسیله والتر لیپمن<sup>۲۲</sup> در سال ۱۹۲۲ در کتاب مشهورش افکار عمومی در مورد افکار عمومی به کار گرفته شد. کتاب لیپمن یکی از

22. W. Lippmann

بخشهای اصلی و مهم ادبیات نوین علوم اجتماعی است. که به وسیله افرادی نوشته شده است که می توان آنها را منتقدان تجربی نظریه دموکراسی نامید: وبر<sup>۲۳</sup>، پارتو<sup>۲۴</sup>، موسکا<sup>۲۵</sup> (۱۹۳۶)، کارل بکر<sup>۲۶</sup> (۱۹۴۶)، شومپتر<sup>۲۷</sup> (۱۹۴۲)، برلسون<sup>۲۸</sup>، لازارسفیلد<sup>۲۹</sup> و مک فی<sup>۳۰</sup>. همه اینها به تفاوت میان هنجارهای کلاسیک ایدئولوژی دموکراسی درباره اینکه شهروند چگونه باید تصمیم بگیرد و شیوه ای که او در عمل تصمیم می گیرد، اشاره دارند.

تمام این کتابها به نوعی به این انسان پوشالی با تعریفی که فلاسفه سیاسی عقلگرا مثل روسو، لاک و جفرسون از انسان دموکراتیک آرمانی ارائه داده بودند، حمله کردند. ارائه دهندگان نظریه دموکراسی درباره طبیعت بشر آن قنرها هم ناواقع بین نبودند، ولی تا حدی این انتقاد هم وارد است. برای مثال روسو معتقد بود که جامعه تا آن درجه آزاد است که امکان مشارکت مستقیم شهروندان در تدوین قانون وجود دارد، و هر شهروند به هنگام تدوین قانون نه سود خود بلکه اراده عموم را در نظر می گیرد. تصویر جامعه ای که افراد آن با هر موضوعی با عینیت مواجه می شوند و به قضاوت درست نائل می شوند، و براساس آن رای می دهند، در برابر پژوهشهای تجربی درباره شیوه عمل احزاب و افراد در انتخابات، به سرعت اعتبار خود را از دست داد، زیرا مردم در واقعیت به این صورت عمل نمی کنند. آنها غالباً تبیل، کم اطلاع، بی علاقه به یادگیری، و دارای پیشداوری در مورد مسائل هستند و بیشتر در این فکرند که حکومت برای آنها چه می کند و نه آن که آنها برای حکومت چه می کنند.

وبر برخلاف تصور جامعه انمیستی که در آن فرد به طور مستقل عمل می کند و به طور عاقلانه منافع جمع را در نظر می گیرد، براساس شواهد تاریخی بر نقش مهم رهبر در دموکراسی تأکید کرد. وبر کشف کرد که نقش رهبران برجاذبه (کاریسماتیک) در دموکراسی بیش از هر نوع نظام دیگر است. میکلز<sup>۳۱</sup> (۱۹۱۵) در مطالعه موردی روی سوسیال دموکراسی آلمان نشان داد که این نوع رهبران چطور صاحب منافع خاص خودشان می شوند. لیمن از این هم فراتر رفت و گفت که مردم به رهبری نیاز دارند.

- |               |             |                |               |
|---------------|-------------|----------------|---------------|
| 23. Weber     | 24. Pareto  | 25. Mosca      | 26. K. Becker |
| 27. Shumpeter | 28. Berison | 29. Lazarsfeld | 30. MacPhee   |
| 31. Michels   |             |                |               |

مردم معمولی غالباً به مسائلی فکر می کنند که خارج از حوزه سیاست است و به طور سطحی به کمک چیزی که می توان آنرا افکار قالبی یا کابشه ای نامید خیلی زود به نتایج سیاسی می رسند. لیمن هم مثل اکثر کسانی که در این مورد از دموکراسی به انتقاد پرداخته اند، با این نوع ابزار سطحی تصمیم گیری مخالفت کرده است و به این مهم می پردازد که چگونه باید توده را با واقعیهایی که برای تصمیم گیری عقلایی لازم است آشنا کرد و چگونه باید نخبگان خردمند آنها را آموزش دهند.

برلسون، لازارسفیلد و مک فی (۱۹۵۴) انتقاد از نظریه دموکراسی را، با تأیید نظرات تجربی لیمن و سایرین به کمک مطالعه دقیق رفتار رای دهندگان به هنگام انتخابات ریاست جمهوری، یک گام به جلو بردند، ولی از ادبیات قبلی شروع کردند که ارزشهای کارکردی مبنی در شیوه عمل شهروندان مشاهده می کرد.

برلسون و همکارانش می گویند که رخوت و بی تفاوتی مردم عادی به نوبه خود سبب می شود که جامعه با درگیریهای ایدئولوژیک از هم متلاشی نشود. بررسیهایی که درباره تبلیغات انتخاباتی شده است نشان می دهد که شهروندان مطاع از نامزدهای خود شدیداً طرفداری می کنند و با بحث و گفتگو کمتر نظر خود را تغییر می دهند. اگر جامعه ای تنها از چنین افراد بااطلاع و صاحب نظر تشکیل شده باشد، دائماً دستخوش ناآرامی و زدوخورد های عقیدتی می شود. این واقعیت که در هر موردی خاص، بخشی از شهروندان نسبت به آن بی تفاوت هستند، باعث می شود تا عرصه به ایدئولوژیهای صاحب تمرد که تلاش می کنند تا حمایت اکثریت افراد غیر متمرد را به خود جلب کنند، تنگ شود و جامعه تا حدی ثبات و آرامش خود را حفظ کند.

انتقاد از عملکردهایی خام اندیشانه درباره نظریه دموکراسی با بائر<sup>۳۲</sup>، پول و دکستر<sup>۳۳</sup> (۱۹۱۳) و توصیفی که از رفتار مبلغان پارلمانی، نمایندگان کنگره و سایر سیاستمداران ارائه دادند، باز هم چند گام به پیش رفت. مشاهدات نشان داد که همان ساده کردن بیش از حد مسائل، تصمیم گیری آبی، و افکار قالبی که در میان مردم عادی رایج است و لیمن آنها را تحقیر می کرد، در بین این نخبگان هم رایج است. هیچ سیاستمداری در این دنیای پرمشغله و پرمسئله نمی تواند تصمیمی بگیرد مگر با توسل به افکار قالبی. نمایندگان مجلس گرفتار که در سال باید صدها لایحه و تصویب نامه و گزارش را

32. Bauer      33. Dexter

بررسی کنند. ناگزیر از روشهای سریعی برای دادن رای استفاده می کنند. آنها معمولاً با یکی از جناحهای فکری موجود در مجلس همداستان می شوند و در رای دادن از همکاران خود در این جناح پیروی می کنند؛ و سعی می کنند روشهایی کمتر وقتگیر برای این نوع تصمیمها پیدا کنند. آنها هم مثل سایر شهروندان درباره هر موضوعی نمی توانند از نو بیندیشند، و مجبورند با استفاده از نظرات قبلی آنها را طبقه بندی کنند و درباره مسائل تازه تصمیم بگیرند.

کارکرد شناختی افکار عمومی فراهم کردن چارچوبی است برای قضاوت درباره مسائل تازه. مثلاً اگر کسی موافق آزادی فعالیتهای اقتصادی باشد، به لایحه واگذاری صنایع به بخش خصوصی هم رای مثبت می دهد. بدون داشتن مجموعه ای از نظرات که می توان آنها را افکار قالبی دانست، هیچ کس نمی تواند در این دنیای پرشتاب و پرحادثه کاری انجام دهد.

با این همه افکار قالبی همیشه نادرست نیستند، ساده نگری بیش از حد آنهاست که باعث خطا می شود. نارسایی یکی از خصایص افکار قالبی است که امری است اجتناب ناپذیر.

افکار قالبی، مثل ضرب المثلها، خصلت دیگری هم دارد: به صورت جفت متضاد ظاهر می شوند. که هر کدام آنها به خاطر ایهامی که دارد نمی تواند در ذهن انسان بدون تضاد با یکدیگر جایگزین شود. مثلاً افکار قالبی که درباره آلمانی وجود دارد، حاوی تضاد دیگری در سختکوشی، اقتدار طلبی و سختگیری است، ولی در عین حال افکار قالبی درباره آلمان «راحت بودن» را هم انفا می کند. افکار قالبی که درباره چین وجود دارد از یکسو چینی را حیله گر، بیرحم، غیر قابل فهم می داند، یعنی فومانیچو و از سوی دیگر، او را دارای خردمندی، کنفوسیوس می داند (اسپاک، ۱۹۵۸). از یکسو او را با کارد سرخ خشن و متعصب و از سوی دیگر با کشاورز سختکوش، صرفه جو و بلندپرواز هسان می بیند. وجود چنین افکار قالبی متضاد امکان می دهد که هر واقعیت تازه ای به صورت غیر قابل فهم و «طبیعی» پذیرفته شود، زیرا هر واقعیتی با یکی از این دو تصویر متضاد جور درمی آید. افراد به ندرت عادت به انتقاد از خود دارند تا درباره این تضادهای افکار قالبی بیندیشند و تلاش برای اشتهی دادن آنها نکنند.

برای نشان دادن این الگوها تنها کافی است به کشورهایی یا گروههایی بیندیشیم که در اثر تغییر جو سیاسی، طرز تفکی ما هم نسبت به آنها ناگهان دگرگون شده است. مثلاً

بد نیست تصویری را که آمریکاییها از چینها و ژاپنها داشته اند مورد مطالعه قرار دهیم. در سالهای ۱۹۳۰، ژاپن از دید آمریکاییها مهاجم بیرحمی تلقی می شد که مردم قهرمان چین در برابر آنها شجاعانه از میهن خود دفاع می کنند. در جنگ دوم جهانی، تصویری که آمریکاییها از ژاپنها داشتند، خلیانهای کالیکاس از جان گذشته و متعصب و موجپسای انسانی بود که جان خود را در هجومهای جمعی از دست می دادند. چینها برعکس مردمانی بودند صبور، رنجبر، پرکار و دارای خصایص اخلاقی بالا. پس از جنگ که چین به اردوی کمونیسم پیوست و ژاپن به کشوری مرفه و صلحجو تبدیل شد، همه چیز تغییر کرد. این بار ژاپنی به مظهر پرکاری و استقامت تبدیل شد و چین به بیرحمی، تعصب و بی عقای مشهور شد که به صورت امواج انسانی در جنگ حمله می کند.

چنین تصاویر دوگانه ای با شخصیت دوگانه ای که روان شناسان به هنگام تعبیر خواب و تخیلات به آن اشاره دارند شبیه است. در رؤیا، پریهای خوب و بد وجود دارند که هر دو آنها با احساسی که فرد به مادر خود دارد، مادر خوب و مادر بد (فرود، ۱۹۵۵)، بستگی دارد. همین اصل در افکار کلیشه ای در سیاست حاکم است. خوب و بد با تبدیل به دو تصویر جفت ولی مجزا در یک تعادل روان شناختی قرار می گیرد (هایدر، ۱۹۵۸، مک گویر، ۱۹۶۸، نیوکامپ، ۲۷، تاننهام، ۲۸، ۱۹۶۸).

بنابراین بدین صورتهای متفاوت است که عقاید قبلی در فرد برای تفسیر اطلاعات تازه مورد استفاده قرار می گیرد.

#### کارکردهای هم هویت سازی افکار عمومی

عقایدی وجود دارد که کارول لاسول<sup>۳۴</sup> (۱۹۳۵) آنها را نمادهای اینهمانی می نامد. این بدان معنی است که داشتن فلان عقیده برای آن است که فرد خود را با گروهی هم هویت کند.

علاوه بر تنهایی، دلیل دیگری هست که چرا ما غالباً زمانی که می توانیم دیدگاه بیدرناختی را دنبال کنیم، به افکار قالبی خود می چسبیم. نظامهای افکار قالبی محور عادات شخصی و دفاع از موقعیت خود را در جامعه تشکیل می دهند (لیبن، ۱۹۲۲).

34. Fraud 35. Heider 36. McGuire 37. Newcomb  
38. Tannenbaum 39. Harold Lasswell

بسیاری از رای دهندگان در انتخابات نه بر مبنای اصول حق و عدالت بلکه بر اساس «سود» گروهی که بدان تعلق دارند، یعنی گروه خودی رای می دهند (برلسون، ۱۹۵۴). عقاید نقش دیگری هم دارد؛ و آن تسهیل، قلع یا حتی حفظ روابط فرد با دیگران است... با بافتناری بر دیدگاههای خاصی که شخص هويت خود را نشان می دهد یا خود را از گروههای مرجع دیگر جامعه متمایز می سازد (اسمیت، برونر و زایت ۱۹۵۶). نقش هويت اجتماعی در افکار عمومی با چیزی نشان داده می شود که بدان انگیزه پژوهی می گوئیم.

در حالی که دربارهٔ روایی و درستی اغلب پژوهشهایی که در این حوزه انجام گرفته تردید است، ایدهٔ اصلی، ایدهٔ جالبی است. پژوهشی دربارهٔ انگیزش، مطالعه‌ای است برای مقاصد تبلیغات تجارتي و بازاریابی، دربارهٔ تصوراتی که مردم از کالا یا مصرف کنندگان آن دارند. مثلاً سیگارها با هم تفاوت چندانی ندارند ولی هر کمپانی سازندهٔ سیگار سعی می کند که تصویر خاصی از سیگار خود ارائه دهد: یکی زمخت و مردانه، دیگری ممتاز، سرخی نرم و زنانه. انتخاب مصرف کننده بستگی به این دارد که او خود را چگونه می بیند و می خواهد دیگران او را چگونه ببینند. خرید در اینجا نوعی کسب هويت است که افراد سعی می کنند با آن نشان دهند کی هستند (دیشر ۱۹۶۴).

در گروهی نمادهای هويت بخش خود را دارد. این نماد می تواند شعار یا پرچم یا لباس یا کمانی باشد که شخص به کار می گیرد و همه نشانگر وابستگی او به گروهی خاص است. اعتقادات هم می تواند مثل پرچم یا شعار نماد هويت بخش باشد. ساختار ایدئولوژیکی پذیرفته شده برخی از باورها را با سایر اعتقادات هماهنگ می سازد. افراد از باورهایی که موجب شکاف بین آنها و گروهی که بدان تعلق دارند می شود اجتناب می کنند (هاینر، ۱۹۵۸؛ فرومن ۱۹۶۲؛ ابلسون ۱۹۶۸).

#### رفع تنش درونی

یکی از مهمترین دستاوردهای روان شناسی سیاسی این است که مردم در صحنهٔ سیاست نمایش روانی را اجرا می کنند که در تخیلات زندگی خصوصی آنها اهمیت دارد. همان طور که تخیلات در روان ناآگاه، رؤیا، ادبیات و اسطوره خود را متجلی می کند، ایدئولوژی

سیاسی و رفتار هم نمی تواند مستثنا شود. پیشگام کاربرد نظریه‌های فروید در رفتار سیاسی هارولد لاسول (۱۹۳۰) است که در کتابش *اسیب شناسی روان و سیاست* مؤازری تاریخی دربارهٔ عده‌ای سیاستمدار شرح می دهد که کارشان به روان درمانی کشید. بعد از او اریک اریکسون<sup>۴۴</sup> شرح حال روانی آدولف هیتلر (اریکسون، ۱۹۶۴)، جرج برناردو شاو، مارتین لوتر و مهاتما گاندی (اریکسون، ۱۹۶۹) را به رشتهٔ تحریر درآورد.

تحلیلهای روان-بویایی ممکن است بتواند نقشی را که مردم در سیاست برای بازی انتخاب می کنند و نمادهای ایدئولوژیکی را که بدانها احساس تعلق می کنند، روشن کند. لاسول (۱۹۳۶) در آثار اولیهٔ خود روی انگیزشهای ناآگاه برای ایفای نقشهای سیاسی، نخست میان آنها که وارد سیاست می شوند و آنها که نمی شوند، فرق می گذارد، و سپس کسانی را که وارد سیاست می شوند به دو دسته تقسیم می کند: آنها که نقش هیجان آفرین<sup>۴۵</sup> دارند و آنها که نقش سازمان دهنده. واژهٔ هیجان آفرین و سازمان دهنده در اینجا در معنی تحقیرآمیز آن به کار نمی رود. منظور نویسنده از هیجان آفرین کسی است که احساسات مردم را تحریک می کند و هیجان می آفریند. هیجان آفرین با استفاده از خطابه‌های پرشور، حمایت مردم را جلب می کند و شور برمی انگیزد. سازمان دهنده کسی است که روی گروههای کوچک کار می کند تا با فراگردهای آذاری به نتیجه برسد.

در مطالعات موردی لاسول معلوم می شود آنها که در سالهای شکل گیری شخصیت، تا حد زیادی از روابط با دیگران محروم مانده‌اند، بیشتر به ایفای نقش هیجان آفرین گرایش دارند. در حالی که افرادی که در این مورد کمتر محرومیت داشتند بیشتر به ایفای نقش سازمان دهنده متمایل هستند. روابط نزدیک با مردم در نقش هیجان آفرین می خواهد روابط انسانی با فاصله را جبران کند. هیجان آفرین می خواهد فقدان روابط نزدیک با انسانها را با شور و هیلهٔ جمعیت جبران کند. او به جای برخورد مستقیم با مسائل مردم به نمادهای انتزاعی سیاسی متوسل می شود. سازمان دهنده برعکس سعی می کند با تماس رودررو با افراد به مشکلات و خواستههای آنها رسیدگی کند.

تمایز میان هیجان آفرین و سازمان دهنده را می توان همان طور که در شکل زیر آمده

44. Erikson 45. agitator

40. Motivation Research 41. Dichter 42. Froman 43. Abelson

است بصورت يك يوستار نشان داد. در اینجا فقط نقش نظریه پرداز (تئوریستین) هم بدان اضافه شده است.

— مارکس —

— استالین —

— کاسترو —

— روزولت —

— مک کارتی —

— کندی —

— جانسون —

— نیکسون —

مدیر سازمان دهنده هیجان آفرین نظریه پرداز

در اینجا سیاستمدار توانا قدرت حرکت روی این یوستار را بیشتر دارد، در حالی که سیاستمداران معمولی فقط می توانند در نقشهای خاصی ظاهر شوند. ولی هر سیاستمداری در یکی از حوزه ها بیشتر توانایی دارد.

بنابر این معلوم می شود نقش کمر هیران سیاسی انتخاب می کنند، و تلاشی کمر جهت به حرکت در آوردن و شکل دادن به افکار عمومی می کنند، تا حدی به خاطر نیازهای ناآگاه روانی آنهاست. همین طور در افراد عادی یوستن به جریان سیاسی، یا شرکت در تظاهرات و فعالیت های سیاسی هر یک نیازی را از جهت روانی ارضاء می کند.

لین<sup>46</sup> (۱۹۵۹)، اسمیت، برونر، وایت (۱۹۵۶) و دیگران پژوهشهایی درباره اینکه چرا مردم وارد سیاست می شوند انجام داده اند. یکی از مهمترین عوامل مشارکت در سیاست، نیاز به تعلق است. یوستن به جمعیتی که همان ارزشها، همان ارزشها و نارضایتیها و برداشتهای را در زندگی دارند که فرد دارد، باعث می شود فرد از تنهایی بیرون آید. به ویژه در بنین جوانی که شخص می خواهد هویت خود را در جامعه بعدست آورد، یوستن به گروههای سیاسی یکی از شیوه های احساس تعلق و اینهمانی با دیگران است. نه تنها انتخاب نقش سیاسی به انگیزش روانی بستگی دارد بلکه انتخاب نمادها یا

ایدئولوژیها هم همین طور است (لین، ۱۹۶۹). معمولاً میان موضوعهای مورد علاقه فرد در زمینه سیاست نوعی همبستگی و پیوستگی وجود دارد. برخی از افراد به مسائلی مثل اخلاق و فساد اخلاقی حساسیت دارند. برخی نگران گسترش خشونت هستند، برخی به قدرت و ساطه می اندیشند و سرانجام عده ای از تمیض ناراحت هستند.

پایداری در اشتغالات فکری به معنی انسجام و پیوستگی منطقی و یا انسجام گرایشها نیست. برای مثال مبارزین راه صلح را در نظر بگیریم. آنها به خاطر حفظ صلح حاضرند بچکنند، یعنی دو چیز که هماهنگی منطقی ندارند. حتی می توان این فرضیه را مطرح کرد که افراد یا گروهها درباره مسائل یک طور فکر می کنند ولی طور دیگری عمل می کنند. بارها شنیده ایم که آدمهایی مثل گوبلز یا گوربتک به سگها خیلی علاقه داشتند.

این دوگانگی میان حرف و عمل چیزی است که در ادبیات روانکاوی «شکل گیری عکس العمل»<sup>47</sup> (فنیچال<sup>48</sup>، ۱۹۴۵) نامیده می شود. شخصی که عکس العمل نشان می دهد، از خود در برابر محرکه های ناآگاه خود دفاع می کند و با رفتار افراطی خود می خواهد به خود و دیگران ثابت کند که چنین تمایلاتی ندارد. لاسول در مطالعات موردی خود به فردی اشاره می کند که تمایلات خشونت آمیز سرکوب شده ای داشت ولی برای پنهان کردن آن به صف هواداران صلح و آنتی پیوسته بود. فرد با رفتارهای عکس العملی می خواهد بار احساس گناهی را که به خاطر تمایلات شرارت آمیز خود احساس می کند از دوش بردارد و خود را به سایرین بیگناه نشان دهد. با این همه این نوع افراد نمی توانند باطن خود را همیشه مخفی کنند و گهگاه دست خود را رو می کنند.

یکی از الگوهای عکس العمل عقاید که بیش از همه توجه پژوهشگران رفتار سیاسی را به خود جلب کرده، اقتدارگرایی<sup>49</sup> است. این مفهوم به وسیله آذرنو<sup>50</sup> با کتاب مشهورش شخصیت اقتدارطلب و همین طور به وسیله فرنگل - برنزویک<sup>51</sup> برای اول بار مطرح شد. اقتدارگرایی الگوی رفتاری است که به کسانی اطلاق شده است که میل ناآگاهی به طغیان علیه پدر سختگیر و متعصب دارند، ولی با اتخاذ دیدگاهها و افکار قائلین مرسوم در زمینه اخلاق سنتی و زورگرایی و علیه کجروی، و مبارزه با قدرت حاکم، از خود در برابر این میل ناآگاه دفاع می کنند.

47. reaction formation      48. Fenichel      49. authoritarianism  
50. Adorno      51. Frenkel Brunswik

بزهش درباره شخصیت‌های اقتدارطلب به وسیله این نویسندگان ناشی از تلاش آنها در شناخت روان‌شناسی ضدیهود و سایر اقلیت‌های قومی بود که منجر به ساختن مقیاس F شد. آنها مقیاس دیگری به نام مقیاس F برای سنجش نگرش‌های اقتدارطلبی، مانند در برابر هم قراردادن افراد خودی و غیرخودی، قضاوت خشک درباره مسائل اخلاقی و حمایت از نفرت مستبدانه، ساختند. بعدها معلوم شد که میان این دو مقیاس همبستگی شدیدی وجود دارد. مقیاس F امروز به صورت یکی از رایج‌ترین مقیاس‌ها در علوم اجتماعی درآمده است که غالباً با سایر متغیرها همبستگی نشان می‌دهد.

یکی از مشخصات اقتدارطلبی و وطنپرستی افراطی یا شوونیسم است. همین‌طور معلوم شد که اقتدارطلبی در میان افرادی که از بیگانه نفرت دارند، و یا کسانی که کشور‌های دیگر را به کشور خود ترجیح می‌دهند و یا مردم آن کشورها را بیشتر مبایه اخلاق، یا متمدن‌تر یا مثلاً برتر می‌دانند (پرلموتر<sup>۳</sup>، ۱۹۵۶)، دیده می‌شود. این بیگانه‌گری‌ها همان تعارض روانی را در زمینه اقتدار دارند که وطنپرست‌های افراطی دارند، ولی خصومت خود را نسبت به اقتدار در کشور خود آشکارتر نشان می‌دهند. ولی به خاطر اقتدارطلب بودن، قدرت دولت را به‌طور عام نفی نمی‌کنند. آنها این تعارض را این‌طور حل می‌کنند که قدرت در سایر کشورها قدرت خوبی است که آنها هم خواهان آن هستند ولی در کشور خود آن را پیدا نمی‌کنند (نگاه کنید به ایزاک<sup>۳</sup>، ۱۹۵۸ و پول<sup>۳</sup>، ۱۹۶۵).

شکلی گیری عکس‌العمل یکی از راه‌های تخلیه روانی است. تصعید، برعکس، نوعی بیان محرکه یا تمایل سرکوفته به صورت مقبول است. مثلاً فردی با تمایلات خشونت‌بار ممکن است به جای کنترل خود با وانمودکردن میل به صلح‌طلبی این تمایل خود را از طریق جانفشانی و رشادت بیش از حد در جنگ به صورت مردم‌پسند درآورد. تصعید معمولاً راه‌حل کمتر تعارض‌آمیزی است برای رهایی از تمایلات ناآگاه تا سرکوب کردن آن با عکس‌العمل ضد آن.

اغراق درباره نقش عوامل روانی مثل هر نوع جبرگرایی دیگر آسان است و این اغراق می‌تواند آن را بی‌ارزش کند. عقاید و ایدئولوژی‌های سیاسی تنها مین سائقه‌های روانی بیمارگونه نیست. پذیرش اینکه عوامل روانی تأثیر دارند به معنی آن نیست که همیشه این عوامل غلبه دارند. این نویسندگان هم مثل آرنو، لاسول، اریکسون، آلموند و غیره

نمی‌گویند که عقاید سیاسی تنها منشأ روانی دارند. این واقعیتی است که برخی وارد سیاست می‌شوند تا نیازهای روانی خود را ارضاء کنند، برخی دیگر به دنبال کسب قدرت یا ثروت هستند، و برخی هم به‌خاطر موقیعت حرفه‌ای خود دست به این کار می‌زنند. باید تأکید کرد که تضادی میان اینکه عوامل روان‌شناختی افکار عمومی را شکل می‌دهند و عوامل دیگری هم در آن واحد در شکل دادن آن در کارند، وجود ندارد. در برابر دیدگاه‌های بیشمار سیاسی که در برابر فرد وجود دارد، او آن دیدگاهی را انتخاب می‌کند که در آن واحد کارکردهای زیادی برایش داشته باشد. از این جهت هر عاملی چه روان‌شناختی، چه اجتماعی و اقتصادی تنها نقش محدودی دارد. هدف از پژوهش در علوم اجتماعی تعیین نقش هر یک از این عوامل است ولی این به معنی نفی سایر عوامل نیست (گرین اشتاین<sup>۳</sup>، ۱۹۶۹).

در کنار عوامل روانی، درباره اینکه چرا افراد دیدگاه‌های خاصی را انتخاب می‌کنند، در میان نظریه‌های دیگر، یکی هم نظریه اقتصادی است. این نظریه برمی‌گردد به نظریه مارکس و حتی عقب‌تر. از ارسطو به این سو، در غرب تصور عام بر این است که دیدگاه‌های سیاسی دمکراتیک در جهت تأمین منافع طبقات زیرین است در حالی که نروتمندان آموزه‌های نخبه‌گرایانه را بیشتر می‌پسندند.

دلیلی برای تردید نداریم که اکثر عقایدی که درباره جمهور (Republica) وجود دارد در جهت منافع کسانی است که آن را تشکیل می‌دهند. واژه ایدئولوژی غالباً بیانگر دیدگاه‌های سیاسی است که به‌خاطر درست بودنش نیست که افراد بدان می‌گویند، بلکه به‌خاطر امتیازات گروهی است که با گرویدن به آن حاصل می‌شود (ماننایم<sup>۳</sup>، ۱۹۴۰). هر ایدئولوژی طبقه حاکم توجیه‌های قدرت حاکمان را هم با خود دارد، از این جهت برخی آن را سوخت الهی تلقی می‌کنند، برخی دیگر قدرت جادویی حاکمان، یا ناشی از خواست و انتخاب مردم.

ایدئولوژی انقلاب در مقابل در صدد نفی مشروعیت طبقه حاکم و بناحق بودن آن است. این ایدئولوژی ادعای حمایت عامه مردم از انقلابیون را دارد، و اینکه آنها از طبقه حاکم اخلاقی‌تر، معتمدتر و قوی‌ترند و به‌طور خلاصه اینکه آنها برحق‌اند.

در اینجا باید توجه داشت که درستی و نادرستی يك عقیده يك چیز است و کارکردهای اجتماعی آن چیز دیگری است و نباید آن دو را با هم مخلوط کرد. دانشمند علوم اجتماعی بیشتر با کارکردنای عقاید سروکار دارد، ولی برای شهروند عادی درستی یا نادرستی آن بیشتر مطرح است.



### شکل گیری افکار عمومی

برای آنکه فراگرد تصمیم گیری در جامعه بتواند انجام گیرد، باید امکانات بشمارایی که برای عمل وجود دارد، به شماری گزینه محدود تقلیل یابد تا بتوان از بین آنها یکی را انتخاب کرد. به عبارت دیگر در شکل گیری افکار عمومی، مسائل مبهم باید به مسئله ای روشن تبدیل شوند که عده ای با آن موافق و عده ای مخالف باشند، یعنی به مسئله ای دوقطبی تبدیل گردند.

راهی که می توان نگرشها و احساسهای گوناگون را به يك موضوع دوقطبی، که افکار عمومی بر محور آن شکل بگیرد و بحث و گفتوگوها آغاز شود تبدیل کرد در هر نظام سیاسی شکل خاصی دارد. جایی که در آن موضوع شکل می گیرد به ویژه با ساختار سیاسی جامعه مرتبط است. به طور کلی مقامات مسئول و سیاست گذاران، گروههای منافع (interest group)، کارشناسان، جمعیتها و سازمانها، مجالس مقننه و رسانهها هر کدام در شکل دادن به موضوعها نقش دارند ولی به طور خلاصه فعالین سیاسی هستند که موضوعهای افکار عمومی را مطرح می کنند.

در اغلب کشورهای دارای نظام پارلمانی، بیشتر موضوع در مجلس عنوان می شود، در طرح مسائل در مجلس دولت، فراکسیونهای مجلس، رسانهها و گروههای فشار یا احزاب و جمعیتها و غیره هر يك به نسبتی بر حسب نوع نظام سیاسی مشارکت دارند. در کشورهای با رژیم دمکراسی نقش رسانهها و گروههای فشار و انجمنها و احزاب سیاسی زیادتیر است.

البته باید توجه داشت که هر موضوعی به موضوع بحث و گفتوگوی افکار عمومی تبدیل نمی شود، بلکه آن موضوعی به افکار عمومی تبدیل می شود که برای افکار عمومی جنبه حیاتی داشته باشد.

### تبلیغات سیاسی

اتخاذ تدابیر و تدوین طرحها و اعمال شیوههایی که القاء ایدئولوژی خاص یا تحکیم بنیانهای حاکمیت یا تلاش برای تغییر نظام موجود یا پیروزی در انتخابات و امثالهم منظور و اهدافشان را تشکیل دهند در صورتی که طرف خطاب و عمل آنها افکار عمومی باشد، تبلیغات سیاسی نامیده می شود.

تبلیغات سیاسی نیز ریشه در تاریخ دارد. از بدو تشکیل قومیتها و قبیلهها و حکومتها و بروز وسوسه های دولت پراندازی و دست اندازی بسرزمینهای مجاور و دور و دورترها و بوجود آمدن رقابتها برای تسخیر مراکز قدرتها، هر وسیله مادی و معنوی مرسوم روزگاران بکار گرفته می شد تا ادامه جلوس برکرسی های فرمانروایی یا لزوم

جنگ و خونریزی و یا اخذ مالیات و باج و خراج و صدور هرگونه فرمان و انجام هر عمل و اقدامی موجه نشان داده شود.

و نیز قدرت نمایی و ترس بدل دشمن و مهاجم انداختن و فریب دادن آنها برای وصول به مقاصد توسعه طلبی یا دفع خطر و هرگونه زمینه سازی و تمهیداندیشی برای وصول به توفیقات مسلکی و مرامی و فراهم آوردن هواخواه و طرفدار از طریق انواع تبلیغات سیاسی متداول انجام می گرفته است و تاریخ تحولات اجتماعی جهان شاهد بسیاری از این چنین هاست.

اما این داستان بسیار پیچیده و مرموز و پرشاخ و برگ است و گاهی منطق حق یا باطل بودنش چنان پریشان و مغشوش می شود که تشخیص و تمیز آنها کار آسانی نیست زیرا مقولات حق و باطل خود نسبی و کلی و تفسیرپذیر است و بر حسب عادات و سنن و تجارب و اعتقادات و فرهنگ و منافع متفاوت اشخاص تعابیر گوناگون دارد. به هر حال تبلیغات سیاسی نیز مثل هرفن و حرفه ای کاربردها و کارایی های متفاوت و متضادی دارد آنجا که عقل و وجدان عمومی بر صحت پدیده و شالوده ای حکم می کند بدیهی است که تبلیغاتش نیز ضروری، مفید، حق و مشروع تلقی می شود و آنجا که قضاوت عمومی و تاریخ بر رد و نفی و ذم تفکر و نماد و مجموعه ای است تبلیغات آن نیز نامشروع، مضر، مخرب و ناحق محسوب می گردد.

از مشخصه های تبلیغات سیاسی وسعت میدان عمل و فراوانی دست آویزها و عوامل و ابزار آن است و این بدلیل حساسیت و جدی بودن بیش از حد موضوعات آن است. برای عرضه و فروش یک کالا اگر تبلیغات تجاری بکار گرفته نشود و یا تبلیغات انجام شده درباره آن سست و نارسا باشد نتیجه حاصله احتمالاً عدم سوددهی یا نهایتاً ضرر و زیان محدود مالی برای یک شرکت تولیدی یا بنگاه بازرگانی خواهد بود. اما در گستره تبلیغات سیاسی وضعیت دیگری حاکم است در این جا مسئله بود و نبود و تضعیف و تثبیت و صعود و سقوط رژیم ها، ایدئولوژی ها و قدرت های سیاسی مطرح است و فی المثل اگر در پشت مجموعه ای از برنامه های تبلیغات تجاری منافع کارخانه و تجارتخانه ای قرار دارد در ورای تحرکات تبلیغات سیاسی ارزشهای ایدئولوژیکی و قدرت های نظامی، سیاسی حزبی نهفته است.

در قرون اخیر بانوجه به کارکردهای تبلیغات در روند جنگها و انقلابات و تحولات سیاسی و اجتماعی دنیا دیگر اهمیت شایان تبلیغات سیاسی بر هیچ کس پوشیده نمانده است بطوری که از دیدگاه صاحب نظران و محافل علمی - ارتباطی اسحله تبلیغات سیاسی حتی از عامل نظامی نیز برنده تر و کارسازتر تلقی می شود.

تبلیغات سیاسی بمنزله بیمه شدن حضور طبیعی دولتها و ملتها در خانواده جهانی نیز بشمار می رود. گرچه این

حضورها و مقبولیت‌ها برحسب وقوع حوادث گوناگون شکننده و ناپایدار باشد. بهر حال ایجاد ارتباطات بین‌المللی و کسب وجهه و اعتبار جهانی ناگزیر باید از مجرای تبلیغات سیاسی عبور کند.

در نقد و بررسی تبلیغات سیاسی به یک عنصر مشخص برمی‌خوریم و آن این است که در این مجموعه، قانونمندی و فورمولبندی و طبقه‌بندی خیلی دقیق و از پیش تعیین شده‌ای وجود ندارد. ممکن است از زبان، ادبیات، علوم و فنون، هنرها، ارزشهای فرهنگی و اعتقادی و قومی و میهنی در تنظیم و تدوین برنامه‌های تبلیغات سیاسی استفاده گردد و برای توزیع و انتشار آنها از هر وسیله‌ای بویژه رسانه‌های جمعی سود برده شود. همچنین شیوه‌های خطایی و بیانی برای توزیع داخلی یا خارجی ممکن است متفاوت باشد چون باید با فضای فرهنگی و تربیتی و مقتضیات خاص محل مصرف هماهنگ باشد.

خطوط عبور جریان تبلیغات سیاسی را کسانالهای معین تشکیل نمی‌دهند این باران سیل آسا در همه جا می‌بارد و همه چیز و همه کس را در معرض بارش و ریزش خود قرار می‌دهد تبلیغات سیاسی ممکن است در لابلای یک سرود آهنگین برلب و در معنی برجان کودک کوردستانی بنشیند یا اذهان میلیونها انسان را در تماشای یک فیلم تلویزیونی از باورهای یقینی خود مردد یا تهی سازد این عجزوزه افسونگر در همه جا رخ می‌نماید.

تبلیغات سیاسی بصور مختلف و با اهداف مختلف و در درجات گوناگون در جهان معاصر ساری و جاری است. می‌توان از آن با یک اعلامیه و خبر رسمی و عادی با ترفندها و شگردهای عجیب و غریب و ویرانگر و اندوهبار مثال آورد.

ایجاد و جهات سوء و زیانبارش که متأسفانه بخش اعظم آن را تشکیل می‌دهد از خطرناکترین بیماریهای شناخته شده خطرناکتر بوده و از هر پدیده زشت و متعفن و شومی نکبت‌بارتر است.

تبلیغات سیاسی مانند دیگر انواع تبلیغات با سلسله اعصاب و روان و ضمیر انسان‌ها که سرمنشاء همه حرکات و رفتار اوست سروکار دارد. هنگامی که این سرچشمه‌ها گل‌آلود و زهرآلود می‌شوند اندام و پیکره جوامع را خرد و متلاشی و مسخ و منفعل می‌کنند.

بزرگترین فاجعه قرن حاضر یعنی ظهور فاشیسم هیتلری با تبلیغات سیاسی وسیع و بی‌امان سردمداران حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان تحقق یافت و اکثریت ملت متمدن و پیشرفته‌ای را به غلط متقاعد ساخت که آنها نژاد برتر هستند و انسانهای زرد و سیاه و دگراندیش پست و مزاحم‌اند.

گوبلز وزیر تبلیغات رایش سوم عظیم‌ترین برنامه‌های تبلیغی را برای پرستش کیش شخصیت هیتلر بکار گرفت و این مرد مالخولیایی را در مقام پدر ملت، حاکم مطلق و

خداگونه توصیف نمود. مطبوعات و رادیو و سینما یکسره در خدمت اهداف تجاوزکارانه نازی‌ها قرار گرفت. تظاهرات گسترده با شرکت انبوهی از مردم منسوخ شده و وفادار به پیشوا ترتیب می‌یافت فیلم‌سازان آخرین تکنیکهای هنری را در تهیه فیلمهای خبری از تظاهرات اعمال می‌کردند. فریادهای «هایل هیتلر» مردم و سخنرانی‌های پرشور پیشوا همه ظرفیت‌های گوش و ضمیر افراد را در تماشای فیلم پر می‌کرد.

چهره هیتلر به هنگام سخنرانی مصمم و اغلب با زمینه‌ای از نور و آسمان آبی نشان داده می‌شد. پرچم‌های الوان و نور و شعار و هورا صحنه‌های تظاهرات و فیلم‌های آن را تزئین می‌ساخت. تلخیصی از فصول مختلف کتاب «تبلیغات و سینمای آلمان نازی»<sup>۱</sup> چنین است:

«فیلمهای بلند داستانی نیز در دوران قدرت نازی‌ها با کمک مالی و نظارت وزارت تبلیغات تهیه می‌شد خود دکتر گوبلز تمام فیلمها را از پیش نمایش، آنها را ملاحظه می‌کرد هیچ فیلمی نبود که از کانال سانسور وزارت تبلیغات عبور نکرده باشد.

فیلم‌هایی که ذیلاً نامبرده می‌شود با خلاصه‌ای از مضامین آنها همه در دوران قدرت رایش سوم ساخته شده و به نمایش درآمده‌اند:

۱. کتاب تبلیغات و سینمای آلمان نازی (۱۹۲۵-۱۹۳۳) دیوید ولج - ترجمه حسن افشار - انتشارات نشر مرکز

- ۱- «حق دیرینه» در توجیه قانون انتقال موروثی مزارع.
- ۲- «محاكمه شورانگیز کازيلا» در تمسخر زندگی آمریکایی که از این رهگذر حمایت ضمنی آمریکا از تلاش‌های جنگی بریتانیا را بی اعتبار می‌ساخت.
- ۳- «باربارا» در دفاع از الحاق اتریش به آلمان.
- ۴- «من متهم می‌کنم» شرحی بر تلاش نازیها برای آسان‌سازی مرگ از کارافتادگان و درمان‌ناپذیران.
- ۵- «سیماب، جوان هیتلری» در ترغیب جوانان به پیوستن به حزب نازی و رویارویی آنها با والدینی که آنها را در این راه یاری نمی‌دهند و ضدیت با کمونیستها.
- ۶- «هان و ستمار» در نمایش اعمال قهرمانانه یک شهید نازی و مضمونهای اعتقادی که زندگی و مرگ او به آنها تقدس می‌بخشید و به دست آوردن و حفظ وفاداری طبقه کارگر
- ۷- «خاک و خون» تبلیغ ایدئولوژیکی بخشی از مفاهیم ناسیونال سوسیالیستی، ترویج ایده یگانگی قومی و سیاسی، پیوند ناگسستنی خون با خاک و ارزش والای خاک برای کشاورزی و رشد اقتصادی و تصدیق تعصبات کهنه دهقانی و ترویج احساسات ضدروشنفکرانه.
- ۸- «جنگل جاویدان» بیانگر اعتقاد به نژاد ناب آلمانی، طعن به ارتش فرانسه که تعدادی از سربازان آن را مسلمانان الجزایری یا سیاهان آفریقایی تشکیل می‌دادند و انحطاط محتوم فرانسویان به علت آمیزش نژادی و هشدار به همه آلمانیها برای حفظ هویت آلمانیشان بعدها فیلمسازان نازی

با تهیه فیلم‌های خبری دیگری چنین القاء می‌کردند که سیاه‌پوستان امریکایی به بافت اخلاقی جامعه آمریکا آسیب رسانیده‌اند.

۹- «المپیاد» ضبط چهارساعته بازیهای المپیک ۱۹۳۶ است که در برلین برگزار شد تدوین این فیلم دو سال طول کشید و در ۱۹۳۸ به نمایش درآمد. این فیلم از دو بخش «جشنواره خلقها» و «جشنواره زیبایی» تشکیل شده بود. ورزشکاران آلمانی در این مسابقات امتیازات بیشتری از سایر کشورها کسب کرده بودند. فیلم سرشار از مفهوم جوانی و طراوت و سلامت نژاد ژرمن بود.

۱۰- «بازگشت به خانه» در مهاجرت آلمانیها از لهستان و شرح مصائب آنها و ستم‌های لهستانیها و یهودیهای ددمنش و القای اندیشه لزوم فضای زندگی بیشتر برای آلمانیها. جنگ از وجوه مهم جهان‌بینی اساطیری نازی بود و ملت آلمان را می‌باید برای تحمل جنگهای درازمدت آماده نمود.

در ۱۰ نوامبر ۱۹۳۸ هیتلر ۴۰۰ روزنامه‌نگار و کارشناس برجسته رسانه‌های دولتی را به مونیخ فرا خواند و نقش آینده آنها را در جنگ قریب‌الوقوع به ایشان آموخت. او در جمع آنها گفت: مطلقاً ضروری است که مردم آلمان از لحاظ روانی رفته رفته برای جنگ قریب‌الوقوع آماده شوند و برایشان روشن گردد که چیزهایی وجود دارند که برای تعیین تکلیفشان تنها از راه زور باید وارد شد، نه از راه‌های مسالمت‌آمیز.

و در ۱۰ ژوئن ۱۹۴۰ گویلز برای سینما، مطبوعات و رادیو دستورالعمل صادر کرد مبنی بر اینکه نمایش سختی، بزرگی و بهای جنگ آزاد است اما از زیاده‌روی در نمایش واقعی جنگ که می‌تواند مردم را از جنگ ترسانیده و بیزار نماید باید پرهیز کرد. از آن پس فیلمهای خبری و داستانهای بسیاری درباره وقایع جنگ ساخته شد و به نمایش درآمد که القانات عمده این فیلمها، متجاوز نشان دادن طرف‌های جنگ و لزوم مقاومت در برابر آنها و پیروزیهای درخشان ارتش نازی بود.

مشهورترین اقدام تبلیغی نازیها برای تحقیر یهودیها و برانگیختن احساسات بر ضد آنها تهیه فیلم «یهودی سرگردان» بود که در سال ۱۹۴۰ به نمایش گذاشته شد. این فیلم بر اساس یک روایت مسیحی که می‌گوید به هنگام حمل صلیب توسط عیسی (ع) یک نفر جهود مزاحم او شد و سپس در مجازات او مقدر گشت که گرد جهان بگردد بدون آنکه چشم از آن فرو بندد و دل از آن برکند، شکل گرفته بود. فیلم یهودیان در لهستان را نشان می‌داد که بسیار کثیف بودند و بکارهای دادوستد مکارانه مشغول بودند. گفتار فیلم آنها را قومی ویرانگر و حنیله‌گر که چون موش به هر کجا که بروند باعث شیوع بیماری و خرابی و بدبختی می‌شوند توصیف می‌کرد.

از دیدگاه زمامداران آلمان نازی فقط رسیدن به اهداف غیرانسانی جهان‌بینی آنها اهمیت داشت و در این راه استفاده

از هر دو ساله و زیر پا گذاشتن هر ارزشی روا بود.  
در سال نخست جنگ گوبلز به کارمنداناش گفت:  
«تبلیغات کاری به حقیقت ندارد، ما حقیقت را با کمک  
به پیروزی آلمان پاس می‌داریم» و این سخن کوتاه و صریح  
از «هانس اشتاین باخ» سخنگوی مطبوعاتی دفتر سینمایی  
رایش سوم است که: «بگذارید جهان بیاموزد که فیلمهای ما  
بیک‌های جهان‌بینی ما هستند و در آلمان نمی‌تواند هنری  
وجود داشته باشد که ریشه‌های استواری در جهان‌بینی ما  
نداشته باشد».

آری حقیقت نزد آنها تنها پیروزی رایش بود و هنر وقتی  
معنی پیدا می‌کرد که واگوی نیت و امیال پلیدشان باشد. و  
بدین ترتیب در آلمان هیتلری همه چیز برای وقوع جنگی که  
جز ویرانی بسیاری از سرزمین‌های آباد و کشتار بیش از ۵۰  
میلیون نفوس و بالاخره شکست و رسوایی نازیها نتیجه‌ای  
نداشت فراهم گشت.

از غرایب این است که چشم و گوش دنیا را آنهمه داد و  
بیداد و هشدار و سمینار و سازمان و تعهدنامه و پیمان‌نامه و  
قطعنامه برای خاطر نشان کردن خطرات جنگ و تجاوز و  
سلاح هسته‌ای و میکروبی و شیمیایی و لزوم از بین بردن و  
محدود کردن آنها پر کرده است اما هرگز برای دفع و  
محدودیت و مهار سلاح مرموز و مخرب تبلیغات  
سوءسیاسی که زمینه‌ساز و مروج دروغ، جهل، جنگ و  
ویرانی است هیچ نهاد و مجمعی تاکنون تأسیس نگردیده

است و شاید هرگز نیز در این باره اقدامی صورت نگیرد. زیرا  
اولاً بطور کلی مقابله با جریانات فکری که مقولاتی بغرنج و  
فرار و سیال هستند بسیار مشکل است ثانیاً گزینش ملاک و  
معیار کیفیت جریانات تبلیغات سیاسی در جهانی که پراز  
تضاد منافع و مصالح است آسان نیست و ثالثاً خلع این سلاح  
افسونگر و کارآمد گویا که بمذاق هیچ کشوری خوش  
نمی‌آید.

#### انواع تبلیغات سیاسی

تبلیغات سیاسی بدلیل عام بودن<sup>۱</sup> خصیصه آن و نیز بعضاً  
ساری و جاری بودن مضامین آن در سایر فعالیتهای ظاهراً  
غیرسیاسی نمی‌تواند در چند بخش و فصل مشخص  
طبقه‌بندی شود. به عنوان مثال برگزاری یک نمایشگاه  
صنعتی یا نمایشگاه تولیدات هنری و فرهنگی می‌تواند در  
ذات خود حاوی پیام سیاسی نیز باشد. بدین معنی که بطور  
غیرمستقیم تثبیت اوضاع سیاسی و قدرتمندی کشور برگزار  
کننده نمایشگاه را ابراز کند.

با اعلام نتایج و فهرست آمار مربوط به هر نوع پیشرفت  
امور کشاورزی و صنعتی و بازرگانی و بانکی و غیره و بهبود  
کیفیت نظام انتخاباتی و قضایی و اداری و موارد مشابه  
تلویحاً نشان دهنده ثبات سیاسی و مقبولیت و اعتبار نظام و  
مدیریت سیاسی یک کشور نیز هست. با اینهمه بعضی  
جهات و گونه‌های مختلف آن را حتی المقدور مختصراً

مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### تبلیغات سیاسی روا

همانطور که هر نوع تبلیغ سالمی اعم از تجاری، فرهنگی، اجتماعی از حقوق مسلم اشخاص و جمعیتها و دولتهاست، تبلیغات سالم سیاسی نیز حق دولتها و جمعیتهای سیاسی است. این گونه تبلیغات به منزله دفاع از آرمانهای انسانی و عملکردهای منطقی و حضور معقول در خانواده ملل است. بویژه در دنیای پرابهام معاصر که بسیاری از مسایل کشورها با بدبینی و سوء تفاهم نگریده می‌شود و همچنین ملتها رفتارها و اقدامات دولتها و احزاب داخلی را با احتیاط ملاحظه و مطالعه می‌کنند ضرورت اعلام وقایع و مواضع و گزارش کارکردها و دفاع منصفانه از آنها اصولی و طبیعی است.

شرط اصلی در حقانیت تبلیغات روای سیاسی تهنی بودن آنها از دروغ، نیرنگ و ترفندهایی که مخالف اخلاق و شئون انسانی است، می‌باشد.

### تبلیغات سیاسی ناروا

مجموعه‌ای از تلاش‌ها و اقدامات تبلیغی که از هر وسیله و محملی برای تحقق بخشیدن به اهداف و اعمالی مغایر با آراء و تمایل اکثریت جامعه و مخالف با تعهدات ملی و بین‌المللی استفاده می‌کند تبلیغات سیاسی ناروا نام دارد.

درانجام و اجرای چنین تبلیغاتی معمولاً حقوق اساسی انسانها، قوانین مصوب و موازین عرفی و اخلاقی نادیده گرفته می‌شود. ترفندها و شگردهای بکارگیری در تبلیغات سیاسی ناروا فراوان و ظریف و پیچیده است که شمدهای از آنها را شرح خواهیم داد.

### شاخصه‌ها و شگردهای

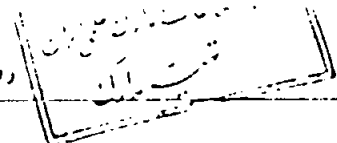
#### تبلیغات سیاسی

روش‌ها و شگردهایی که در عرصه تبلیغات سیاسی جهان اعمال می‌گردد بنابه چگونگی اوضاع و احوال هر کشور و اهداف سیاست‌گذاران و مبلغین و ظرفیت‌های ذهنی و فرهنگی مخاطبین انتخاب می‌گردد.

عناوینی که ذیلاً شرح داده می‌شود مجموعه‌ای از شاخصه‌ها و روشهای تبلیغاتی است که بعضاً در تبلیغات سیاسی روا و برخی در تبلیغات سیاسی ناروا کاربرد دارد و پاره‌ای نیز می‌تواند شیوه‌هایی برای اجرای هر دو نوع تبلیغات روا و ناروا باشد. با این توضیح اینک به معرفی اصطلاحات و شیوه‌ها و شگردهای تبلیغات سیاسی می‌پردازیم.

#### ۱- انتشارات

در مجموعه انتشارات تبلیغات سیاسی به‌طور کلی، اطلاعاتیه‌ها، بیانیه‌ها، مقالات و گزارشات و تفاسیر، اخباری



که مستقیم یا غیرمستقیم مفاهیم و مقاصد سیاسی را از قبیل تبیین و تبلیغ ایدئولوژی خاص و اعلام موفقیت‌های بدست آمده و رد نظریات مخالفین و امثالهم القاء می‌کند، جای دارد و نشر و پخش آنها به وسیله مطبوعات، رادیو و تلویزیون یا آگهی‌های توزیعی و الصاقی انجام می‌گیرد. کتابهایی که مضامین آنها تبلیغ سیاسی است نیز از این زمره است.

۲- خطابه

نطق و خطابه از ابزار تأثیرگذار همیشگی تبلیغات بوده است. چنانچه موضوعات جالب و پرمحتوی با کلمات و جملات زیبا و خوش‌آهنگ و بالحنی گرم و مطبوع ادا شود یقیناً توجه بیشتری را جلب می‌کند. در سخنرانی محتوی و شکل هر دو از اعتبار و اهمیت برخوردار است.

محتوی بدان معنی که اگر انبوهی از مطالب سست و بی‌ربط و بی‌منطق و مغایر با اصول و واقعیت‌ها را هر چند با صدای خوش و رعایت تکنیک‌های صوتی ایراد نمایم نمی‌تواند اثرات مطلوب و پردوام بجای گذارد اما ارائه موضوعات اساسی و صحیح و مفید در قالب خطابه‌های جالب و جذاب قطعاً نافذ و مقنع خواهد بود.

در تاریخ جنگها و انقلابات و مبارزات سیاسی ایران و جهان شواهد زیادی مبنی بر تأثیرات عظیم سخنان مهیج و شورانگیز ناطقین مشهور موجود است. بدیهی است که

سخنرانان موفق کسانی بوده و هستند که به اصطلاح نبض اوضاع و احوال مخاطبین و محل و موقع سخنرانی و بسیاری از شرایط و دقایق ذیربط را در دست داشته و ملحوظ داشته‌اند.

بدیهی است موقعیت ناطق، موضوع خطابه، شرایط محل ایراد نطق، کیفیت ایراد سخنرانی، زمان اجرای برنامه، چگونگی احوال و عقاید مستمعین، و سایر عوامل کوچکتر اما مربوط در بدست آوردن توفیق یا عدم آن در اجرای خطابه‌های سیاسی واجدا اهمیت هستند.

۳- تظاهرات

از برنامه‌های عملی تبلیغات سیاسی تشکیل دمونستراسیون، میتینگ، راهپیمایی و گردهمایی‌های بزرگ است، دربرگزاری تجمع‌های تظاهراتی در نقاط مختلف دنیا ملاحظاتی خاصی صورت می‌گیرد و عوامل و شرایط مختلفی در نظر گرفته می‌شود. میزان شور و اشتیاق و استقبال شرکت‌کنندگان در تظاهرات به ویژگیها و خصوصیات بسیاری بستگی دارد. تظاهرات ممکن است دولتی و رسمی، ملی و مردمی، همگانی و فراگیر، حزبی و گروهی، صنفی و رسته‌ای، و حتی از نظر جنسی مردانه و زنانه باشد.

در هر نوع از گردهمایی‌ها با توجه به موضوع و هدف آن و خصوصیات شرکت‌کنندگان و چگونگی شرایط سیاسی



زمان برگزاری شعارها و احیاناً سرودهای مناسب انتخاب می‌گردد. سخنانی ایراد می‌شود و بیانیه‌هایی توزیع می‌گردد و قطعنامه‌هایی نیز قرائت می‌شود.

در هر تظاهراتی به تناسب معمولاً پرچم‌ها و تراکت‌ها و تصاویری حمل می‌گردد و حتی ممکن است شرکت‌کنندگان در تظاهرات از لباس و پوشش خاصی استفاده کنند، در هر حال یکی از عوامل مهم موفقیت در گردهمایی تعداد زیادتر شرکت‌کنندگان است و عامل مهم دیگر خودانگیزگی و خودجوشی و خودتمایلی شرکت‌کنندگان در اینگونه گردهمایی‌ها و راه‌پیمایی‌هاست.

#### ۴- نمادین

یکی از شیوه‌های تبلیغ سیاسی که دارای اعتبار و حیثیت والای انسانی و سرشار از عواطف و احساسات پاک بشری است اعمال و اقدامات و تلاش‌هایی سمبلیک و نمادین است که نمونه‌های درخشان و بیاد ماندنی آنها در حافظه تاریخ مبارزات سیاسی، مذهبی، اجتماعی دنیا ثبت و ضبط است.

این شیوه در مقاطعی از تاریخ هر قوم و ملت به ظهور رسیده که اولاً مجریاننش انسانهای پاک باخته و سلحشور و ایثارگر و مؤمن و وفادار به عقاید خود بوده‌اند که رسالت قطعی و حتمی خود را در ابلاغ پیام نجات‌بخش خویش می‌دانسته‌اند. و ثانیاً چنان عرصه را برای ایفای نقش

افشاگرانه و آگاهی‌بخش خود تنگ می‌دیده‌اند که راهی جز جانفشانی و بجای گذاشتن خاطراتی حماسی و جاویدان برای مخاطبین خویش نمی‌یافته‌اند.

در تاریخ معاصر و در جریان جنگ‌های آزادی‌بخش و نهضت‌های استقلال‌طلبانه و ضداستعماری و ضداستبدادی و ضدآپارناید در نقاط مختلف آسیا، آفریقا، آمریکای جنوبی، ایرلند، فلسطین و غیره بسیاری از قهرمانان ملی آگاهانه و داوطلبانه جان خود را در میان شعله‌های آتش یا زیر شکنجه‌های مرگبار یا بر سر حلقه‌های دار و مقابل جوخه‌های اعدام و یا در کوچه و خیابان در نبرد نابرابر با دشمن فدا کردند و با خلق حماسه‌های انسانی توانستند افکار عمومی جهانیان را به ندای حق طلبانه ملت‌های خود متوجه سازند. در دوران مبارزات علیه نظام سلطنتی در کشور ما نیز حرکت‌های حماسی و سمبلیک زیادی بمنصه ظهور رسید. زنان و مردان ایثارگری که با گفتن «نه» در مقابل دعوت به امضای ندامت‌نامه یا تقاضای عفو جان باختند اما مرگ آنها سکوت و دلمشغولیهای روزمره را شکست و با انتشار پیام‌های مظلومانه آنها دلها را به سوی اهداف و آرمان‌های ظلم‌ستیزشان جلب نمود. در انجام اینگونه تبلیغ عملی سیاسی نام و یاد نام‌آوران حماسه ساز در رسانه‌های جمعی، کتابها، فیلمها و بعضاً تابلوی خیابانها و میادین شهرها نقش می‌بندد و پیام‌های آنها تا اعماق گستره اذهان عمومی نفوذ می‌کند.

نسونه اعلا و باعظمت تاریخی تبلیغی عملی سیاسی - مذهبی، واقعه جانگداز عاشورا و داستان مجاهدات و از خودگذشتگی امام حسین (ع)، و یاران وفادارش می باشد که نتایج آن در سینه تاریخ می درخشد و الهام بخش آزادی خواهان بسیاری در مبارزه با ظلم در قرون متمادی بوده است.

#### ۵- بمباران تبلیغاتی (جنگ روانی)

این اصطلاح رایج در سلسله اعمال تبلیغی است که منظور از آن بیان و بخش و نشر و نمایش تکراری واقعه یا وقایع و یا جهات و جوانب آنها از رسانه های جمعی است. معمولاً هنگامی که هدفی ارزشمند و کاری بزرگ و خطیر در پیش است مجموعه ای از برنامه های بمباران تبلیغاتی تهیه و تدارک می شود و علی الاصول مخاطبینی که در معرض این بمباران ها قرار می گیرند هر چند کوتاه مدت مسخ و منفعل می گردند. در جریان وقایع مهم قرن اخیر توسل به این شیوه از طرف قدرت های بزرگ و درگیر جنگ های سرد و گرم بسیار بوده است. غالباً در سیر و تداوم برنامه های بمباران تبلیغات سیاسی از ابزار گوناگون حتی مقولات فرهنگ و هنر نیز برای نشر ایدئولوژی و مقاصد سیاسی استفاده می شود. از خصوصیات این روش تکرار و تداوم و هجوم همه جانبه و هماهنگ و فراگیر اطلاعیه ها و گزارشها و تفاسیر کلامی، تصویری و نوشتاری در رسانه های جمعی

است و تلاش بر این است که در عرصه ارتباطات خبری موضوع مورد نظر یکه تاز و مطلق یا حداقل وجه غالب باشد.

لذا مخاطبین در مقابل تهاجم عیاران تبلیغات سیاسی - معمولاً امان و فرصتی برای تحلیل و تفسیر وقایع پیدا نمی کنند و تمیز و تشخیص صحت و سقم مطالب دریافتی بسیار مشکل می شود و اصولاً درگیرودار و هنگامه جنگ روانی عمدتاً اهرم ها و محک ها و معیارهای منطقی ذهنی افراد خنثی و غیر فعال و عقیم می گردند.

#### ۶- شستشوی مغزی

این اصطلاح دارای بار معنایی متعدد است. مفهومی که گاهی در سطح عامه به آن عطف توجه می شود همان بمباران تبلیغاتی است، یا در مسایل پیچیدی روزمره فی المثل اگر کسی در مقابل صحبت و استدلال دیگری رأی و نظر خود را عوض کند گفته می شود که فلانی شستشوی مغزی شد یا بعضاً در افواه عمومی به اعمال شکنجه های جسمی و روانی برای گرفتن اقرار و اعتراف زندانی را شستشوی مغزی می نامند که این موارد مصادیق و معانی صحیح این اصطلاح نیستند. اما مفهوم واقعی شستشوی مغزی چیست؟

۱) تلاشی که برای جانشینی و القاء ایدئولوژی خاص و تفکر جدید بجای باورهای قبلی ذهنی زنانی به عمل آید

شستشوی مغزی نام دارد.

این شیوه غیرانسانی و بسیار اندوهبار و شرم‌آور است و تاکنون در سلسله گزارشات و اخبار رسانه‌های جمعی جهانی بویژه در نیم قرن اخیر مواردی از آن منتشر گردیده است و دولت‌های خودکام، ای در گوشه و کنار دنیا متهم به انجام این عمل رذیلانه شده‌اند که صحت و سقم و چگونگی دقیق آنها چندان آشکار نیست.

به هر حال در مورد روشهای اجرایی این شیوه چنین مشهور است که در زندان با ایجاد اضطراب، ترس، تنهایی، تحقیر و توهین شخصیت زندانی سیاسی را درهم می‌شکنند بطوری که زندانی از اعتماد بنفس خالی شده و احساس بی‌په‌ودگی و تهی بودن به او دست می‌دهد سپس با تغییر وضعیت او را مورد محبت موقت قرار داده و بی‌وقفه وی را آماج تلقینات موضوعات و تعالیم از پیش تهیه شده قرار می‌دهند و آنقدر این مانور را تکرار می‌کنند تا القانات جدید به اصطلاح ملکه ذهن او شود و سپس برای ارسال پیام و ایراد سخنرانی و مصاحبه‌های دلخواه از وجود و شخصیت جدید او استفاده تبلیغاتی می‌برند در این رهگذر دشمنان سیاسی صاحب نام و مقام که دستگیر و زندانی می‌شوند طعمه‌های ارزنده تری برای اجرای این مقاصد شوم هستند. البته تفاوت توان مقاومت افراد و عدم اطمینان به دوام باورهای تلقینی و تحمیلی از مسایلی است که همیشه کوشش مجریان شتیشوی مغزی را با موفقیت روبرو نمی‌سازد.

### ۷- احاله به ارزشها

این شیوه تبلیغی از جایگاه و موقعیت ممتازی برخوردار است و عمدتاً در هاله‌ای از قداست و احترامات فائقه قرار می‌گیرد. در تاریخ تبلیغات سیاسی سوءاستفاده از اهرم احاله به ارزشها در جهت تحمیل و گمراهی توده‌ها بسیار رایج بوده است.

ارزشهایی که مورد احترام و یا اساس آرمان قوم و قبیله و جامعه‌ای می‌باشد بهانه و دست‌آویز اعمال و رفتار مستبدانه زورمداران قدرت طلب قرار می‌گیرد.

فرضاً برای به اصطلاح دفاع از تجدد نولوژی و اعتقادات مذهبی، استقلال، آزادی، تمامیت ارضی، اخلاق عامه و می و غیره تنگناها و محدودیت‌هایی برقرار می‌شود، جنگها و فتنه‌هایی برپا می‌گردد، مخالفین سیاسی به اتهام اختلال و هتک و اهانت به مقدسات و ارزشها دستگیر و مجازات می‌شوند و بسیاری از اقدامات نادرست اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی که مخالف با مصالح واقعی عمومی ولی موجب اقتدار و تداوم حکومتی و حزبی و دسته‌ای است به انجام می‌رسد. اما در برنامه‌های تبلیغی، این خلافاکارها، اقدامات صحیح و لازم و مفید در راستای حفظ ارزش‌های مورد عنایت عامه توجیه و تلقی می‌گردد.

تبلیغات سیاسی اروپای قرون وسطی، انگیزاسیون و هر آنچه که حکومتگران کلیسا برای حفظ قدرت و سلطه خود انجام می‌دادند را مبتنی بر تعالیم مذهبی می‌دانست.

تبلیغات نازیها حتی بر پا کردن کوره‌های آدم‌سوزی را در جهت حفظ منافع ملت و اعتلای آرمان مقدس میهنی قلمداد می‌کرد. تبلیغات استالینی سرکوب مخالفین و اعدام‌ها و اردوگاه‌های کار اجباری و محو زبان و فرهنگ و آداب ملیتها را اقداماتی در تحقق ایدئولوژی کمونیزم بشمار می‌آورد.

در تبلیغات سیاسی آمریکایی انگلیسی و سایر قدرت‌های سلطه‌گر چندملیتی غربی جنگ‌افروزی در بسیاری از کشورها، ترتیب دادن کودتاها بر علیه دولت‌های مردمی و ملی، حمایت از حکومت‌های خودکامه و استبدادی، لشکرکشی به کشورها و بمباران و قتل عام مردم آزادیخواه و عدالت‌جو و تنظیم و تدوین دسیسه‌ها و فتنه‌گری‌های بیشمار بر علیه نهضت‌های ضداستعماری یکسره جانبداری از دموکراسی و آزادی و احترام به حقوق بشر شمرده می‌شود. از مظاهر این نوع تبلیغ، محورسازی، چهره‌نمایی، مطلق‌سازی، غوغاسالاری و کیش شخصیت است البته تأکید داشتن صمیمانه بر ارزش‌های مردمی و واقعاً متعالی داستان دیگری دارد که بجای خود ارزشمند نیز هست.

#### ۸- اقدامات انحرافی

به منظور تحت‌الشعاع قرار دادن و خنثی کردن اثرات روانی رویدادهایی که بر علیه نظام حکومتی یا دار و دسته حزبی

بوقوع پیوسته و محتملاً تبلیغات مخالفین تشدید شده است، گاهی ماجرابی جدید خلق می‌شود یا موضوعی کهنه دوباره مطرح می‌گردد و در اطراف آن موج تبلیغات راه‌اندازی می‌شود به امید آنکه افکار عمومی هر چند به‌طور موقت از توجه به موضوعات مهم و اصلی مطروحه منحرف شود.

گاهی نیز شانس و تصادف به کمک می‌آید و وقوع حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله و آتشفشان و امثالهم و گزارشات مربوط به آنها مرکز تبلیغات گسترده قرا می‌گیرد که معمولاً و بطور طبیعی سایر اخبار هر چند مهم و طرف توجه عامه را تا مدتی می‌تواند از محوریت ذهنی خارج سازد. بهر حال از مشخصات بارز این شگرد مطرح کردن مسائل فرعی و حاشیه‌ای است بنحوی که مسائل اصلی گم یا کمرنگ شود و تحت‌الشعاع قرار بگیرد.

#### ۹- مسافرت

گاهی بعضی از مسافرت‌ها و میهمان و میزبان شدن‌ها می‌تواند بطور مستقیم یا غیرمستقیم مورد بهره‌برداری تبلیغات سیاسی قرار بگیرد هر چند ظاهراً یا حتی باطناً دلیل انجام آنها الزامات اقتصادی، بازرگانی، فرهنگی و غیره باشد.

مسافرت مسئولین طراز اول دولتی یا رهبران مجامع و احزاب یک کشور به کشور دیگر و متقابلاً قبول دعوت سران

و رهبران دیگر کشورها و مجامع و تحقق مسافرت آنها به کشور دعوت کننده فی نفسه یک حرکت و تبلیغ سیاسی است.

اما میزان کسب موفقیت و وجهه و اعتبار و منزلت از انجام مسافرت های سیاسی به عواملی چون زمان، مکان، کیفیت انتشار اخبار و گزارشات و تفاسیر مربوط در رسانه ها و نوع شخصیت و مقام و اشتهار مقامات مسافر و سایر زمینه های مربوط بستگی دارد.

در اجرای این روش تبلیغ سیاسی گاهی بر اثر عدم رعایت ملاحظات لازم نتایج سوء، رسوایی و شکست حاصل می شود.

#### ۱۰- تأییدی

تمسک و نقل قول از گفته ها، اظهار نظرها و بیانیه های تأییدی و حمایتی رهبران، سران و مسئولین کشورها، مجامع بین المللی سیاسی، حقوقی، علمی و فرهنگی، اجتماعی جهان معمول و مرسوم در تبلیغات سیاسی دولتها و نهادهای سیاسی دنیا است و نوعی اتخاذ سند برای نشان دادن ثبات سیاسی و مقبولیت بین المللی است. البته سختی سیاسی در این رهگذر ملحوظ می گردد.

فرضا سخنان تأیید آمیز رهبر کشور یا نهضت انقلابی از مواضع یک کشور یا نهاد رادیکال و دموکرات برای طرف خطاب دلپذیر و افتخار آمیز است اما برعکس ایراد سخنان

احترام آمیز و ستایش انگیز سیاستمداران و دولتمردان یک کشور ارنجاعی یا سلطه گر از مواضع و خط مشی های یک کشور که خود را مرفقی و انقلابی و ازاد یخواه می خواند و می داند نه اینکه دلچسب نیست بلکه می تواند تردید آمیز و شبه انگیز نیز تلقی شود.

بدیهی است آراء و نظریات مثبت سیاستمداران و صاحب نظران موجه و بی طرف جهانی و نیز مجامع معتبر بین المللی از قبیل ارگانهای سازمان ملل و پارلمانهای مردمی مستندهای مطلوبی برای تبلیغات سیاسی همه دولت ها و سازمانهای سیاسی می باشد.

#### ۱۱- برشی

این شگرد تبلیغاتی مبتنی بر برش و گزینش قسمتهایی از اخبار و گزارش های رویدادهایی است که به صلاحیت و مقتضای یک مجتمع سیاسی تشخیص داده می شود. انتشار و پخش اخبار برشی در رسانه های جمعی چند و چون واقعیت قضا یا را بازگو نمی کند و موجب سردرگمی مخاطبین و گاه قلب حقایق می شود. مثال: خبر اصلی چنین است که صادرات کالاهای تولیدی یازده ماهه فلان کشور همه ماهه با درصدهای قابل توجهی نسبت به سال قبل افزایش داشته و فقط رقم صادرات یکماهه آن اندکی کمتر بوده است، مجتمع سیاسی رقیب در جریان پخش اخبار اقتصادی تنها خبر کسری صادرات در آن یکماه را اعلام

می‌کند.

انتخاب فقط یک یا چند جمله، عبارت، پاراگراف دلخواه از متن گزارشی از مصاحبه یا سخنرانی یا مقاله‌ای می‌تواند حتی موجب القای مطلبی دقیقاً خلاف منظور مفاد خبر و گزارش اصلی باشد که مقصود از انجام این روش سخیف نیز غالباً همین است بدیهی است که تهیه خلاصه‌ای از متن خبر و گزارش مفصل، که روح و جریان و روند مطلب را مخدوش نکند از موضوع این قسمت خارج است و در عالم نویسندگی و خبرنگاری خود یک کار با ارزش محسوب می‌گردد.

#### ۱۲- سکوت

طرح این عنوان در مجموعه شگردهای تبلیغات سیاسی شاید تعجب‌انگیز باشد اما مسئله به همین صورت عینی و واقعی است. گاهی واقعه‌ای که مطلقاً موافق طبع و تمایل یک مجتمع سیاسی حاکم نیست اتفاق می‌افتد، برای حزب و نیروی مخالف امتیاز و پیروزی غیرمنتظره‌ای کسب می‌شود یا به هر طریق خسارت مهمی بر بدنه و ارکان حاکمیت وارد می‌شود. در این وضعیت‌ها توسل به سکوت مطلق و به اصطلاح به روی خود نیاوردن می‌تواند یکی از واکنش‌های تبلیغاتی باشد.

رسانه‌های جمعی و ادار به سکوت می‌شوند به این امید که خبر به چشم و گوش کسی نرسد و اگر از اطراف چیزکی

به بیرون درز کرده باشد با اجرای توطئه سکوت رنگ باخته و به فراموشی سپرده شود. اینکه این طرح تبلیغاتی تا چه اندازه می‌تواند برای طراحان و مجریان موفقیت‌آمیز باشد در ارزیابی نمونه‌های اتفاق افتاده در گوشه و کنار دنیا معلوم می‌گردد.

بهر حال آنچه مسلم است نتیجه انجام این سانسور و شگرد جفاکارانه قطعاً در درازمدت مثبت نخواهد بود. بویژه که در زمان معاصر وسعت و پراکندگی شبکه‌های ارتباطات خبری جهانی عامل مهم شکستن سکوت هستند.

#### ۱۳- زهرگیری

اخبار و گزارش‌های بعضی از رویدادهای غیرمنتظره مانند وقایع ناگهانی جنگی، حوادث مهیب طبیعی، کشف توطئه کودتا، ترور شخصیت‌ها، مرگ ناگهانی مقامات و مشاهیری که یا مورد بغض و نفرت یا علاقه و محبت شدید مردم قرار دارند و رخدادهایی از این قبیل خصلتاً داغ و هیجان‌انگیزند و اعلام ناگهانی و سریع آنها بویژه در جوامعی که کمتر از نظام‌های باز و دموکراسی برخوردارند ممکن است حوادث ناگوار اجتماعی و زیان‌بار برای مردم یا نظام سیاسی و حاکمیت در پی داشته باشد.

لذا برای اینکه به اصطلاح زهر خیر گرفته شود و از داغی آن کاسته گردد بعضی مجریان تبلیغات سیاسی ترجیح می‌دهند که روش تدریجی پیش گرفته و ابتدا با گزارش

کوتاهی از مآوقع با تیتراهای معمولی در مطبوعات درج گردد و نیز در اواسط و اواخر برنامه‌های خبری رادیو و تلویزیون گنجانده شود تا در زمان مقتضی براساس پیش زمینه‌ای که قبلاً ساخته و اعلام شده است جریانات مآوقع را مشروحتر اعلام نمایند.

## ۱۴- تحقیری

کوچک و ناچیز نشان دادن واقعه‌ای که بزرگ است مفهوم عنوان فوق می‌باشد. معمولاً کسب امتیازات و پیروزیهای کلان در صحنه بین‌المللی و منطقه‌ای و محلی از طرف یک کشوری و یا سازمان و گروه سیاسی غالباً مایه دلگیری و حسادت مجتمعی سیاسی در کشور رقیب می‌شود لذا رقیب یاد شده در انعکاس اخبار این پیروزیها بخل می‌ورزد و بطرق گوناگون مورد را کم اهمیت جلوه می‌دهد.

فرضاً درجایی انتخاباتی انجام شده که نمود درصد واجدین شرایط در رأی دادن شرکت کرده‌اند که رقم بالایی است و شخصی با هشتاد درصد کل آراء مأخوذه در انتخابات پیروز شده و مقامی را کسب کرده است که عدد چشمگیر و قابل توجهی است. خبرگزاری و رسانه‌های تحت نفوذ کشور رقیب در یک عمل تحقیری تبلیغاتی با حذف ارقام شرکت‌کنندگان در انتخابات و تعداد زیاد آراء کسب شده تنها به ذکر برگزیده شدن فلان کس در انتخابات فلان جا اکتفا می‌کنند و همچنین است موارد بسیاری که در

کشمکش‌های سیاسی داخل یک کشور رخ می‌دهد. مانند این مثال: وزارت کشاورزی فرضاً اعلام می‌کند که با افزایش بی‌سابقه تولید گندم در سال گذشته دولت موفق شده است که از واردات آن به میزان یک میلیون تن بکاهد که خبر فی‌ذاته مسرت‌بخش و حاکی از رونق و توسعه بیشتر است اما روزنامه ارگان حزب مخالف چنین می‌نویسد که با توجه به رقم اعلام شده افزایش تولید گندم و کاهش یک میلیون تن از واردات آن هنوز به خریداری ۲ میلیون تن از خارج نیاز داریم.



## ۱۵- بزرگ‌نمایی

عکس روش تحقیری شیوه بزرگ‌نمایی است. در اینجا کوشش براینست. که خبر با آب و تاب و شاخ و برگ اضافی بطریقی که توجه بیشتری را جلب کند و میزان اهمیت آن را بالا ببرد پخش و منتشر گردد. در چاپ و پخش گفتاری و تصویری از حروف درشت و حجم زیاد متن و تصاویر متعدد استفاده می‌شود و در تنظیم متن نیز از کلماتی که بار بیشتری از مفاهیم عظمت و قدرت و شدت را دارد استفاده می‌گردد.

بدین ترتیب مثلاً حادثه کوچکی که اندک خسارتی را در بر داشته و در اردوگاه و حوزه دشمن، رقیب، مخالف بوقوع پیوسته بارنگ و لعاب دادن‌های تبلیغاتی بزرگ و مصیبت‌بار و جبران‌ناپذیر معرفی می‌شود. بطور مثال خبر واقعی چنین

است که در زدو خورد های دیروز شهر... یک نفر کشته و ۸۴ نفر مجروح شدند «در شیوه بزرگ نمایی خبر مزبور چنین تنظیم و پخش می شود» در زدو خورد های دیروز شهر... ۸۵ نفر کشته و مجروح شدند» و یا در سیر این گزاره گویی و غلوگویی به کلی گویی پرداخته می شود و بدون ذکر درصد و اقل و اکثری از کمیت موضوع مثلاً اعلام می شود آمریکائیان، آسیائیهها، ایرانیها، فرانسویها به فلان امر بهمان اعتقادی دارند یا ندارند. مثال دیگر: در رسانه های انحصاری مجتمع سیاسی و حزبی یک کشور به هنگام دعوت از مردم برای شرکت در انتخابات یا بزرگداشت مراسمی یا ابراز تنفر از واقعه ای لیستی مملو از عناوین نهادها و کانونهایی در پشتیبانی از برنامه ای که در این زمینه ها اعلام می شود منتشر و قرائت می گردد که ظاهراً حکایت از حمایت گسترده تأسیسات اجتماعی و اقشار مختلف مردم را دارد اما در حقیقت تنها عناوین کانونهای ذکر شده با ابهت و به اصطلاح دهن پرکن است و تعداد اعضاء آنها چند نفری بیش نیستند و از نظر کیفی نیز فاقد اعتبار و منزلت اجتماعی می باشد.

#### ۱۶- تحریفی

شاید یکی از ناجوانمردانه ترین شیگردهای تبلیغات سیاسی شیوه تحریفی است و متأسفانه در بنگاهها و نهادهای خبری و تفسیری که مدار کارشان بر عدم صداقت است بیشترین کاربرد را دارد.

با اندکی دخل و تصرف و پس و پیش کردن کلمات و جملات و یا اضافه و کم کردن حتی یک حرف یا کلمه و جمله ای می توان به کلی مفهوم اصلی مضمون را دگرگون کرد حرف «ن» به واژه می کند درست عکس مفهوم پیام خبری القاء می گردد. یا «در جنگ داخلی... سال گذشته ۲۴۰۰ نفر کشته شدند» که در تحریف خبر با تبدیل واژه «سال» به «ماه» رقم کشته شدگان به بیش از ده برابر افزایش پیدا می کند. انواع نمونه های حيله های تحریفی در تبلیغات سیاسی آنقدر فراوان و واضح است که توضیح بیشتری را نمی طلبد.

#### ۱۷- ابهامی

پیدا است که منظور از توسل به این شیوه مذموم ایجاد ابهام و تردید در اخبار مربوط به رویدادهای مسلم است. چه تصور می شود که با اتخاذ این شیگرد زیرکانه از اهمیت خبر کاسته شده و تبعات هیچجانی آن کمتر خواهد بود.

فی المثل موفقیت بزرگ سیاسی، علمی، اجتماعی و غیره در صحنه بین المللی یا محلی نصیب کشور یا سازمان و حزبی شده است رقیب سیاسی از بوقهای تبلیغاتی خود با ذکر کلمات و جملاتی از قبیل گفته می شود، احتمالاً، شاید، اگر، گویا، و «صحت و سقم مطلب هنوز معلوم نشده است» و «منابع مستقل هنوز تأیید نکرده اند» و غیره خبر قطعی و حتمی را به صورت ملتزم و مقید و مبهم پخش می کند.



## ۱۸- کذبی

از این عنوان پیداست که مقصود، شگرد رسوایی دروغ پردازی است. در این مرحله واحد تبلیغات سیاسی در جریان بارزه تبلیغاتی خود به منظور بدنام کردن و تضعیف رقیب سیاسی از توسل به این شیوه دریغ نمی کند آشکارا دروغ می سازد و از وسایل ارتباط جمعی تحت نفوذ خود پخش و منتشر می کند.

در سلسله اخبار دروغین، بودی نبود و نبود بود می شود. از میان میلیونها کلمه خیر و گزارش که هر روزه از خبرگزاریها و رسانه های جمعی دنیا مخابره و پخش و منتشر می شود می توان به راحتی نمونه هایی از اخبار کذب محض پیدا کرد.

## ۱۹- شایعه سازی

در مبارزات تبلیغات سیاسی، شایعه سازی شیوه رایجی است، شایعه گاهی بطور خودجوش و اتفاقی و موردی تولید و پخش می گردد و این در صورتی است که از علایق و عواطف یا نفرت و انزجار افراد و گروههایی نسبت به اشخاص و نهادهایی نشأت گرفته است و در مواردی هم حساب شده و سازمان داده شده از طرف واحدهای تبلیغاتی نهادهای سیاسی تهیه و تدارک می شود و از طریق وسایل ارتباط جمعی خودی، منتشر و پخش می شود. بروز شایعات گوناگون مواضع و کارکردها و شخصیت

رقبای سیاسی را ملوک و ضربه پذیر می سازد و همچنین موجب اغتشاش ذهنی و سردرگمی و شکافی مردم نیز می شود. شیوع شایعات از طریق دهن به دهن و شفاهی و نیز از مجاری و وسایل ارتباطی خبری امکان می یابد.

اثرات بعضی از شایعات فوق العاده خطرناک و سرنوشت ساز است. در تاریخ مبارزات انتخاباتی غرب تاکنون مواردی بوده است که نامزدهای انتخاباتی ریاست جمهوری که در شرف کسب پیروزی بوده اند با پخش ناآکنهائی شایعه ای که سوابق و رفتار و عقاید آنها را زیر سؤال برده است مواجه شده اند و چون نتوانسته اند به سرعت و شایستگی اثرات سوء شایعه را خنثی سازند ناکزیر یا از میدان مبارزه کنار رفته اند و یا در کسب آراء لازم ناکام مانده اند.

## ۲۰- یکسونگری

در اتخاذ و عمل به این روش، نگاه به رویدادها فقط از یک زاویه، سمت و جهت است و تنها بعدی از ابعاد قضیه مطرح می گردد.

مجموع سیاسی در اعلام و پخش اخبار و تفاسیر، صرفاً مصالح و منافع و ارزش های خود را مدنظر دارد و امتحان تجزیه و تحلیل جهات مختلف قضایا را از مخاطبین سلب

۱. اصطلاحی کلی که می تواند اعم از ارتکان، حزب، دولت، سازمان و مؤسسه و موارد مشابه باشد.

می‌کند. جوامعی که تحت سلطه نظام‌های دیکتاتوری و استبدادی بسر می‌برند و از فرصت‌های دموکراسی و فضای آزاد سیاسی - اجتماعی برخوردار نیستند بیشتر با این مصیبت مواجهند. قدرت‌های تبلیغی - سیاسی کشورهای دموکراسی صنعتی غرب نیز اگرچه در همه مسایل مطروحه داخلی و خارجی، اما در برخورد با رویدادهای مشخصی که آنها را با منافع خود در تضاد می‌بینند از بهره‌گیری این شیوه نامیمون رویگردان نیستند.

بخش یک خیر و مطرح کردن رویدادی از دیدگاهی خاص و همزمان سانسور کردن هرگونه نظریه مخالف و مغایر با آن، مسئله‌ایست که سابقه‌ای دیرین دارد و نمونه‌های آن را می‌توان هر روز و هر ساعت از وسایل ارتباط جمعی گوشه و کنار این جهان متمدن! مشاهده کرد.

تک‌بعدی نگریستن و یک‌سویه حکایت کردن بهمانند بیان نوع اتهام و متن کیفرخواست دادگاه، بر علیه متهم است بدون آنکه به نکته‌ای و گفته‌ای از دفاعیه او اشاره شود. یکسونگری ضرب‌المثل «تنها به قاضی رفتن و خوشحال برگشتن» را تداعی می‌کند. در این رهگذر سلامت روانی و حیثیت انسانی مخاطبین در برابر اعمال این روش جفاکارانه نادیده گرفته می‌شود و عواقب سوئی که برجای می‌ماند اغتشاش و عصیان ذهنی و احیاناً بروز قضاوت‌های ناعادلانه و گمراهانه در افواه است.

### ۱۱- استمزاجی

طرح و برنامه‌ای تنظیم می‌گردد که بموقع اجرا گذاشته شود اما چگونگی واکنش‌های مخاطبین در برابر آن مبهم است، معلوم نیست مورد پذیرش و رضایت و حمایت قرار می‌گیرد یا خیر؟

فی‌المثل موضوع اصلی چنین است که دولتی در یک واگشت سیاسی می‌خواهد به یک اتحادیه نظامی که تاکنون مخالف آن بوده ملحق شود اگر قرار باشد شیوه استمزاجی را که زمینه‌چینی و آزمایش و تست‌گیری است مورد استفاده قرار دهد تا پیشاپیش از واکنش‌های افکار عمومی اطلاع پیدا کند، مثلاً چنین تمهیداتی را فراهم می‌نماید که نویسنده‌ای مقاله‌ای را در بیهوده بودن تزییظرفی و خساراتی که از سیاست انزوای طلبی حاصل می‌شود در روزنامه می‌نویسد یا نماینده‌ای چنین مباحثی را در پارلمان مطرح می‌کند. آنگاه عکس‌العمل مردم، نمایندگان پارلمان، احزاب و سازمانهای سیاسی و رسانه‌های جمعی، مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌گیرد. اگر نتایج بدست آمده منفی باشد و حکایت از بروز خشم و نفرت عمومی کند. مجتمع سیاسی حاکم از انجام تیت و قصد خود منصرف می‌گردد و می‌تواند ادعا کند که اظهارنظرها غیررسمی و جدای از سیاست‌های او بوده است و برعکس در صورتی که نتایج بدست آمده از تبلیغات استمزاجی مثبت ارزیابی شود آنگاه با اعتماد بنفش و آسودگی خاطر بیشتر و در سطح همگانی

دلایل و جزئیات طرح مزبور را رسماً اعلام می‌دارد و در پی تحقق بخشیدن به آن اقدام می‌کند.

## ۲۲- نامگذاری

نهادهای خبری - تبلیغی، سیاسی دنیا براساس ارزش‌های سیاسی حاکم بر خود به سوزدهای خبری مهم نام و لقب می‌دهند و بدیهی است که در این نامگذاریها اهداف سیاسی دخالت دارد و القای صفت و خصیصه‌ای خاص مورد نظر می‌باشد و گفتنی است که ابزار مناسب این شگرد تبلیغاتی معمولاً الفاظ و کلمات به ظاهر ساده و کوتاه است.

می‌دانیم که در دل واژه‌ها مفاهیم گسترده و رنگارنگ نهفته است و لذا گزینش واژه برای ترکیب جملات کاری است هنرمندانه که از ظرافت و حساسیتی خاص برخوردار است.

به هر حال برحسب دیدگاههای مختلف سیاسی در گزارش‌های خبرگزاریها و صفحات مطبوعات و شبکه‌های رادیو تلویزیونی دنیا، برخی از احزاب، دولتها، مجامع، نهضت‌ها و ایام تاریخی و مشاهیر سیاسی و حتی بعضی مکان‌های جغرافیایی با نام‌های متفاوت که بزعم نام‌گذاران وصف‌کننده جوهره و ماهیت آنها است یاد می‌شود. به عنوان مثال از نهضتی که منجر به ملی شدن صنعت نفت و تحولات دیگر در ایران شد در رسانه‌های جمعی مختلف جهانی با این القاب یاد می‌شد:

نهضت ملی ایران، نهضت ضد استعماری ایران، نهضت بورژوازی ملی ایران، نهضت ملی شدن نفت ایران، بحران ملی شدن نفت ایران و غیره و یا بعد از کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ رژیم کودتا تا زمان سقوطش در تبلیغات سیاسی - خبری خود از قیام ملی و تاریخی ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به عنوان «شورش‌های ۳۰ تیر» و از کودتای ننگین ۲۸ مرداد «قیام ملی ۲۸ مرداد» یاد می‌کرد.

## ۲۳- سوپاپی

روشی مشهور در عالم تبلیغات سیاسی است و معمولاً در جوامع بسته و تک‌حزبی و بی‌حزبی و مختلق عینیت پیدا می‌کند بدان معنی و بدان امید که بمثابه دیگری که با تعبیه سوراخ کوچکی و بیرون دادن بخارات جمع شده آن از انفجارش جلوگیری می‌شود، مانع بروز خشم مردم و انفجار بحران‌های اقتصادی، سیاسی شود و از شدت التهاب اجتماعی کاسته گردد.

در این ماجرا به افراد یا گروه معینی که بعضاً محرم و خودی و وفادار یا معترض اما کم‌خطر هستند و از جهانی از اعتبار اجتماعی برخوردارند اجازه داده می‌شود یا میدان داده می‌شود که در هیئت مخالفت با بعضی از سیاست‌ها و اقدامات قدرت حاکم ظاهر شوند و در گفته‌ها و نوشته‌های خود زخم‌زبان و نیش‌قلمی به برخی از مسئولین و جریانات کشوری بزنند. این مخالفتها و انتقادات در نوسان بوده و کند

و نیز می شود اما از مشخصات این شگرد تبلیغاتی این است که اساس و بنیان و علل اصلی رفتارها و مفاسد، قاعدتاً مورد تعرض قرار نمی گیرد و مطرح نمی شود و به مسایل مبتلا به سطحی و جزئی و متوسط جاری بسنده می گردد. اثرات و نتایج اعمال این روش متفاوت است.

آن دسته از انتقادات خودانگیخته و بی غرضانه ای که در شرایط سخت و مستقل از توافقات قبلی با نهاد سیاسی حاکم به عمل می آید تا حدودی هم موجب رضایت خاطر و اقناع مخاطبین می گردد و هم تا اندازه ای رژیم سیاسی حاکم را از فروکش کردن التهابات اجتماعی خرسند می سازد و آن قسمت از مخالفت خوانی های از پیش طراحی شده و به اصطلاح باسمه آبی تا زمانی که خودجوش و مستقل بنظر می رسد همان نتایج بالا را دربر دارد اما به محض برملا شدن و افشای مصنوعی بودن آنها، بایی اعتنایی و وازدگی عمومی مواجه می گردد.

در هر حال تبلیغات سوپاپی نمی تواند حاوی اثرات تضمینی و درازمدت برای ایجاد ثبات سیاسی و اجتماعی باشد و گاهی نیز در مسیر تداوم و ارتقاء کیفیتی خود یا باعث تشدید غلیان عمومی و ایجاد دگرگونی یا تعطیلی و خاموشی خود می گردد.

۲۴- زمان شناسی

وقت شناسی، موقعیت شناسی، فرصت یابی و فرصت طلبی

اصطلاحاتی آشنا با مفاهیم نزدیک به هم و از شاخه های یک مقوله اند که نامش «زمان» است. زمان را مانند مکان ظرف هستی گفته اند و بالاخره در منطق به حرکت تعبیر می شود و هر چه که هست از هیچ چیز بخدا نیست و اهمیت آن آنقدر هست که انصافاً در تعاریف لفظی به راحتی نمی گنجد. جهان در تغییر و تحول دائمی است و معیار کمی آن زمان است و موفق تر کسی است که قدر زمان را بیشتر می داند. حساسیت های زمانی از مرز ثانیه ها نیز گذشته است.

در جریان مسابقات ورزشی بین المللی دو و میدانی گاهی کسی بر کرسی برتر می ایستد و مدال ارزشمندتر به گردن می آویزد که تنها چند صدم ثانیه زودتر از خط پایانی گذشته باشد. این ویژگی زمان نیز جالب است که هر چه پیرتر می شود گرانبهاتر و مرغوبتر می گردد!

عجیب نیست چون جهان امروز از دیروز تکامل یافته تر و لذا با ارزش تر است و فردایش از امروز نیز.

در عرصه تبلیغات سیاسی، چون سایر فعالیت های بشری، زمان، در جایگاه ویژه و معتبری قرار دارد.

روابط سیاسی داخلی و خارجی کشورها بر اساس تحولات اقتصادی - نظامی و اجتماعی و غیره روز بروز بغرنج تر و حساستر می شود و به تبع آن تبلیغات سیاسی نیز ناگزیر مهارت ها و تیزبینی های بیشتری را به کمک می گیرد که توجه بسیار به ارزش زمان از جمله آنهاست.

چون زمان برق آسا در گذر است و بازگشتی ندارد حوادث

همراه خود را هم با خود می برد و بر نمی گرداند لذا تبلیغات سیاسی پیشرفته دنیای معاصر کوشش می کند که بی امان و بی ترحم با زمان و حوادثش همگام باشد و می داند که با لحظه ای درنگ و تأمل از معرکه عقب ماندن را در پی خواهد داشت و او می ماند با آثاری مانده از حوادث رفته ای که دریافت و ساختارش نقش و نفوذی نداشته است.

در اوت ۱۹۹۰ با تشکیل کمیته اضطراری در مسکو اعلام شد که آقای گورباچف بیمار است و نمی تواند وظایف ریاست جمهوری را انجام دهد و این کمیته به منظور حفظ هویت اتحاد جماهیر شوروی قدرت را در دست گرفته است. حقیقتی که مجدداً در رسانه های جمعی جهانی به آن اعتراف شد این بود که در جریان کودتای سه روزه وجه غالب واکنش مردم جمهوریهای شوروی بی تفاوتی و صبر و انتظار بوده است و نه غلیان احساسات و بروز تظاهرات دامنه دار بر علیه کودتا، و واقعیت چنین بوده است که تنها در میدان و مقابل پارلمان شهر مسکو تظاهراتی بر علیه کودتا برپا می گردد که در جریان آن سه نفر کشته می شوند، اما از طرف دیگر به محض اعلام تشکیل کمیته اضطراری، از دستگاه های تبلیغات سیاسی آمریکا و به طور کلی جهان غرب چنان طوفانی برخاست که گرد و خاکش همه جا را تیره و تار کرد. و چشم ها را متوجه یک نقطه یعنی مسکو کرد.

مردم سراسر دنیا به کمک ماهواره های مخابراتی آمریکا از صفحات تلویزیون، قهرمانی به نام آقای بوریس یلتسن را

سوار بر یک تانک و در میان مردم می دویدند. صد کودتا را قرائت می کنند شبکه های خبری جهانی از بیخ و بن پیام های حمایتی رئیس جمهور آمریکا و دیگر سران کشورهای قدرتمند غربی را از آقای گورباچف بخش می کردند. عمده خبرهای منتشره حکایت توطئه کودتا بر علیه دموکراسی، و مقاومت گسترده مردم در برابر آن بود کودتاگران در میان امواج شدید تبلیغات غرب خود را باخته و به اصطلاح دست پاچه شدند در جریان مصاحبه با اعضا، کمیته اضطراری، خبرنگاران رسانه های جمعی آشکارا مشاهده کردند که رنگ از صورت رئیس کمیته بریده و دستش می لرزد. کودتا شکست خورد و عقب نشینی کرد و نتیجه آن شد که با بازگشت آقای گورباچف دیری نماند که این بار دیگر نه پروستاریکای معروف وی بلکه داستان فروپاشی نظام به میان آمد و اتحاد جماهیر شوروی از هم گسست و به این ترتیب در مسیر جریان این تحول تاریخی بار دیگر اهمیت پیوند تکنولوژی پیشرفته ارتباطات با تکنیک های علمی و هوشمندانه تبلیغات سیاسی به ویژه رعایت اصل اغتنام فرصت، اگر نه به عنوان تنها عامل بلکه به مثابه یکی از عوامل ارزشمند دگرگون سازی وقایع بر همگان روشن گردید و نیز بر ما پژوهشگران علوم ارتباطات اجتماعی ارزش و اعتبار درک زمان و اغتنام فرصت در گستره تبلیغات سیاسی نمایان تر.

## یادآوری

در این بخش ۲۴ مورد از اهرم‌ها و موازین و شاخصه‌ها و شگردهای عمده و مشهودی از داستان تبلیغات سیاسی را با توضیحات لازم و مختصر برشمردیم اما ضروریست که اضافه نماییم آنچه که آمد همه مفاد و مضمون دانش تبلیغات سیاسی نبود.

این قصه سردراز دارد و قطعاً در این رهگذر گفتنی‌ها و چند چون و ریزه کاریهایی باقی مانده است که همت والای پژوهشگران علاقمند و کنجکاو در شناسایی و نمایاندن آنها رافع این نقیصه خواهد بود.

## عوارض تبلیغات

سوای جنبه‌های اطلاع‌رسانی و آگاهی‌بخشی تبلیغات و الزامات تاریخی آن، این آشنای دائمی بشر عوارض و تبعات سوئی را در شئون مختلف زندگی انسانها به جای می‌گذارد که مهمترین آن فشارهای روانی است که خود مایه بسیاری از ناهنجاریهای فردی و اجتماعی می‌باشد.

باید اذعان کرد که حتی تبلیغات عادی و عاری از ترفندهای مودبانه و خلاف‌های شناخته شده نیز غالباً موجبات تحریک اعصاب و هیجان‌زدگی را فراهم می‌کند، وضعیت مصیبت‌بار و ویران‌ساز موقعی روی می‌دهد که آدمیزاد در مقابل تهاجم انواع تبلیغات سوء، دروغ و

فربکارانه قرار می‌گیرد.

بدیهی است که اثرات تخریبی تبلیغات بر حسب درجه مقاومت اشخاص و میزان قدرت دفاعی سلسله اعصاب آنها متفاوت است اما به هر حال همگان اگر نه یکسان در معرض تأثیر پذیری آن قرار دارند.

همانطور که در بالا اشاره شد تبلیغات سوء نقش زیانبار خود را در وجوه مختلف زندگی انسان ایفا می‌کند که از اهم آنها مختصراً یاد می‌کنیم.

#### ۱- عوارض جسمی

چون جسم و جان افراد بهم مرتبط است و تحریک یکی دیگری را نیز متأثر می‌سازد لذا استرس‌ها و فشارهای روانی بر اندام و جسم آدمیان زیان می‌رساند، طبق تحقیقات به عمل آمده و تأیید پزشکان صاحب نظر یکی از علل و اسباب بروز بیماریهای قلبی و عروقی، سردرد، کبیر زخم معده و اثنی عشر، گواتر، فشارخون، ورم معده و غیره در اشخاص می‌تواند در معرض تهاجم تبلیغات قرار گرفتن آنها باشد.

#### ۲- عوارض روانی

تبلیغاتی که مضامین آنها بر پایه‌های دروغ، نیرنگ، تهمت بنا می‌شود و برخلاف واقع و حق و عدالت و انصاف تنظیم می‌گردد از هر نوع که باشد و به ویژه اگر با سُر و صدای زیاد و

جنگال و هیاهو همراه بوده و نیز به طور مکرر پخش و منتشر شوند بر روان مردم فشار زیادی را وارد می‌کنند.

مخاطبین احساس می‌کنند که تشخیص و آگاهی و باورهای آنها به سخره گرفته شده و به آنها توهین می‌شود. بدترین موقعیت و وضعیت زمانی است که تبلیغات یک طرفه بوده و امکان پاسخ‌گویی و اعتراض نیز از جانب مخاطبین سلب شده باشد در این صورت غالباً دچار سرخوردگی، یأس، انزوای طلبی، تندخویی، ترش‌رویی، بی‌حوصلگی، پرخاشگری، پنهان‌کاری، زورگویی و زورپذیری، محافظه‌کاری، دروغ‌گویی، و لنگار ~~تخریبی~~ غیره می‌شود.

آرامش و مناعت طبع و اعتماد به نفس از اذهان رخت بر می‌بندد و جای خود را به اضطراب و تشویش و هراس و التهاب می‌دهند.

#### ۳- عوارض اجتماعی

در اینجا منظور، روند کلی زندگی اجتماعی است که در برگیرنده اوضاع اقتصادی، تربیتی، فرهنگی، سیاسی، هنری و سایر ابعاد زندگی روزمره است. افرادی که در معرض بمباران تبلیغات جفاکارانه قرار می‌گیرند و دچار ناهنجاریهای روانی می‌گردند تشکیل دهنده جوامعی هستند که آسیب‌پذیر و بیمارند، جوامع بیمار نمی‌توانند پویا و شاداب و مترقی و خلاق و مولد باشند چنین جوامعی با چنان افرادی پیدا است که در عرضه داخلی و بین‌المللی نزد

خود و دیگران دارای چه اعتبار و منزلتی خواهند بود!  
 یقیناً در بازار و خیابان و کارگاه و مدرسه و ارتباطات  
 گوناگون آنها آهنگ صفا و مروت و یکرنگی و تعاون نواخته  
 نمی شود. سوءظن و بدگمانی فضای همه واحدهای جامعه  
 را تیره می سازد و پوسیدگی، از هم گسیختگی، سقوط در  
 ورطه درماندگی عاقبت آنها را رقم می زند.

### انواع تبلیغات

با توجه به شرح و تفصیلی که درباره تبلیغات داده شد چنین  
 مستفاد می شود که میدان عمل و حوزه نفوذ آن در همه جا و  
 در زمینه های مختلف گسترده است. در امور سیاسی،  
 فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... می توان جلوه های  
 تبلیغات را به صور گوناگون مشاهده نمود لذا تعیین و توضیح  
 شعبات و تقسیمات آن آسان نیست به ویژه آنکه روشها و  
 تکنیکهای تبلیغی در سوژه ها و اهداف مختلف گاهی  
 یکسان در مواردی متفاوت و در پاره ای درهم و مختلط  
 است و حتی بسیاری از ابزار تبلیغی در همه یا اکثر شعبات  
 متصور تبلیغات مورد استفاده قرار می گیرد. فی المثل وقتی  
 می گوئیم «پوستر» یک وسیله تبلیغاتی است می بینیم که این  
 وسیله می تواند تقریباً در همه موارد و موضوعاتی که درباره  
 آنها تبلیغ می شود کاربرد داشته باشد.

بنابراین با اینکه نمی توان مشخصاً تبلیغات را مجموعه ای  
 از چند شاخه و شعبه مجزا با تکنیکهای ویژه دانست اما با

تعمق و توجه به آنچه که در سیر تاریخی و جریان متداول آن  
 روی داده است می توانیم آنرا از نظر شیوه های اجرایی و  
 القایی به دو گروه مستقیم و غیرمستقیم و از لحاظ موضوعی  
 عمدتاً دو بخش تجاری و سیاسی منقسم بدانیم. اهم  
 تصورات و تلقیات و توجهات عمومی از تبلیغات نیز همین  
 دو بخش عمده یعنی تبلیغات تجاری و سیاسی تشکیل  
 می دهد. اینک به بررسی و شرح انواع چهارگانه یاد شده  
 می پردازیم.

### «سایه ربانی روانشناسی»

انسان اصالتاً موجودی اجتماعی و نیازمند ارتباط با دیگران است.  
 تبادل اندیشه و احساس، دریافت و ارائه اطلاعات، اساسترین عامل  
 ارتباط بین فردی و شاخص بویابی حیات اجتماعی انسان است.  
 بدون تردید، رشد مطلوب شناختی و تحول منش اجتماعی انسان در  
 گرو ظرفیت و قابلیت وی در چگونگی دریافت و پردازش و ارائه و  
 مبادله اطلاعات و تولید اندیشه برتر است. اما واقع امر این است که  
 همواره در ارتباطات اجتماعی بخش قابل توجهی از گفته ها و  
 شنیده ها و محاوره های روزانه ما را شایعات با خبرهای ساختگی  
 تشکیل می دهد. ما غالباً در صحبتها و گفت و گوهای دوستانه راجع به  
 مسائل متنوعی صحبت کرده و بعضاً خواسته و ناخواسته شایعات  
 بی اساس و اطلاعات بیهوده ای را رد و بدل می کنیم. بسیاری از اوقات  
 در جمعهای صمیمی و دوستانه طرح شایعات و خیرهای بی محتوا  
 هدفی جز گذراندن وقت به همراه ندارد.

بدیده شایعه کم و بیش در همه جوامع رواج دارد، اما در جامعه ای



که مردم با فتر اطلاع‌رسانی سریع و دقیق مواجه‌اند و در بین گروه‌ها و جمعیت‌هایی که به لحاظ سادگی و زودباوری و تأثیرپذیری آمادگی روانی بیشتری برای دریافت و انتقال شایعه دارند، رونق بیشتری دارد.

قدرت شایعه با توجه به ماهیت، گستردگی و قدرت تأثیرگذاری آن در بین گروه‌های مختلف مردم به گونه‌ای است که می‌تواند اضطراب اجتماعی را افزایش و میزان بهره‌وری و تولید را کاهش دهد و چرخه اقتصاد را فلج نماید و اعتبار اجتماعی افراد یا نهادها و سازمانها و مؤسسات را خدشه‌دار سازد و بی‌اعتمادی و بدبینی و سوءظن<sup>۱</sup> و سستی باورها را نسبت به سلامت اشخاص و واقعیتها و پدیده‌های مختلف جامعه رواج دهد.

بعضاً یک شایعه به‌طور فوق‌العاده‌ای قوت می‌یابد و آن‌چنان در اذهان آحاد مردم رسوخ می‌کند که اطلاعیه‌ها و توضیحات منابع رسمی دولتی هم سهولت نمی‌تواند آن را تکذیب کند و از افکار مردم خارج نماید.

واقع این است که بعضی از شایعات عجیب و غریب و باورنکردنی شباهت زیادی به افسانه‌های بومی و قدیمی دارد. بعضی از افسانه‌های قدیمی می‌توانند همانند یک زنگ خطر برای مردم یک منطقه باشد. این قبیل افسانه‌ها نیز همانند شایعات در موقعیتهای پیچیده و مشکل‌آفرین پدیدار می‌شوند. به عبارت دیگر در بعضی از

۱. قرآن کریم گرویه‌تان به حن را از زیادی گمانها برحذر داشته و بعضی از بندها شایعات شخصی و سوء-اها را گناه می‌داند. چرا که افراد مؤمن و متعهد و صدیق مرکز از گمانها پیروی نکرده و اگر به چیزی یقین نداشته باشند به زبان نمی‌آورند. «یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن انم...» (سوره حجرات، آیه ۱۲)

شرایط نامطلوب و تحت فشارهای اجتماعی و حاکمیت‌های لجام‌گسیخته افسانه‌های غیرواقع و شایعات بی‌اساس زاده می‌شوند. بدیهی است بسیاری از افسانه‌ها با گذشت زمان رنگ عوض کرده و بعدها یا به‌صورت یک داستان واقعی و با یک حکایت عجیب و غریب درآمده و یا به شکل یک لطفیه بازگو می‌شوند. گاه شایعات به‌صورت مجموعه‌ای از فعالیت‌های موضعی، تصاویری از نحوه بازخوردها و نگرشها و باورها و انگیزه‌های شخصی و اجتماعی افشار مختلف مردم در شرایط و موقعیتهای خاص پدیدار می‌گردد. شایعه بسیار سریع منتشر می‌شود و دیری نمی‌گذرد که در اغلب خانواده‌ها، اداره‌ها، مغازه‌ها، اتوبوس، قطار، بر سر سفره نهار و شام و خطوط تلفن، برای خود جا باز می‌کند.

مردمی که شایعه‌ای را می‌شنوند، لاف‌ل در ارتباطات اجتماعی خبری برای گفتن دارند! معمولاً آنهایی که در اولین جملاتشان به هنگام صحبت با دیگری عبارات «تازه چه خبر»، «خبر تازه چی دارید»، «راستی شنیده‌اید که...» بر زبان می‌آورند، خودشان و یا مخاطبان‌شان چیزی برای گفتن دارند و آن شایعه‌ای است که شنیده شده‌اند.

شایعه معمولاً در بین افراد جوان در حین یک محاوره طنزآمیز ظاهر می‌شود، اغلب در جمع‌های دوستانه، جوانان هنگام وقتگذرانی یا خنده و شوخی برای سرگرم کردن یکدیگر بسیاری از شایعاتی را که شنیده‌اند بازگو می‌کنند.

در میان افراد مسن اغلب شاهد تبادل و انتقال شایعه بدون مقدمه و به‌صورت فی‌البداهه هستیم. وقتی که در یک پارک عمومی دو سه

نفر از افراد مسن و بازنشسته بر روی صندلی پارک می‌نشینند، سعی می‌کنند گوی سبقت را از دیگری برای گذران وقت و سرگرم کردن هم‌نشینان برپایند.

از نظر اغلب جامعه‌شناسان شایعات اطلاعاتی مبالغه‌آمیز، نادرست و غیرمنطقی است که از فردی به فرد یا افراد دیگر به صورت سلسله‌وار منتقل می‌شود و بیشتر این شایعات را اشخاص بسیار ساده‌اندیش و سطحی‌نگر، عمدتاً در شرایط و موقعیتهای اجتماعی نامطلوب، منتشر می‌کنند. شکی نیست که بعضاً در شایعات ممکن است رگه‌هایی از حقایق نهفته باشد. گاه شایعات به مثابه شبکه فوی اطلاع‌رسانی غیررسمی جامعه ایفای نقش می‌کند. به همین جهت بعضی از محققان نظیر کامپفر<sup>۱</sup> (۱۹۸۹) شایعه را قدیمیترین شکل ارتباطات جمعی تلقی کرده که در آن اقشار مختلف مردم نسبت به یکدیگر واکنش نشان داده و علائق، نمایلات و باورهای مشترک را در سمت و سوی شایعه متبلور می‌کنند.

گرچه انتشار شایعه در هر زمان و در هر شرایط و موقعیت اجتماعی می‌تواند نشانی از یک مشکل روانی - اجتماعی در ابعاد مختلف باشد، اما رواج شایعه در بحرانهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی فوق‌العاده قابل توجه است. برای مثال در دوران جنگ، شایعات می‌تواند موجبات تضعف روحیه رزمندگان و تهدید امنیت ملی را فراهم آورد. گاه شایعه با اخبار بی‌اساس در دوران جنگ می‌تواند موجب به‌صدا درآوردن آزرها و آماده‌باشهای نابه‌هنگام و غیرضروری شده، یا زمینه باورها و امیدهای کاذب و

غیرمعمول را در بین نظامیان و اقشار مردم به‌وجود آورد. همچنین شایعات بی‌اساس در دوران جنگ می‌تواند نگرشهای منفی و احساسات نامطلوبی را نسبت به کارگزاران وفادار نظام و فرماندهان نظامی در نزد گروههای مختلف مردم به‌وجود آورد.<sup>۱</sup> لذا ضرورت دارد به پدیده شایعه در جامعه انقلابی و در حال تحول ایران اسلامی بیش از پیش توجه داشته و با شناخت مبانی روان‌شناختی حاکم بر «شایعه» و شناخت روشهای پیشگیری و کنترل آن گامهای عملی را برای امنیت و سلامت روانی جامعه برداریم.

#### شایعه چیست؟

شایعه، خیر یا اطلاعات تأیید نشده‌ای است که مورد توجه گروه یا جمعیت خاصی بوده و برای ایجاد باور نزد دیگران معمولاً از فردی به فرد دیگر به‌طور شفاهی بدون هیچ‌گونه اطمینان و دلیل و مدرک کافی انتقال می‌یابد. به عبارت دیگر شایعه طرح و شیوع خبر یا ادعایی است که همواره هاله‌ای از شک و تردید آن را پوشانده است.

شایعه خط باریکی را بین واقعیت و سراب ترسیم می‌کند.

شایعه عمدتاً مربوط به وقایع و رویدادهای مهم، اشخاص مشهور، مسئولان، مردم، سازمانها و نهادهاست.

شایعه، موضوع ظاهراً مهمی است که بدون اینکه صحت و سقم آن معلوم باشد انتشار می‌یابد.

۱. گاه امیدهای کاذب و دلشکهای شدید نسبت به رویدادهای غیرمعمول که صرفاً در نتیجه شایعات پدیدار می‌گردد می‌تواند موجبات یأس و ناکامی ناشی از عدم تحقق امیدها و بالطبع افسردگیها و بعضاً مرگهای ناگهانی را فراهم آورد.

خبرنامه‌های رسمی درج شده و با امواج رادیویی راه پیدا می‌کند. در حقیقت انتقال شایعه از طریق جراید و مطبوعات مستدل و خبرنامه‌ها و منابع وابسته به دولت و کارگزاران نظام از قدرت تخریب روانی - اجتماعی بیشتری برخوردار خواهد بود. لذا همیشه در جوامعی که قانون مطبوعات به طور جدی حاکم و نافذ بوده و حقوق اشخاص حقیقی و حقوقی رعایت می‌شود، مدیران و سردبیران مطبوعات بسیار مراقب هستند که به جای اخبار موثق «شایعه‌ای» را انتشار ندهند. البته در بعضی از جوامع شایعه از طریق اعلامیه، جزوه و شبنامه‌های بی‌نام و نشان منتشر می‌شود. هر چند دامنه این شیوه از انتشار شایعه، نمی‌تواند به گستردگی انتقال شایعه باشد، اما نیروی تخریبی آن بیشتر است.

برای اینکه در زندگی روزمره متوجه باشیم که به شایعه گوش می‌سپاریم یا اخبار و اطلاعات واقعی دریافت می‌کنیم، می‌بایست همواره به جست و جوی دلایل منطقی، معیارهای عقلانی و شواهد معتبر برخیزیم. منابع اخبار رسمی همیشه مشخص و قابل بررسی و ارزیابی است، لیکن همان طوری که اشاره شد سرچشمه شایعات و «اخبار ساختگی» همواره نامعین، تیره و پنهان است.

شایعه پدیده‌ای است که می‌آید و می‌رود. به دیگر سخن، شایعه اساساً در موقعیت خاص و به صورت موقت و گذرا پدیدار می‌گردد و گاه شایعات کهنه در موقعیتهای جدید با مشابه ظاهر می‌شود. معیار تشخیص شایعه از خبر، خرافات از علم، ساده‌لوحی و زودباوری از بصیرت و دانایی همان دلایل متین و شواهد مطمئن است.<sup>۱</sup> منبع شایعه همیشه مبهم و نامشخص است.

خبر مورد تأیید واقع می‌شود در حالی که شایعه همیشه مورد تأیید قرار نمی‌گیرد، به همین دلیل، بعضی از جامعه‌شناسان نظیر تاموتسو شیباتانی<sup>۲</sup> شایعه را «خبر ساختگی» نامیده‌اند. زیرا شایعات عمدتاً از جمعی علاقه‌مند به اخبار ساختگی سرچشمه می‌گیرد. شایعه‌ای که معمولاً می‌تواند در آن رگه‌هایی از حقیقت نهفته باشد، برای ایجاد باور است، بخصوص زمانی که جامعه با ضعف اخبار صحیح و فقدان منابع موثق اطلاع‌رسانی مواجه باشد.

شایعات اعم از اینکه به ظاهر مثبت یا منفی باشند، هدفی جز تخریب روانی و افشاندن تخم بی‌اعتمادی به همراه ندارند. با اینکه اساساً بستر اصلی جریان انتشار و انتقال شایعه زبانی و از طریق محاوره بین فردی است که به صورتهای جدی و هیجانی یا لطیفه‌گویی قابل ملاحظه است، اما متأسفانه این نیز درست است که برخی از شایعات یا «اخبار ساختگی» در روزنامه‌ها و مجلات و

۱. به همین جهت وقتی از شخصی که خبر مبهم و بی‌اساسی را نقل می‌نماید می‌خواهیم که با دلایل مستند و شواهد عینی و مطمئن ثابت کند غالباً طفره رفته به کلماتی از قبیل «من هم شنیده‌ام» «منبع موثقی گفته» و غیره اکتفا نموده و دیگر نمی‌تواند با جرئت و اعتماد به نفس به شیوع شایعه و تبلیغ کالای خود بپردازد.

2. Tamotsu Shibutani

## ۱ - سیستم ارتباط جمعی در سیاست

در بسیاری از موارد ما اهمیت سیستم ارتباط جمعی را یک امر بدیهی می دانیم. ولی باید متذکر گردید که روزنامه در طول دو دهه سال گذشته به وجود آمده است و البته سیستم ارتباطات الکترونیکی پدیده ای جدیدتر به شمار می آید. اهمیت سیستم پارلمانی و انتخاباتی، اهمیت سیستم ارتباطات جمعی را چندین برابر کرده است. دموکراسی بدون وجود سیستم سیاسی، ارتباطات سیاسی از طریق ارتباطات جمعی به شکلهای مختلفی جای نمی نماید. در یک طرف، دولتها سعی می کنند با استفاده از سیستم ارتباطات جمعی، اطلاعات مردم را به مردم ارائه بدهند. در این مثال کفرانهای مطبوعاتی یک رئیس جمهور با یک نخست وزیر و سخنرانها و نمایان آنها، از طریق این سیستم به اطلاع مردم می رسد. به همین صورت نیز وزارتخانه های مختلف در اغلب کشورها، روابط عمومی یا اداره مطبوعات دارند و این نهادها، وظیفه ارائه بیامیهای خسیری را پیامهای سیاسی را از طریق سیستم ارتباطات جمعی به اطلاع مردم می رسانند. بخشی از این ارائه اخبار به مردم، صرفاً جنبه اطلاعانی دارد، یعنی مردم در جریان امور واقع می گردند. ولی بخش دیگر از این کار که در بیشتر ممالک انجام می گیرد، به خاطر به دست آوردن حمایت نوده مردم از برنامه دولت است.

شهروندان یک جامعه نیز برای ایجاد ارتباط خود با دولت بر این سیستم اسکامی کند. برنامه ها و مقاله هایی که به سردبیری روزنامه ها در خصوص یک موضوع خاص دولت و با برنامه خاص نوشته می شود می تواند گویای حمایت و یا عدم حمایت مردم از آن موضوع و با آن برنامه باشد. نفوذ گروههای فشار در ارتباط جمعی با توجه به فرهنگ سیاسی هر کشوری متعاری است. گروههای فشار در بسیاری از موارد موضوع سیاسی خود را در مورد مسائل مختلف به صورت آگهی و یا پناههای رادیو-تلویزیونی به اطلاع شهروندان می رسانند. احزاب و نمایندگان سیاسی نیز با انعکاس موضوع و مرام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود به این شوه عمل می کنند. در بسیاری از کشورهای غربی، بیشترین قسمت برای بودجه تلویزیون از سوی تبانیات سیاسی تأمین می گردد، این رقم گاهی سر به صدها میلیون دلار می زند.

گرچه به نظر می آید که سیستم ارتباطات جمعی کانالیهای می طرفی برای ارسال پیام از یک طرف به سوی دیگر می باشد ولی باید در نظر گرفت این سیستم دنبانی از اطلاعات، طرز فکر و

شانه ها و عظیم سیاسی خود را به وجود می آورد. در این وضعیت دیدگاهها و تفکرات سیاسی افراد درگیر این شغل، مهم می شود. زیرا این افراد با انعکاس آن بر حسب گرایشات سیاسی می توانند تأثیر شدیدی در فرایند ارتباط بین شهروندان و دولت بگذارند.

مهمترین نقش یک نهاد ارتباط جمعی، ارسال اخبار به صورت واقعی و بی غرضانه است. البته این مسئله نیز وجود دارد که افراد شاغل در این سیستم، در درون یک سیستم فکری و احساسی عمل بکنند چیزی که شاید آنها از آن کاملاً باخیر نیستند. روزنامه نگاری غربی معمولاً در گزارشها و تحلیلهایی که از کشورهای غیر غربی تهیه می کنند بر اساس معیارها و ارزشهای جامعه خود، این جوامع را مورد ارزیابی قرار می دهند.

بنابراین در بررسی ارتباط جمعی، شناخت ارزشهای دو طرف اهمیت اساسی دارد و لذا به آنها باید ایدئولوژی و تأثیرات آن را بر روی گیرندگان اخبار از سیستم ارتباط جمعی مورد مطالعه قرار داد بلکه باید منطق درونی این سیستم نیز مورد مطالعه دقیق قرار بگیرد. در ارائه اخبار به مردم، سیستم ارتباط جمعی باید اخبار را بصورت دقیق و بی طرفانه و جالب به گوش مردم برساند و این اخبار و اطلاعات اگر به شکل پیچیده و پر از جزئیات است، رسانه ها باید آن را به صورت قابل پذیرش برای جذب فکری مردم در بیاورند. یکی از راههای مطالعه ساختار درونی سیستم ارتباط جمعی توجه به تضادها و یا درگیریهایی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جوامع می باشد، مانند مطالعه مناظره ها و مجادله های سیاسی، جنگها، اعتصابها و یا انقلابها. این کشاکشها بیشتر نمایانگر ساختار درونی یک جامعه هستند و بیشتر از مسایلی نظیر صلح، مصالحه های سیاسی و واقتات، اخبار را منعکس می کند. مدل های تضاد و گزارش آنها، دقیقاً نشان دهنده روش فکری و غرض فکر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یک سیستم ارتباطی می باشند. برای مثال سیستم های ارتباطی در کشورهای غربی نمایانگر طرز فکر صاحبان این رسانه ها و ارتباط آنها با گروههای ذینفع سیاسی اقتصادی می باشد. البته این مسئله بدین معنی نیست که رسانه ها صرفاً سازگر منافع سرمایه داری باشند، بلکه باید توجه داشت که مردم پذیرای آن دسته از اخبار هستند که مفید و طرز فکر و اعتقادات آنها را صحه گذاشته و یا تقویت نماید.

اخبار و طریقه انتقال آن به مردم، نقش مهمی را در تشکیل تفکر و موضع گیری خاص مردم درباره افکار سیاسی، اجتماعی به وجود می آورد. مردم معمولاً نمی توانند اخبار را دقیقاً تجزیه و تحلیل بکنند. این سیستم به مردم نمی گویند که درباره مسایل چگونه فکر کنند، بلکه به آنها اخباری می دهد که راجع به آن فکر کنند. در این مرحله، نقش اخبار، گروههای فشار و ایدئولوژیها درباره آنچه که مردم باید فکر کنند، و چه چیزهایی مهم و ارزش فکر کردن دارد، متفاوت است. به عنوان مثال در یک کشور، برخی از اهل سیاست، بدهی این کشور را مهمترین مسئله روز می دانند. در حالی که برخی از افراد دیگر سیاسی، آن را زیاد مهم ندانسته و به مسایل دیگر می بردارند. وقتی رسانه ها، شروع به انتشار مقالاتی و یا آرایه اخباری راجع به بدهی آن کشور می کنند، سیستم ارتباط جمعی از حالت بی طرفی خارج می شود، چرا که این سیستم مردم را نسبت به این مسئله خاص حساس تر می نماید.

در مواردی که در این زمینه به دنبال یک دیدگاه سیاسی و به دنبال شناخت افکار و ارزشهای سیاسی از بیاطح جمعی، باید بطور استحصانی، اطلاعات رایج مردم ارائه بدهند. در این فرایند، شناخت افکار مردم جهت آردیابی سیاسی می گیرند، توسط سیستم ارتباط جمعی تغییر می یابد. به عنوان مثال در طول جنگ سرد و های ضد انقلاب علیه سوسیالیستها، سیستم ارتباط جمعی در آمریکا به افکار مردم و جنگجویان آزادیخواه سیکارگونه اشاره می کرد.

این رسانه های غربی از سیستم دفاع موشکی مالتسکی به عنوان ادهای نالینت کپی و باز می کردند. به هر حال تأثیر این کلمات در آرایه اخبار، بر روی افکار عمومی بود و انعکاس است. همانگونه که مکی از نویسندگان معاصر غربی می گوید:

در مورد آوردن باور عمومی، ناپلئون در ماه مه ۱۸۰۵ در ایتالیا در جریان جنگ اوستریا شاهد به حدت پیوستن ۱۹۸۲ اروپا می باشیم. این صد از ساده لوحان است که می بینند و باور می کنند (ارتباطات) می تواند بی طرف باشد.

سیاری از خبرنگاران سیستم ارتباط جمعی از آشوبهای سیاسی و اطلاعاتی، در واقع افکار و نیه می کنند. سخنرانی ها، مناظرات و رد و خوردها برای این خبرنگاران مانند آکسیژن برای آتش است. حیات سیستم ارتباط جمعی است. در بسیاری از وقایع تاریخی مهم، نحوه انعکاس اخبار خود به عنوان بخشی از آن واقعه می شود، مثلاً انعکاس اخبار راجع به تجاوز عراق به کربلا، نظر مردم آمریکا را تغییر داد. در ماههای اولیه تجاوز، آمریکاییها حالت بی تفاوت و حتی خصمانه ای نسبت به درگیر شدن آمریکا در جنگ داشتند و دولت بوش با توجه به منافع خود ضرورت دخالت نظامی آمریکا را مطرح کرد و در این ارتباط سیستم ارتباط جمعی آمریکا با حالت بی تفاوتی و بی میلی معرکه گردید. موارد دیگری پیش آمده که نشانگر نقش کاترگرا و محققان ارتباط جمعی است. در ما حرای کشف واترگیت، خبرنگاران آمریکایی نقش اساسی را در تحقیقانی اندا کردند که منجر به استعفای ریچارد نیکسون و سقوط دولت وی گردید. در این دوران سیستم ارتباط جمعی از آمریکا دارای موقعیت برتری شد.

در کشورهای غربی، چند روزنامه و کانال تلویزیونی به عنوان ارکان اصلی خبری و تحلیلی مورد توجه قرار گرفته اند. این رسانه ها شامل لندن تایمز و گاردین در انگلستان، نیویورک تایمز و واشنگتن پست در آمریکا و در فرانسه لوموند و فیگارو و ... می باشند. نامیه هایی که در بخش نامه های این روزنامه ها چاپ می شود، معمولاً از اشخاص مهم سیاسی، اقتصادی است و به طرز ظریف و عصبانیه آن اشخاص در مورد مسایل مهم سیاسی احساسات آنها را نشان می دهد. تلویزیونی، N.B.C, C.B.S, C.N.N, B.B.C, A.B.C و ... بودار طرز فکر و آرایه های سیاسی سیاستمداران، و برای سابق و نخستگان اقتصادی اجتماعی در مورد مسایل روز است. سیاستمداران و رهبران سیاسی که در نقاط مختلف آمریکا فعالیت می کنند توسط این رسانه ها و سیستم های خبری، چهار چوبی برای رد و بدل و انعکاس عقاید خود می یابند.

وسائل ارتباط جمعی در طول دهه های ۱۹ و ۲۰ به وجود آمدند. در این دوره، در کشورهای مختلف، سیستم ارتباط جمعی (در انگلستان و فرانسه و آمریکا و ...) در دسترس افکار عمومی قرار

ست، این افراد وسایل ارتباط جمعی را مانند یک تجارتخانه و عمدتاً به منظور دریافت سود می گردانند.

البته ظاهراً دولت در این موارد هیچگونه نفوذ اقتصادی بر آنان ندارد. مسئله اصلی این سیستمها، بدست آوردن مخاطب بیشتر است. رقابت در رسانه ها ظاهراً برای خدمت به توده مردم است ولی در حقیقت همانطور که اشاره گردید این رقابت برای به دست آوردن بازار وسیع مجلات، روزنامه ها، کانالهای تلویزیونی، آگهی ها و غیره است. اخیراً بعضی از صاحبان این وسایل ارتباط جمعی سعی در ادغام و خرید بقیه سیستم های ارتباط جمعی نموده اند. ما اینک شاهد ظهور شبکه های وسیع خبری اعم از روزنامه و تلویزیون هستیم، این تلاش نمایانگر گسترش و وسعت سیستم های ارتباط جمعی و استفاده بیشتر مردم است. با کاسته شدن از واحدهای کوچکتر و بوجود آمدن شرکت های بزرگ در سطح رسانه های جمعی، این سوال مطرح می شود که آیا واقعا سیستم های ارتباطی در غرب آزاد هستند؟

ارتباطات الکترونیکی مانند رادیو و تلویزیون در قرن بیستم بوجود آمده اند. در بسیاری از کشورهای غربی، دولت سهم عمده ای در اداره این رسانه ها دارد. البته طرفداران مالکیت عمومی رسانه ها در این کشورهای غربی رو به ازدیادند. از نظر آنان سیستم ارتباط جمعی که با مالیاتهای مردم حمایت می گردد، بیشترین قابلیت تحلیل اخبار مربوط به مردم را خواهد داشت. ظهور ماهواره و پیوستن آن به سیستم ارتباط جمعی، تقریباً تسلط یک گروه خاص را بر این بخش از ارتباط جمعی غیرممکن ساخته است.

## ۲- نقش ارتباطات در آگاهی سیاسی جامعه

### وسایل ارتباط جمعی

این وسایل بخش جدایی ناپذیر تمدن نوین صنعتی اند و عامل نیرومند جامعه پذیری هستند. ارتباطات، حاصل تکنولوژی نوین است و از آن مهیتر اینکه جامعه بویژه حکومت برای انجام ساده ترین وظیفه خود نیز به این وسایل شدیداً وابسته اند. ارتباطات همگانی، در شیوه کسب اطلاعات درباره جهان، انقلابی ایجاد کرده است و در القای نگرشها و رفتارهای سیاسی نقش بسیار مهمی دارد، البته، وسایل ارتباط جمعی نیز همانند مدارس، نباید پیامی مغایر با تعالیم خانوادگی و مذهبی داشته باشند. در این صورت با شکست روبرو می شوند و نباید تصور کرد که وسایل ارتباط جمعی قادر به انجام هرگونه عملی و القای هرگونه نگرشی به افراد جامعه هستند. اما در رابطه با تأثیر وسایل ارتباط جمعی در جامعه پذیری سیاسی در حوامع می توان گفت که وسایل ارتباط جمعی نقش مهمی در شکل دهی و جهت گیری سیاسی دارند.

برای وسایل ارتباط جمعی در جهت جامعه پذیری سیاسی عموماً نقش دومی تصور شده است، اگر چه داده ها و اطلاعاتی وجود ندارد که ثابت کند وسایل ارتباط جمعی شکل دهنده اصلی و اولیه گرایشها و جهت گیریهای سیاسی هستند، با این حال، این وسایل، بر اندیشه و رفتار عمومی تأثیرات آشکاری می گذارند و در یادگیری دوران کودکی و هم در مادگیری و جامعه پذیری دوزان بزرگسالی نقش دارند. وسایل ارتباط جمعی بر ارزشها و رفتارهای کودکان تأثیر گذار است. برنامه های تلویزیونی آموزش الفبا به بچه های پیش دبستانی موجب دگرگونی اساسی و شگرفی در این زمینه شده است، البته تلویزیون در زمینه یادگیری سیاسی کار جدایی انجام نمی دهند، ارزشها و گرایشهایی که توسط بچه ها آموخته می شود بعدها می تواند به اهداف سیاسی آنها منتقل شود. در بیشتر مواقع تلویزیون تمایل چندانی به ایفای نقش فعال در آموزش سیاسی نشان نمی دهد. دیدگاهها، علائق و منافع خاص تجاری و غیره نمی گذارد که رسانه ها از این امکان برای تعلیم مستقیم ارزشها و گرایشهای مثبت سیاسی بهره گیرند.

### عوامل مؤثر بر رسانه ها

در ارزشهای رسانه های همگانی، در توان عامل جامعه پذیری سیاسی می توان گفت که...

یکدیگر وجود دارد، نخست بیشتر اوقات این وسایل خط مشی ها و رهنمودهای سیاسی را منتقل می کنند که متشابه آنها در جای دیگری قرار دارد. دوم، اطلاعات توسط رسانه های همگانی از طریق دو مرحله می ارسال می شود، سوم گرایش این وسایل بیشتر در جهت تقویت جهت گیریهای موجود سیاسی است تا جهت گیری های ناز، چهارم پیامهای رسانه های همگانی در متن و زمینه اجتماعی دریافت و تفسیر می شود، زمینه می که از پیش مشروط و مشخص شده است. بسیاری از پیامهای مرتبط با سیاست که از طریق رادیو - تلویزیون، روزنامه ها و سایر رسانه های همگانی پخش و منتقل می شوند ریشه در خارج از این رسانه ها دارند، اظهارات مقامهای حکومتی و رهبران سیاسی، اطلاعات سیاسی که گروههای ثانوی برای اعضای خود ارسال می کنند، رویدادهای سیاسی جهان که جمع آوری و برای جمعیتهای وسیعی ارسال می شوند از این جمله اند. این چهار ویژگی عوامل مرسوم به تأثیر جامعه پذیری وسایل ارتباط جمعی را بنا آورده مختصر شرح می دهند. وسایل ارتباطی در ارسال پیامهای سیاسی از اهمیت ویژه می برخوردارند و این وسایل ارزشهای اساسی مورد توافق یک اجتماع را به نحو مستقیم یا غیر مستقیم منتقل می کند. درسهایی که از خانواده، مدرسه، همسالان و همکلاسان و با سایر عوامل یاد می گیریم توسط وسایل ارتباطی منبسط و تقویت می شوند.

رویدادها و تجربه های سیاسی اگر چه از طریق وسایل ارتباط جمعی مستلزم طرز برخورد منفعلانه تری از سوی پیام گیرنده است، اما رویدادهای سیاسی و تجربه های سیاسی اغلب متضمن مشارکت فعالتری هستند. ضمناً این نوع یادگیری به تشکیل و تقویت تمایلات و آمادگیهای قبلی نیاز دارد.

رویدادهای سیاسی می توانند بر بچه ها و بزرگسالان تأثیر بگذارند، اگر چه میراث این تأثیر گذاری ممکن است متفاوت باشد. نقش تجربه سیاسی در جامعه پذیری بزرگسالان مهمتر است. البته به شرط آنکه امکان و فرصت گسترده تری برای مشارکت وجود داشته باشد، باینی است برای کسانی که به سیاست علاقه دارند تجربیات و رویدادهای سیاسی اهمیت بسیاری دارد بر عکس کسانی که از جریانهای اصلی سیاست به دورند و یا ادراکات و اطلاعات کمتری از جهان سیاست دارند کمترین تأثیر را از رویدادهای سیاسی می پذیرند. در مواقعی که سیاست اهمیت و برجستگی پیدا می کند، شهروندان که دارای سطح بالای آگاهی سیاسی هستند به پیگیری رویدادهای سیاسی گرایش بیشتری نشان می دهند و برای شرکت آنها در تجربه سیاسی احتمال زیادتری به وجود می آید.

سازمانسور

از دیدگاه متعددی واحدهای اجرایی هستند سازمانسور و امور مربوطه را باید یاد کرد. در این امر  
 یک نکته برجسته اشکال در وضع تقسیم است. در تعادل سه جنبه می آید. بر اساس این سه اصل  
 استیقامت در ادان، توانایی، و باقی مانده است. در روی اجرایی نیز در تعادل است. این سه اصل  
 در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.  
 این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.  
 این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.  
 این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.  
 این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.

صف اول سازمانسور و امور مربوطه را باید یاد کرد. در این امر  
 این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.  
 این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.  
 این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.  
 این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.  
 این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.  
 این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است. این سه اصل در تعادل است.

ملک طلق عیسی در دست و باطنی در هون نیست و تمام بشریت آلود دارد. امری است  
 در بی ساحت اظهارات ظاهر و باطنی که هم داده شود بدایت و با تمام توافق های حاصل  
 میان قوه های... که در این سبب اهتمام با... که در این سبب اهتمام با... که در این سبب اهتمام با...  
 که در هر پایداری و توافق... که در هر پایداری و توافق... که در هر پایداری و توافق...  
 در جهان بسیاری از این... که در هر پایداری و توافق... که در هر پایداری و توافق...  
 که در هر پایداری و توافق... که در هر پایداری و توافق... که در هر پایداری و توافق...  
 که در هر پایداری و توافق... که در هر پایداری و توافق... که در هر پایداری و توافق...

و به امید نامحدود قرار گیرد. در اینجاست که قاعده آداب و ادب ها و روش های روشنگران  
 در ربع احکامات و تربیات کردها دخالت می نماید. همه اینها و نفوذ روشنگران که در افکار عمومی  
 گهزه و دستاورد نیست در میان بزرگواران علمی و صنعتی ای است و گویا بعد از است  
 آثار در حقیقت به همان قدری ملذذتر از دهه تاریخ ایران و جهان در این باره مشاهده  
 بسیاری دارد.

تبعید روشنگری از علم انگیزه ترسیم سرزندگی است «تبعید» قبل از دوران مدرن است  
 تبعید و حقیقتاً به شمار می آید. زیرا آن تنها به معنی سالها سرگردانی و هدف و دری از  
 جدا کرده و باقی مانده. آنرا می توانیم به معنی تبعید دانیم و این تبعید است که گویا  
 احسان در خانه بودن را نداشته، همیشه تبعید به محققان احسان غریب می بوده، تبعید به گذشته  
 نسبی ناپدید بوده، در در حال پدیده نیز در سر. همیشه به بوستی میان ایده تبعید  
 و در حقیقت از بی جزای بودن - یک نفس اجتماعی و اخلاقی - وجود داشته است. در قرن  
 بیستم، تبعید از بی ساحت است و گاهی انحصاری - تبعید افراد بخصوص مانند شاعران  
 یونانی اووید (۵۰۹۰)، از هم تبعید بود در دست در دریای سیاه تبعید شد.

تبدیل به تبعید ظالمانه بی اجتماع و مردم شده است. این حالت اغلب نمره غیر مکتبی  
 نیروهای غیر مکتبی باشد جنب، گرسنگی و بیماری است.  
 در اینجاست که می توان از این یاد کرد، مردمانی با استواران که آرا در تبعید در ابعاد  
 وسیع در شرق مدیترانه از بزرگ آنرا می آید از آن می کردند، اما بعد از حملات و گشتار دست

تبعید روشنگری

روشنگران در ساحت... که از آن تبعید و نفوذ داشت و همینها که عمومی و بیچاره  
 تمام و در بی راهی است... که از آن تبعید و نفوذ داشت و همینها که عمومی و بیچاره  
 دارد.

اشارات مختلف است... که از آن تبعید و نفوذ داشت و همینها که عمومی و بیچاره  
 ولی به هر حال صفت و مشخصه در حقیقت است روشنگری که در این سبب اهتمام با...  
 قرار می گیرد روشنگری است... که از آن تبعید و نفوذ داشت و همینها که عمومی و بیچاره  
 جنب و در حقیقت ای... که از آن تبعید و نفوذ داشت و همینها که عمومی و بیچاره



جمعی از خاندان دولت ترسید به اطراف بیروت ، حلب ، اورشلیم و قاهره مهاجرت  
شده و از آنجا مجدداً در زمان جنبش انقلابی بجای قدم بیرون برانده  
شده اند . در حکومتای جدید ناسیونالیست در مصر و عراق و دیگر کشورهای عرب ، خاندان  
مخادمی که از امپراتوری عثمانی بعد از آنکه بودند بزور از این کشور ها رانده شده اند این هستند  
بوده برای اجتماعات قدیم سرزنی جفا که بود یعنی از این اجتماعات به ناکهای جدید محل  
اقامت خود خور مرتب بودند و می توان گفت بسیاری از آنها بقصد عهد شده اند .

کتاب پیش فرض برمانند ولی کاملاً اشتباه وجود دارد در تبعید بودن یعنی عهد بودن ،  
زمانه از زمانه منقض شدن . این پیش فرض زمانی صحت دارد شما حداقل با راجعی تمام  
این را ببینید آنچه را نیست که لذت است آید ، تا حدودی ، هرگز نماند و کاملاً جبراً نماند است .  
حقیقت این است که مشن بسته تبعید شدگان فقه این نیست که مجبور شده اند ، در از خانه و  
کاملاً نه خود زندگی کرده بگذرند ، با در نظر گرفتن دنیای امروز ، تبعیدی مجبور است بسیار  
از یاد آورنده های زندگی کند . او یاد آوری شوند ، در تبعید است ، به او این حقیقت را  
گویند که خانوادگی همان هم دور نیست ، و این است که از سبب جرات و رفت و آمد  
هر روزه زندگی نوزاد او در از سبب دانی ولی انفرادی و غیره واقعی با مکان زادگاهش نگاه  
می دارد . از این رو تبعیدی در این حالت بهر حال زندگی می کند ، نه کاملاً بیچاره در مکان مجبور  
است و نه کاملاً از بندگیان قدیم آزاد . او نیمه مقول است و نیمه منقض ، از این  
طرف دانگ است و احساساتی ، و از لحاظ دیگر تبعیدی است که او است ما شکر با خود

شده ای در حیا . برای او سبب عادت برکت بقای سرور است می شود و همه تا سیم در می  
بیش از عهد گذشته تلقی می گردد باید دانست در برابرش از خود مراقبت کند .

**شلنج**

باید فرقی کنیم ۲۵۰ سال قدمت همه آنها کنند و ما از وجود دهنه تدریجاً  
 حفظت و هم تاکنون یک شب را نیز نتوانسته اند و در آن هوا بسیار مطیع است و در  
 کنیم ما سعی را دستگیر کرده ایم عمل بجز لذای اولیه است و حالای تواند با اعلام عمل  
 بجز دم جان بشن از ۲۰۰ نفر اجابت دهد. اگر عمل بجز دم را فاش کنند و آیا  
 اخذ از قسم صحیح است؟ او را آن قدر وقت فضا بداریم یعنی شلنج دهم (تاجی  
 آن را از این کار بگذرد، یا از این کار صرف نظر کنیم چون ممکن است ناراحت شود و احساس درد  
 کند و اما کلام درست به گفتاری و در اردی هاتر سلی، دزبر کار، ۱۹۷۸، تلو تریول مانادا).

و در این است غایب و یک مصطلح در مورد شلنج وجود دارد: اول آنکه هدف اصلی از شلنج، وارد  
 آوردن درد و تنگی خوردن نظر است، و دوم آنکه هدف از ایجاد درد، تجربه رساندن آن فرد به تجربه الماعا  
 است. در واقع در تقصیران هدایت برای این شلنج، باید به یاد داشت که ایجاد درد و سلب است برای دستیابی  
 به هدف. در مورد چیزی جز نبودن رعد است که فروزنت (سورنسن، ۱۹۸۹).  
 معنی لغوی آن نیز شلنج بدست می آید فقط آنست که با مسود جانی داشته باشد چون  
 غالباً کسی که برای شلنج می شود با الماعا (الماعا) ندارد و الماعا ش در همان حریف است که مسود  
 از قبل می دانسته اند. قرآنیان شلنج هر قدر هم به حرف آید و اعتقاد است به به هماری آن  
 و ادنی به عنوان قطع شلنج، داده نمی شود. در میان عقیده های قرآنیان شلنج در چشم خود می بیند  
 همین است که شلنج به شلنج اعتقاد به حرف و اعتقادات آنان و بدین توجه به این چه جناب است را اقرار  
 یا چه کند و ای را اگر کسی نشنود و همین که با خود داده و در.

مطابق در شرح این بحث از استیاری روی هاتر سلی نقل قول شده بازتاب است  
 خط از عمل شلنج است که در شلنج روی ماری برای قانون است. «یا» وارد آوردن  
 درد های جسمی به منظور کسب بعضی اطلاعات جسمی می تواند قابل توجه باشد و مجاز تلقی گردد. «و  
 از قرآنیان شلنج میزانش کرده است هر چند او شلنج های بسیار دیگری را تحمل کرده و از برای نیافته  
 بود، ولی صدقاً م مافور شلنج و حال وی را به زود نشود تا در آن ادرار کند، مقاومت خود را از  
 دست داد (سازمان عقوبت اسلامی، ۱۹۸۴). ملاحظه کنید این عمل هیچ اثری با دارد  
 آوردن فشار های فیزیکی و درد های جسمی دارد و ملاحظه اش با نظریه به ظاهر عقل منطقی است  
 استیاری روی هاتر سلی بسیار زیاده است.

**چگونه افراد را شکنجه روانی می دهند؟**

اگر از احساس ورود سوزن مخصوص تزریق زیر جلدی چشم  
 بیوشید هیچ درد دیگری وجود ندارد. نخست ظاهراً چیزی رخ  
 نمی دهد، ولی بعداً یک دقیقه می توانید آن را حس کنید؛ بیحسی. این  
 حس از انگشتان دست و پا شروع به خزیدن به سوی مرکز بدن  
 می کند. هر عضله تا حد اکثر فلج می شود. کم کم متوجه می شوید که  
 نمی توانید دست ها و پا باهایتان را حرکت دهید. چهره شما منجمد  
 می شود. تنفس برایتان دشوار می شود. کاملاً هوشیارید و می گویند تا  
 عضلات خود را به نشان دادن عکس العمل و ادارید. ولی چیزی اتفاق  
 نمی افتد.

نمی توانید نفس بکشید. شما در اقیانوسی از هوا بر اثر خفگی در  
 حال مرگ هستید. در اطراف شما چند نفر فرار دارند که بعضی هاشان

## خود ساختن قدرت روانی زندانی

این سازمان بین‌المللی در جدیدترین بررسی خود که اطلاعات خود را از قربانیان شکنجه بدست می‌آورد، دریافت که بیشتر تکنیک‌های مورد استفاده بسیار ظالمانه‌اند. زندان‌های دراز مدت بدون غذا و خواب کافی، کتک، شوک برقی و شقاوت‌های جنسی شرم‌آور هم در مورد مردان و هم زنان، ولی این سازمان همچنین کشف کرده است که در روسیه، داروهای ساخته شده برای درمان بیماران روانی، برای عذاب و شکنجه دادن افراد سالم بکار می‌رود. و در ایرلند شمالی یافته‌های پژوهشی دربارهٔ اثرات عجیب و غریب تجرد و انزوای کامل، مبتکرانه برای خرد کردن روحیهٔ زندانیان مورد استفاده قرار می‌گیرد و روش‌های حرکتی و مقید کنندهٔ معینی در برزیل برای نابودی روان زندانیان بکار برده می‌شوند.

دکتر لئو نارد ساگان یک متخصص اهل سانفرانسیسکو که چگونگی شرکت پزشکان را در شکنجه، خواه به عنوان قربانی و خواه شکنجه‌گر بررسی می‌کند، اظهار داشته است که یک شخصیت علمی که بیشتر از هر کس دیگری احتمال دارد در مسائل شکنجه درگیر شود، پزشک است. معمولاً به پزشک بر طبق گفتهٔ ساگان خیر داده می‌شود که بیاید و یک زندانی را درمان و جمع و جور کند یا از او در این باره مشورت می‌خواهند که آیا بازجویی را می‌توان از کسی که در زیر شکنجه غش کرده است ادامه داد یا نه.

ولی در مواردی هستند که پزشکان شرکت فعال‌تری در این کارها

نبرد می‌زنند، بعضی با صدای بلند از شما سؤال می‌کنند و بعضی فقط نماشاینان می‌کنند. شما دارید می‌میرید و آنها دارند این اجازه را به شما می‌دهند. پس وقتی به نظر می‌رسد که دیگر خیلی دیر شده است آنها شما را به اتاق دیگری می‌برند و در زیر یک چادر اکسیژن قرار می‌دهند و پس از محو اثرات دارو، شما می‌توانید براحتی در زیر آن تنس بکشید. همین که فلج و ترس و اضطراب همراه با آن محو شدند، آنها دوباره باز می‌گردند و شما را دوباره به همان اتاق می‌برند و چیزی دیگری را به شما تزریق می‌کنند. همین که بیحسی آغاز می‌گردد، شما حیران می‌مانید و از خود می‌پرسید که آیا این بار آنها به شما اکسیژن خواهند داد یا فقط اینجا می‌ایستند و ناظر خنگی و مرگ شما خواهند بود.

## بررسی‌های سازمان جهانی حقوق بشر

این فقط یک نمونه است از اینکه چگونه دانش و تجربهٔ دانشمندان برای جعبه ابزار شکنجه چیزی که آنها بی‌کیفیت از چنین چیزهای دل‌تنگ کننده‌ای بیگیری می‌کنند، می‌گویند که به هیچوجه غیر عادی نیست، بکار گرفته می‌شوند. یک گروه که از شکنجه مراقبت می‌کنند، یکی از سازمان‌های حقوق بشر موسوم به «آمنستی اینترنشنال» می‌گوید که نه تنها شکنجه رسماً نفی شده یافته به جایی رسیده است که حداقل در ۶۰ کشور از آن استفاده می‌شود بلکه مدارکی هست که نشان می‌دهد دانشمندان بیشتر و بیشتری درگیر آن می‌گردند.

دارند. رایج‌ترین مثال روشی است که در اتحاد شوروی [سابق] از روان‌پزشکان برای زندانی و درمان کردن ناراضیان سیاسی در بیمارستان‌های روانی استفاده می‌شد.

این حرمان بسختی ممکن است در نظر شما واقعی بنظر رسند، مگر این‌که ماجرای «لئونید پلیوش» را شنیده باشید. پلیوش یک ریاضی‌دان روسی بود که بر اثر سیل اعتراضات بین‌المللی از یک زندان سه ساله رهایی یافته بود. او در یک بیمارستان روانی زندانی بود. بخاطر انتقاد صریحش از دولت، او نخست کارش را از دست داد و سپس دستگیر شد و دو گروه از روان‌پزشکان معتبر شوروی [سابق] اظهار داشتند که «وی در سن ۳۰ سالگی به شیروفرنی بطنی مبتلا بوده و اثرات آن هم اکنون ظاهر شده است.» سپس در یک بیمارستان روانی زندانی گشت. درمان او از درمان‌های با داروهای گوناگون تشکیل می‌شد که نخستین آنها شوک انسولین بود که گاهی اوقات برای مبتلایان به شیروفرنی حاد تجویز و انجام می‌شود. در این روش به شخص مورد نظر دوز زیادی انسولین تزریق می‌شود و این تزریق سبب کاهش میزان قند خون بدن می‌گردد. با این نتیجه که به مدت یک ساعت پس از اینکه قربانی به حالت کوما عمیقی فرورود، در یک حالت نیمه هوشیار قرار می‌گیرد در حالی که بخود می‌پیچد و عضلات بدنش کش می‌آید و زیر لب سخن می‌گوید. به او ضمناً دوز روزانه‌ای از یک مسکن موسوم به «هالوپریدول» داده می‌شد. در یک سند که مخفیانه از یک زندان شوروی [سابق] بیرون آمد، شخصی

اثرات این مسکن را بدین گونه توصیف کرده است: «این دارو احساس ترسی به من می‌دهد که از هر چیز دیگر که تاکنون تجربه کرده‌ام مهیب‌تر است. شما زودتر از آنچه بخواهید بلند شوید دراز می‌کشید، زودتر از آنچه که بخواهید بنشینید یک قدم برمی‌دارید و اگر بنشینید دلتان می‌خواهد که دوباره راه بروید و جایی برای راه رفتن وجود ندارد.»

در یک کنفرانس مطبوعاتی اندکی بعد از رهائی پلیوش، وی اثر کلی درمان‌های خود را توصیف کرد: «من از اینکه می‌دبدم که روز به روز از نظر فکری اخلاقی و احساسی از بین می‌روم، دچار ترس شده بودم، در سخن گفتن، متشنج و تند و حافظه‌ام به سرعت مختل شده بود. من حتی یک فکر هم در سر نداشتم.»

او گفت که وی همه علاقه‌اش به سیاست، کار و حتی همسر و خانواده‌اش را از دست داده بود. او هدف از درمانش را به این شرح خلاصه کرد و اظهار داشت. این کار اساساً برای خرد کردن کامل روحیه شخص، درهم شکستن اراده وی برای مبارزه صورت گرفته بود.

**زندانیهای آمریکای جنوبی**

مراد دیگری هم وجود دارند که در آنها داروها بدون هیچ‌گونه بهانه روان‌درمانی بکار می‌روند. در بیمارستان نظامی «مونت ویدئوی اروگوئه» شکنجه‌گران دارویی بکار می‌برند که دکتر ساگان از آن به

آن را بر عهده دارند. سادیسیم، صرف و حالش است.

ساگان می‌گوید که زندانیان سیاسی که در نیلی از زندان آزاد شده‌اند بر اثر بیماری‌های اسرارآمیز مشابهی از پای درآمده‌اند. با در بعضی موارد بعد از اینکه زندان را ترک کرده مرده‌اند. آنچه که او شنیده این بود که پیش از اینکه زندانیان از زندان آزاد شوند به آنها دوزهای سنگینی از سیگنر فوسفامیدها، داروهای ضد سرطانی که علاوه بر اثرات جنسی سخت، خونریزی شدید داخلی در مجرای ادرار ایجاد می‌کند، تزریق می‌شود.

ساگان توضیح داد: آشکار است که این عمل به این منظور انجام می‌شود که یک نوع بیماری بعد از رهائی شخص از زندان، به وی دست دهد تا اثرات آن را نتوان به زمان زندانی بودن شخص نسبت داد.

داروها همیشه در شکنجه‌ها گمراه کننده‌تر، و دانشمندان نیز حداقل نه بطور مستقیم درگیر نیستند. در ایرلند شمالی دانشمندان توانسته‌اند با استفاده از یک نوع داروهای شیمیایی درباره اثرات انزوائی هراس‌انگیز، در خورد کردن روحیه زندانیان تأثیر بگذارند. در سال ۱۹۷۱ کمی بعد از زندانی شدن انقلابیون ایرلندی ثابت شد گزارشهای مخفیانه‌ای از زندان‌ها به بیرون می‌آمده که چیزهای عجیبی برای زندانیان رخ می‌دهند. بعضی از زندانیان حس تشخیص زمان را از دست داده بودند. بعضی‌ها دچار توهم و مایخولیا شده بودند و حتی نمی‌توانستند نام فرزندانشان را بخاطر بیاورند.

عنوان یک ملامت سردکننده، نام می‌برد. این دارو، دارویی است حاوی کورار که بدن را بدون اینکه قربانی را ناآگاه سازد، کاملاً فلج می‌کند. اثر این دوز آن است که قربانی بزودی در می‌یابد که نمی‌تواند نفس بکشد. او احساس می‌کند که از خفگی رو به مرگ است و هراسناک می‌شود. در حدود ۳۰ تا ۴۰ ثانیه بعد از تزریق، دارو اثر می‌کند و نخست عضلات کوچک و حرکت چشمها، انگشتان دست‌ها و پاها را فلج می‌سازد. بعد از اینکه عضلات تنفسی قربانی منجمد شدند و اضطراب وی آغاز گشت، شکنجه‌گران اندکی منتظر شده سپس وی را به زیر یک چادر اکسیژن می‌برند. مرحله بعدی در این شکنجه با دارو، تزریق ماده بی‌هوش کننده داخل وریدی سودیوم پنتاتول است که اثری نشاط آور و آرامش بخش دارد. با تنظیم دقیق تزریقات بازجوها می‌توانند قربانی خود را میان فلج و اضطراب ناشی از داروی مختری کورار، نشاط ناشی از سودیوم پنتاتول، قرار دهند. سرانجام آنها دروازه‌اند که هر کسی در زیر فشار ناشی از این تزریقات تسلیم شود مگر اینکه تصادفاً در زیر شکنجه کشته شود.

دکتر ساگان، یک نوع تشبیه و مجازات با دارو را ذکر می‌کند که هیچ گونه هدف سیاسی ندارد. این شکنجه به زعم پزشکانی که تزریقات

۱. کورار، مسممی سنی که عصاره خشک گیاه سسی است موسوم به استریکس نوکسیراک از بعضی گیاهان سسی آمریکای جنوبی استخراج می‌شود و بومیان آمریکایی آن را برای دهر آلود کردن نهر و حوض خود بکار می‌بردند. موجب فلج شدن عضلات بدن می‌شود و در پزشکی برای اسباب عضلات بکار می‌رود.

## در زندانهای ایرلند شمالی چه خبر است؟

دولت انگلستان دو کمیسیون را مأمور بررسی این مسئله نمود: نخست «کمیته کامبتون» و بعداً «کمیته بارگر». آنها دریافتند که آنچه بر روی انسانها انجام می شود، نوعی محرومیت حسی نام دارد. نوعی خستگی عمومی فشرده که دارای اثرات عجیبی بر روی مغز است. قدرت آن نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ کشف شد در آن زمان «دونالد هب» روان شناس کانادایی از دانشگاه مک گیل بر روی اثرات ایرواطلبی مصرف کنندگان این دارو کاوش می نمود. او به عنوان بخشی از آزمایش خود محتاج این بود که داوطلبانش جامه های کیف مانند، دستکش و دستبندهای متفاوتی درازی به تن کنند تا از حس لامسه بیشتر فاصله داشته باشند. برای بی اثر کردن حس بینایی، داوطلبان فستاً عینک های مات سفید رنگی که نور را تجزیه می کرد به چشم زدند. داوطلبان که این ساز لباس پوشیده بودند، در اتاق کوچکی خوابیدند که هیچ صدایی بغیر از صدای یک نواخت یک دستگاه تهویه مطبوع در آن به گوش نمی رسید. «هب» در نظر داشت که دریابد که اثرات انزوای کامل و تقریباً هیچ نوع ورودی حسی به بدن در یک دوره شش هفته ای چه خواهد بود. ولی هیچکس بیشتر از ۴۸ ساعت در آن اتاق اقامت نکرد.

داوطلبان از اینکه در این محیط خیلی ساکت محبوس شوند دچار اضطراب شدند و بعضی از آنها به مالیخولیا مبتلا گشتند. آزمایش «هب» از آن زمان به بعد در سرتاسر جهان با گوناگونی ها و تنوع زیادی

اول

انجام شده است ولی همیشه یک نتیجه بدست می داد: اضطراب و ابتلا به مالیخولیا. ظاهراً آنچه اتفاق می افتاد این است که مغز که تشنه چیزی است تا توجه خود را بدان معطوف کند ولی چیزی نمی یابد، به خود باز می گردد و تصاویر و اوهامی خلق می نماید، و اگر در این حالت باقی بماند به خورد خواری خویش تا سر حد جنون ادامه خواهد داد.

یک وکیل مدافع که به دیدار ماکلش که در یکی از زندانهای «بلناست» به این وضعیت رسیده بود، رفته بود اظهار می داشت که آن شخص دائماً می لرزید و بسختی قادر بود سخنان منطقی بر زبان آورد. وکیل دیگری گفت شخصی را دیده بود که پس از پایان هر جمله از سخنان وکیل، بسختی می گریست. آنچه که بر سر این انسانها آمده بود مانند تنظیم دوباره آزمایشهای «هب» بود. آنها مجبور بودند که ردای سیاه رنگ و لباس های گشادی به تن کنند و در اتاق های مخصوصی زندانی می شدند که در آن اتاق مجبور بودند به صدای هیس مانند یک نواخت بلندی به مدت زمانی طولانی گوش دهند و آن تنها صدایی بود که می توانستند از دنیای خارج بشنوند.

روان پزشکی را خبر کردند تا زندانیانی را که در معرض شکنجه و محرومیت از خواب و غذا و کنک قرار گرفته بودند معاینه کند. به عقیده وی سه نفر از آن افراد، احتیاج به مراقبت یک روان پزشک داشتند.

وی گفت که از آن سه نفر، دو نفر احتمالاً بهبود خواهند یافت و نفر

سوم برای همیشه در نتیجه شکنجه‌ها دیوانه بانی خواهد ماند. دولت انگلستان در برابر این مسئله و اعتراضات سازمان حقوق بشر، دستور داد این کارها که «بازجویی ژرفساک» نامیده می‌شد، متوقف گردد.

### زندانهای برزیل

در برزیل سایر شکل‌های تقریباً ویرانگر بازجویی همچنان مورد استفاده قرار می‌گیرند. و این بازجویی وظیفه نوعی دیسیپلین ملی را انجام می‌دهد. «فیدمورس» که هم اکنون مشاور امور آمریکای لاتین است و پیش از اینکه شکنجه شود و سپس اخراج گردد به مدت ۱۱ سال در برزیل زندگی کرده بود. وی می‌گوید: «این یک واقعیت است؛ اگر شما در کشوری زندگی می‌کنید که می‌دانید اگر قدمی بر خلاف میل و اراده حکومت و دستگاه آن بردارید در معرض شکنجه قرار خواهید گرفت، باید بسیار محتاط و دقیق باشید. هر چند در دو نوع شکنجه‌ای که «فردمورس» برای من توصیف کرد بنا بر گفته خودش هیچ دانشمندی دست اندرکار نبود، ولی مهارت و کامل بودن شکنجه‌های مزبور نشان می‌دهند حداقل یک نفر که دارای درجه دکترا است باید در این کار دست داشته باشد:

یک وسیله که در اتاق مخصوص بازجویی در «سانتو بانولو» مورد استفاده قرار می‌گیرد، دستگاهی است که «یخچال» نامیده می‌شود. و آن مکعبی به ضلع پنج فوت و مجهز به بلندگو، نورافکن و دستگاههای

گرم و سردکننده می‌باشد. وقتی یک نفر زندانی در درون آن زندانی می‌شود شکنجه گران وی را در معرض یک سری چیزهایی که ظاهراً تحریک کننده‌های حسی بی‌زیان است قرار می‌دهند. «مورس» توضیح داد که نخستین سری از این چیزها ممکن است چیزی مثل پائین آوردن دمای داخل اتاق، پخش نوارهای سر و صدای هواپیما یا صدای بلند از بلندگوها و روشن و خاموش کردن سریع و متناوب نورافکن‌ها باشد. بعد از چند بار تکرار این عمل، زندانی در نیمه دوم این طرح قرار خواهد گرفت: دمای اتاق تا حدود ۱۱۵ درجه فارنهایت افزایش می‌یابد و همه چراغها خاموش می‌شود، سکوت مرگباری بر همه جا سایه خواهد گسترد. «مورس» افزود: «وقتی آنها دریابند که این طرح تکمیل شده است (در واقع سه تا چهار بار انجام این کار برای تکمیل آن کافی است) این مراحل را معکوس می‌کنند: ناگهان همراه برودت شدید، سر و صدای بلندی به پا می‌خیزد و نور شدید پروژکتورها نیز جای تاریکی محض را خواهد گرفت». هفته‌های متعددی از در معرض این عمل قرار گرفتن طرحهای حسی در افراد چیزی را باعث می‌شود که «پاولوف» وقتی چیزی مشابه به آن را در حدود ۵۷ سال پیش بر روی سگ‌هایش آزمود، متوجه آن گشت. این کار موجب یک بیماری عصبی کامل می‌گردد.

۱- پاولوف، ایوان. پتروویچ پاولوف ۱۹۳۶ - ۱۸۴۹. دانشمند روسی در رشته فیزیولوژی و روان‌شناس تجربی که در سال ۱۹۰۶ به خاطر تحقیقاتش در عذر هاضمه جایزه نوبل را برد. کارهایش در رفلکس‌های وضعی مشهور است.

می‌آفرینند. این زندانی‌ها وقتی آزاد می‌شوند کاملاً ناتوان از باز گفتن ماجرا برای خانواده‌هایشان می‌باشند. تاکنون روان‌پزشکانی که برای انجام چنین کارهای شرم‌آوری احضار شده‌اند نمی‌دانند چه کاری باید بکنند.

### چه کسانی این شکجه‌ها را ابداع می‌کنند؟

هیچ کس بدرستی نمی‌داند. دکتر ساگان می‌گوید: «واقعاً پیگیری و کشف و یافتن مخترع آنها مشکل است. تمام چیزهای راجع به شکجه در ابری از راز و رمز پوشیده است». این مسئله دیگر راز نیست که روس‌ها استفاده‌های فراوانی از روان‌پزشکان خود و تجارب آنها به منظور در خفا نگهداشتن مخالفان خود می‌برند. مادامی که این روش‌ها علیه زندانیان ایرلند شمالی بکار می‌رفت، اتحادیه جهانی پزشکی معتقد بود که روش‌های مزبور احتمالاً در مرکز مشترک هوش «آشفورده» در «کنت» واقع در انگلستان ابداع شده‌اند. این مسئله که شکجه‌های کامل‌تری که در آمریکای جنوبی مورد استفاده قرار می‌گیرد، از کجا می‌آید به هیچ وجه روشن نیست. «موریس» می‌گوید که کاملاً محتمل است که کشورهایی مانند برزیل، خودشان آنها را ابداع نموده باشند. وی خاطر نشان می‌سازد: «آنها دانشگاه‌های بسیار عالی دارند که روان‌شناسان، پزشکان و مهندسان درجه‌ی یکی از خود به بیرون می‌فرستند. ولی این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از این روشها از ایالات متحده به آنجا وارد شده باشد. گزارش «کدیسون

تکنیک وضع دیگری که حتی همراهِ با شکجه مورد استفاده قرار گیرد مرذبانه‌تر است، نوعی درمان متضاد طبق قاعده و اصولاً مغایر درمانی که می‌کوشد با استفاده از پاداش یا تنبیه، یک حالت یا رفتار را جانشین حالت یا رفتار دیگر نماید. این روش در زندانهای آمریکا برای درمان افرادی که به کودکان تجاوز می‌کنند مورد استفاده قرار می‌گیرد. به زندانی الکترودهانی متصل می‌شود و یک سری اسلایدهای اغواکننده از کودکان خردسال برای او به نمایش می‌گذارند. وقتی اسلاید جدیدی روی پرده ظاهر می‌شود زندانی شوک دردناکی در رانهای خود احساس می‌کند. روان‌پزشکان معتقدند که با استفاده از این روش درمانی، ارتباط منفی دائمی کودک و شوک به موقع، به نحو تمایل به تجاوز مدد می‌نماید.

موریس می‌گوید که برزیلی‌ها از اسلاید نیز سود می‌جویند تا مطمئن شوند که زندانی هرگز شکجه‌اش را از یاد نمی‌برد. وقتی یک زندانی بوسیله این بازجوها به طریقی کتک می‌خورد و شوکه یا شکجه می‌شود در همان حال نیز مجبور است به اسلایدهایی از افراد خانواده‌اش که دائماً در جلوی چشمانش بر روی پرده ظاهر می‌شوند بنگرد. این عمل میان رنج و عذاب او و چهره‌هایی که وی دوستشان دارد یک نوع رابطه‌ی روانی دائمی برقرار می‌سازد. موریس اظهار می‌دارد: «گزارش‌هایی که من از «سائوپائولو» دریافت کرده‌ام نشان می‌دهد که این روش در میان افرادی که به مدت دو یا سه هفته در معرض این نوع شکجه قرار گرفته‌اند، روابط تقریباً جبران‌ناپذیری



شکجه‌هايشان می‌باشند. مثلاً دولت شیلی به رهبری «بینوشه»، ایستار در برابر گزارشهای وسیع و فراوان و مفصل از شکجه زندانیان با اجیرکردن شرکت تبلیغاتی «جی. والترتامسون» در صدد بهبود بخشیدن چهره خود برآمد. وقتی بعضی از بازجویان بیش از حد مشتاق شکجه کردن، در برزیل ضمن بازجویی از یک خبرنگار تلویزیونی، وی را در اکتبر ۱۹۷۵ به قتل رساندند، دولت برزیل بسادگی فقط اظهار داشت که وی خودکشی کرده است. در آن کشور در هیچ موردی تاکتیک‌های شکجه متوقف نشده است. چون دولت‌های جهان عموماً به تقاضاهای سازمان «امنستی اینترنشنال» بی‌توجه می‌باشند، این سازمان از همه دانشمندان سراسر جهان تقاضا کرده است اجازه ندهند که دانش و تجاربشان برای شکجه کسی یا آموزش طرز شکجه به شخصی، مورد استفاده قرار گیرد. سازمان مزبور امیدوار است که از این طریق شانس موفقیت بیشتری داشته باشد، [زیرا] ممکن است آنها به آن نیازمند باشند.

این جمله را که یک نفر روان‌شناس آمریکائی اظهار داشته در نظر بگیرید: «ما به طریقی عادت کرده‌ایم که بیاموزیم چگونه مردم را واداریم تا یکدیگر را دوست داشته باشند، مردم را واداریم که بخواهند به درستی رفتار کنند. منظور من نیروی مربوط به روان‌شناسی است. اگر می‌خواهیم مجازات مؤثر واقع شود باید آن را با همان رفت و خونسردی که یک جراح، چاقوری جراحی را بکار می‌برد، مورد استفاده قرار دهیم».

راکنلد، آشکار ساخته است که «سازمان سیا» دانشکده‌هایی برای آموزشگاههای تأسیس شده به وسیله دفتر «امنیت ملی» وابسته به اداره و آژانس ایالتی توسعه بین‌المللی ایجاد کرده است. هدف این آموزشگاهها چیست؟ آموزش افسران پلیس آمریکای لاتین.

این گزارش ضمناً افشا کرده است که مشاوره و راهنمای علم و تکنولوژی سیا یک برنامه ویژه برای بررسی وسایل و ابزار احتمالی جهت کنترل رفتار انسانها فراهم نموده است. این اداره راهنمایی و مشورت، استعدادهای نهایی هر چیزی از الکترو شوک گرفته تا دیدگاههای گوناگون روان‌پزشکی و روان‌شناسی را به عنوان ابزارهای احتمالی که ممکن است بتوانند در این برنامه سودمند باشند، مورد بررسی دقیق قرار داده است. هیچ کس نمی‌داند که آموزگاران سیا به شاگردان خود چه روش‌های سودمندی آموخته‌اند. یا حداقل اگر کسی هم بداند فعلاً آن را برای کسی تعریف نمی‌کند.

#### آینده شکجه در زندانها

در مورد آینده شکجه، چیزهایی که مشهور است نشان نمی‌دهند که آنها در شرف تغییر باشند. انگلستان تحت فشار عمومی مجبور شد تاکنیک‌های محرومیت حس‌اش را کاهش دهد. ولی اتحاد شوروی [سابق] همچنان به دیوانه کردن مخالفان و زندانی ساختن آنها ادامه می‌داد [و حتماً امروز روسیه ادامه می‌دهد] کشورهای آمریکای جنوبی مانند برزیل، شیلی و اوروگوئه طبق معمول در حال انجام

فکر و احساسات و ادراکات روانی غیر جسمی در زمان حال یعنی داده  
 روانی و جسمی و غیره که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات یا فلسفه است  
 فکر و ادراکات او بر روی روانی و فلسفه و ادبیات است که به نظر  
 روان‌شناسان و فلسفه و ادبیات است که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است  
 روان‌شناسان و فلسفه و ادبیات است که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است  
 روان‌شناسان و فلسفه و ادبیات است که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است  
 روان‌شناسان و فلسفه و ادبیات است که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است

و به همین روش و در تمام این مسائل بر سر یک خط است و به همین روش  
 روان‌شناسان و فلسفه و ادبیات است که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است

روان‌پزشکی (Psychiatry) : اختلال روانی شدید که در آن فرد...

روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است

اجتماعی و فلسفی و در تمام این مسائل بر سر یک خط است و به همین روش  
 روان‌شناسان و فلسفه و ادبیات است که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است  
 روان‌شناسان و فلسفه و ادبیات است که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است  
 روان‌شناسان و فلسفه و ادبیات است که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است  
 روان‌شناسان و فلسفه و ادبیات است که در علم روان‌شناسی و فلسفه و ادبیات است

در هر جهت شکلی از ابزارهای سیاسی غیردینی برای کنترل افکار عمومی  
 در کشورهای غربی است و در کشورهای ایران یا توجه به نظام جمهوری اسلامی به شدت ممنوع  
 شده است.

## شیوه‌های نفوذ و پیشرفت و سیاست در سازمان

### "فصل پنجم"

امروزه آدمیان در جامعه پیچیده‌ای زندگی می‌کنند که از انواع سازمانها تشکیل شده است. بنا بر این زندگی آنان به مدیریت اثر بخش برگسترای از سازمانهای تجاری، دانشگاه‌ها، ارگانهای دولتی و بسیاری دیگر از انواع سازمانها بستگی دارد. در میان مسؤولیتهای فراوانی که مدیران عهده‌دار هستند رعایت جنبه اخلاقی و ارزشی تصمیمهایشان درباره هدفهای سازمان و بکارگیری منابع برای دستیابی به آن اهداف جایگاهی ویژه دارد.

از سوی دیگر اثر بخشی مدیران به توان انجام وظیفه آنان در محیطهای خاصی بستگی دارد که سازمان نامیده می‌شود. هر چند که این محیطهای کاری می‌توانند ویژگیهای مشترک فراوانی داشته باشند ولی از نظر هدف، اندازه، ساختار، پیچیدگی و جو روانشناختی متفاوت هستند. ممکن است مدیری که در پست معاونت نیروی انسانی در سازمانی کاملاً احساس راحتی می‌کند در یک سازمان دیگر احساس خرابی داشته باشد.

مدیران به طور همزمان با سازمانهای رسمی و غیر رسمی کار می‌کنند. سازمان رسمی سیستمی از فعالیتها، فرایندها و تکنولوژیهای بهم پیوسته‌ای است که به طور منطقی ساختار یافته و در آن تلاشهای آدمیان برای کسب هدفهای خاص هماهنگ می‌گردد. ساختار منطقی سازمانها بر اساس عواملی مانند تقسیم کار به بخشهای گوناگون، سلسله مراتب اختیارات، خط مشی‌ها و رویه‌هایی که برای کسب هدفهای سازمانی طراحی شده‌اند پایه‌گذاری شده است.

در ربع دوم قرن حاضر، پژوهشگران و نظریه پردازان سازمان و مدیریت توجه مدیران را به اهمیت سازمانهای سایه‌ای نامرئی جلب کرده‌اند که در تماس سازمانهای رسمی وجود دارند. این سایه‌های نامرئی، قدرت نفوذ فوق‌العاده‌ای بر روی اعضای سازمان دارند. این سازمانهای غیر رسمی گروهی از افراد هستند که برای دستیابی به نیازهای خود جمع شده‌اند. نیازهایی که هرگز به طور کامل توسط سازمان رسمی برآورده نخواهد شد. برای مثال وجود

گروه غیر رسمی بخشی از نیازهای اعضای خود مانند تعلق، شناسایی، هویت و حمایت برای انجام کارها را برآورده می‌سازد. گروه‌های غیر رسمی قدرت نفوذ فوق‌العاده‌ای بر سازمانهای رسمی که بیشتر از آنها هستند دارند. اگر هنجارها و هدفهای چنین گروه‌هایی با هدفهای سازمان رسمی همسو باشد حاصلی نفوذ آنها مثبت خواهد بود ولی همواره چنین نیست و این نفوذ می‌تواند آثار منفی نیز داشته باشد.

همانطوری که ذکر شد تحقیقات اولیه به طور عمده در ارتباط با سازمانهای غیر رسمی در سطح کارکنان بوده است ولی به تازگی این تأکید به سطح مدیریت یعنی جایی که افراد و گروه‌ها تلاش می‌کنند تا مقاصد خود را با استفاده از مانورهای سیاسی و استفاده از قدرت رسمی خود بیشتر تثبیت کنند نیز گشایده شده است.<sup>۱</sup> مطالعه رفتار سیاسی یا سیاست در سازمان دو واقعیت مهم را برجسته می‌سازد که:

۱- سازمان رسمی تنها بخشی از محیط سازمانی است که مدیران در آن کار می‌کنند.

۲- اختیار رسمی به تنهایی شاخص ضعیفی برای تعیین قدرت یک مدیر است.

اگر چه مبنای قدرت مدیر، اختیار نفویض شده است ولی در ورای آن قدرت مدیران با تعامل پیچیده‌ای از عوامل مانند مهارت فنی، مهارت‌های مدیریتی، توان شکل دهی همپسایه‌های برای خود و اجتناب از دشمن تراشی (به ویژه افراد با نفوذ)، قدرت تشویق و ترغیب داشتن و بسیاری از متغیرهای دیگر فردی و سازمانی همراه است.<sup>۱</sup>

از سوی دیگر در سازمانهای کارآمد امروزه در ژرفای دل کارکنان و بر سرخوردگان کوشش مداوم میان منافع فردی و جسمی وجود دارد. برای مثال اگر فردی نیاز مادی داشته باشد و سازمان نیز نتواند به مقادری حلقه و مزایای پرداخت نماید که نیاز وی برطرف شود اشتغال فکری آن فرد به نفع شخصی خویش قابل درک است. برخی از صاحب نظران انسان را موجودی اجتماعی می‌دانند و برخی دیگر بر این باورند که آدمی با نیازهای ذاتی برای حفظ

1- Andrew J. DeBrin, *Foundations of Organizational Behavior: An Applied Perspective*, Englewood Cliffs, N. J.: Prentice-Hall, 1984, Chapter 14.

2- David C. M. Clelland, *Power: The Inner Experience*, New York: Irvington, 1979, See also Jeffrey Pfeffer, *Power in Organizations*, Marshfield, Mass.: Pitman Publishing Company, 1981.

۱۰۷

خود زاده شده است و فرایند اجتماعی شدن را در خانواده، مدرسه، مسجد، باشگاه ورزشی، مراکز تفریحی و محیط کاری طی می‌کند و در تعامل با اجتماع است که با مفهوم دو جانبه بودن منافع آشنا می‌شود. اساساً دو جانبه بودن منافع و ضمیمه‌های «برد - برده» را شامل می‌شود در این ضمیمه نفع فردی از طریق همکاری فعال و خلاق با طرفهای مقابل بالقوه حاصل می‌شود.<sup>۱</sup> دو نفر از مشاوریین بهبود سازمانی به تازگی دیدگاه دو جانبه بودن منافع را اینگونه ارائه کرده‌اند: «هیچ چیز سهمی از حس دو جانبه بودن منافع در اثربخشی و کیفیت محصولات و خدمات سازمان نیست. مدیریت باید سخت بکوشد تا حس قوی مالکیت مشترک را در هر یک از کارکنان برانگیزاند زیرا در غیر این صورت یک سازمان نمی‌تواند در بلند مدت خوب عمل نماید. کارکنانی که نفع شخصی خود را با کیفیت بازده سازمانشان تعیین می‌کنند دو جانبه بودن منافع را درک می‌کنند و تلاش می‌نمایند در سختی و روابط کارشان آن را حفظ نمایند»<sup>۱</sup>

جنگ دائمی میان نفع فردی و جسمی و نیاز سازمان به دو جانبه بودن منافع می‌تواند آثار ذیل را به همراه داشته باشد. به دیگر سخن، عوامل کلیدی سازمان که شامل افراد و گروه‌هاست تاکتیکیهای متفاوتی می‌توانند به کار گیرند.

۱- تاکتیکیهای سیاسی به منظور حفظ منافع شخصی که منجر به جز سوه ظن و رقابت مخرب می‌گردد.

۲- تاکتیکیهای نفوذ، قدرت و مدیریت تعارض که موجب افزایش اثربخشی سازمانی شده و جزو باز همکاری و اعتماد را حاکم می‌سازد.

تاکتیکیهای سیاسی برانگیخته شده از منافع شخصی افراد و گروه‌ها را از مفهوم دو جانبه بودن منافع (اثربخشی سازمانی) باز می‌دارد. و بر عکس تاکتیکیهایی که مدیران برای حفظ دو

1- Robert Kreitner and Angelo Kinicki, *Organizational Behavior*, 2nd Edition, N. Y.: Richard D. IRWIN, INC, 1992, PP. 356-357.

2- Henry Malcolm and Claire Sokoloff, "Values, Human Relations, and Organization Development," In *The Emerging Practice of Organization Development*, eds. Walter Sikes, Allan Drexler, and Jack Gant (San Diego: University Associates, 1989), P. 64.

۱۰۸

۱۰۸

۱۰۷

شده‌های نفوذ و نفوذ و مهارت و مهارت در سازمان  
 جانی بودن منابع و ارزشی سازمان به کار می‌گیرند ابزار متفاوتی است که درام و بقای  
 سازمان را تضمین می‌کند. دوام و بقای سازمان کمترین چیزی است که در گروه این جنگ  
 میان منابع شخصی و جسمی است. این تاکتیکها عبارتند از تاکتیکهای نفوذ، نفوذ و نفوذ  
 مدیریت تمارش (تصادف)

تاکتیکهای نفوذ سازمانی: پیشرفت فرد در کار

چگونه از دیگران می‌خواهید تا خواست‌های شما را به اجرا درآورند؟ آیا به طور مستقیم  
 می‌گویید چه بکنند؟ یا روش غیر مستقیم تر را ترجیح می‌دهید؟ آیا در ازای انجام کار به آنها  
 وعده می‌دهید؟ سخن اینجاست که هر روشی که به کار می‌برید نفوذ اجتماعی‌تان چگونه  
 است؟ مقدار زیادی از تعامل میان افراد، تلاش برای نفوذ در دیگران است این تعامل و تلاش  
 برای نفوذ در دیگران را می‌توان در رفتارهای پدر و مادر، فرزندان، همسر، دوستان، رؤسا و  
 همکاران به خوبی مشاهده کرد.

تاکتیکهای هشتمانه نفوذ

پژوهش مستمر، ویژه و برابری که توسط گروهی از پژوهشگران در سال ۱۹۸۰ آغاز شد  
 که یکی نفوذ افراد بر یکدیگر در سازمان را آشکار می‌سازد. در این پژوهش از کارکنان یک  
 سازمان پرسیده می‌شد که چگونه توانسته‌اند رؤسا، همکاران، یا کارکنان را وادارند تا کاری را  
 که می‌خواهند انجام دهند<sup>۱</sup> پژوهشهای مشابه دیگری که از سوی پژوهشگران در یک دوره ده  
 ساله به همراه پالایشهای آماری یافته‌ها صورت گرفت سرانجام به هشت تاکتیک برای نفوذ در  
 دیگران ختم شد. تاکتیکهای نفوذ به ترتیب استفاده از آنها از زیاد به کم و از بالا به پایین

1- David Kipals, Stuart M. Schmidt, and Ian Wilkinson, "Intraorganizational Influence Tactics: Explorations in Getting One's Way," Journal of Applied Psychology, August 1980, pp. 440-52. Also see Chester A. Schriesheim and Timothy R. Hinkin, "Influence Tactics Used by Subordinates: A Theoretical and Empirical Analysis and Refinement of the Kipals, Schmidt, and Wilkinson Subscale," Journal of Applied Psychology, June 1990, pp. 246-57.

عبارتند از:

۱- مشورت: از فرد خواسته می‌شود تا در یک تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی، چگونگی اجرایی  
 یک خط مشی، استراتژی یا تغییر مشارکت کند. این تاکتیک برای مدیران و همردیفان از  
 اولویت اول برخوردار بوده و برای کارکنان اولویت دوم را دارد.

۲- تشویق منطقی: برای ترغیب فرد به پذیرش یک پیشنهاد یا انجام یک کار دلائل منطقی  
 و شواهد واقعی ارائه می‌شود بدین گونه که نشان داده شود پیشنهاد حیاتی است و احتمالاً به  
 کسب هدفهای کاری منجر می‌شود. تشویق منطقی تاکتیک دوم مدیران و همردیفان و تاکتیک  
 اول کارکنان برای نفوذ در مالولهاست.

۳- تقاضای ملتسانه (الهام بخش): فرد تقاضا یا پیشنهاد احساسی می‌کند یا پیشنهادی ارائه  
 می‌دهد که با توسل به ارزشها و ایده‌الها اشتیاق را در شما برانگیزد یا با افزایش اعتماد در  
 شما، شما را برای انجام کار توانا می‌سازد. تقاضای ملتسانه (الهام بخش) انتخاب سوم  
 همگان است.

۴- تاکتیکهای جلب نظر: فرد سعی می‌کند تا شما را در حالت خوبی بیاورد و بیش از آنکه  
 چیزی از شما تقاضا کند برداشت خوبی از خود در ذهن شما بنشاند. مدیران و همردیفان  
 تاکتیکهای جلب نظر را در اولویت چهارم بکار می‌گیرند ولی برای کارکنان از اولویت پنجم  
 برخوردار است.

۵- تاکتیکهای اتلاف: فرد برای ترغیب شما به انجام کار از دیگران کمک می‌طلبد یا از  
 حمایت دیگران به عنوان یک دلیل برای کسب موافقت شما برای انجام کار استفاده می‌کند  
 تاکتیکهای اتلاف انتخاب پنجم مدیران برای نفوذ در کارکنان و همردیفانشان است ولی  
 انتخاب چهارم کارکنان می‌باشد.

دلیل  
 ۱- زودتر از مدیران  
 ۲- مشورت  
 ۳- تشویق منطقی  
 ۴- تقاضای ملتسانه  
 ۵- جلب نظر  
 ۶- اتلاف  
 ۷- حمایت دیگران

سیک مدیریت آنها تاکتیک نفوذ خود را برمی‌گزینند. تاکتیکهای توسل به مقامات عالی و خشنود. از (جذب ناآرامی) بیشتر برای نفوذ در مدیران انتخاب گرا به کار گرفته می‌شود. تشویق منطقی تاکتیک بود که برای مدیران با سبک مشارکتی استفاده می‌شود. بنابراین این دو به کارگیری تاکتیکهای نفوذ باید از روش انتخابی استفاده کرد. نکته نماند که پژوهشهای بیشتری مورد نیاز است تا همین شود که چه تاکتیک برای چه شرایطی مناسب تر یا اثر بخش تر است.

علاوه بر انتخاب استراتژی درست، نقوه نفوذ مؤثر در سازمان اغلب به فرایند دلبستگی بستگی دارد. برای مثال اگر از کارمندی خواسته شود در روز تعطیل بر روی یک پروژه مهم کار کند و کارمند نیز دستور را اجرا نماید ولی هیچگونه بازخوری به صورت مرخصی، یا اجازه کار، توجه و نقد یا حتی یک تشکر ساده دریافت نکند و به مدیر تمام امتیاز این پروژه را به خود اختصاص دهد همه اذعان خواهند کرد که جنبه مهمی از روابط خوب کاری در اینجا خدشه دار شده است. انتظار پاداش عملی در سازمان به طور مکرر پیش می‌آید. بنابراین که فرایند تبادل در سازمان باید پرداخت کرد عبارت است از:

- ۱- منابع: برای مثال وام پرداخت می‌شود، بودجه در اختیار افراد قرار داده می‌شود یا پول نقد به آنان پرداخت می‌گردد.
- ۲- کمک: در پروژه‌های جاری یا قبول کارهای ناخواسته به افراد کمک می‌شود.
- ۳- همکاری: از نیاز کاری حمایت کردن، سرچ او پاسخ دادن، تصویب پروژه کمک کردن به اجرای پروژه.
- ۴- اطلاعات: ارائه دانش نسبی با سازمانی.
- ۵- پیشرفت کار یا کامیوریت به گونه‌ای باشد که بتواند به ارتقای فرد کمک کند.
- ۶- شناسایی: اذعان به تلاش، مولفیت یا توانایی فرد.
- ۷- شبکه / تماس: فراهم آوردن فرصتهایی برای ارتباط با یکدیگر.
- ۸- حمایت فردی: بوجوه آوردن احساس پشتیبانی و حمایت برای فرد.

۱- شرح شمیلی این مطالعه در منبع زیر ارائه شده است:

Mahfooz A. Ansari and Alka Kapoor, "Organizational Context and Upward Influence Tactics," *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, August 1987, PP. 39-49.

۱۱۲

۱۱۲

۶- تاکتیک بی فشار: فرد برای تابع کردن شما به موافقت با تقاضای شما حمایت از پیشنهادش طلبکارانه و با حالت تهدید و تهاجمی عمل می‌کند. تاکتیکهای فشار انتخاب ششم مدیران بود، ولی انتخاب هفتم همردیفان و کارکنان است.

۷- نفوذ با مقامات عالی: فرد سعی می‌کند با ذکر این که مدیریت رده بالاتر با تقاضایش موافق است، موافقت شما را بگیرد یا برای کمک در اخذ نظر موافق شما با تقاضایش به مقام بالاتر توسل شود. توسل به مقامات عالی تاکتیک هفتم مدیران و تاکتیک ششم برای همردیفان و کارکنان می‌باشد.

۸- تاکتیکهای داد و ستد: فرد وعده آشکار یا ضمنی می‌دهد که اگر با تقاضایش موافقت کنید پاداش یا منابع ملموسی دریافت خواهید کرد یا لطف قبلی خود نسبت به شما را پاداش می‌شود. احساسات شما را برانگیخته و اکنون جبران نمایید. تاکتیکهای داد و ستد برای همگان آشکار است. حساب محسوب می‌شود.

این دو روش را می‌توان تاکتیکهای نفوذ مولد به شمار آورد زیرا ویژگی نفوذ همه جانبه را دارا هستند. به طور کلی می‌توان گفت که تاکتیکهای مشورت، تریب استدلالی و تقاضای شوری به طور شریف چه در نفوذ از بالا به پایین، مردب، یا پایین به بالا یکسان باقی می‌مانند و تاکتیکهای فشار، توسل به مقامات عالی و داد و ستد کمترین ترجیح را دارند و تاکتیکهای جذب ناآرامی و انتقال در حد میانه به کار گرفته می‌شوند.

نکته قابل توجه این است که تا به امروز در به کارگیری روشها هیچ تفاوتی از نظر جنسیت مشاهده نشده است. یکی از مطالعات نشان می‌دهد که کارکنان برای نفوذ در مافوق با توجه به

1- Gary Yukl and Cecilia M. Falbe, "Influence Tactics and Objectives in Upward, Downward, and Lateral Influence Attempts," *Journal of Applied Psychology*, April 1979, PP. 132-40.

2- George F. Dreher, Thomas W. Dougherty, and William Whately, "Influence Tactics and Salary Attainment: A Gender-Specific Analysis," *Sex Roles*, May 1969, PP. 535-50.

۱۱۱

۱۱۱

کار آسانی نیست رعایت موارد زیر را نیز مؤثر می‌دانند:

- ۱- احترام متقابل قابل شدن و هم پیمانان را شایسته و باهوش دانستن.
  - ۲- صادقانه برخورد کردن و رزک و راست بودن با آنان: برای هر فرد ممکن نیست همه چیز را بداند، بنابراین اطلاعات مورد نیاز را برای کمک بهتر به خودتان به آنان بدهید.
  - ۳- اعتماد: فرض بر این است که هیچکس عمداً آفتماس نخواهد کرد که موجب صدمه یا ناراحتی دیگری بشود. بنابراین هیچ آگاهی را که دیگری می‌تواند در جهت بهبود وضعیت مورد استفاده قرار دهد از وی دریغ نکنید هر چند که به وضوح فعلی شما کمک نکند.
  - ۴- در نظر گرفتن سود دو طرف: هر استراتژی‌ای که انتخاب می‌کنید باید به گونه‌ای باشد که هر دو طرف برنده باشند اگر چنین نباشد به مرور زمان پیمان بر هم خواهد خورد. هنگامی که نسخ یک پیمان به عنوان آخرین چاره ضرورت یافت طوری پیمان را خوب نسخ نمایید که ناراحتی‌های باقیمانده حداقل باشد زیرا یک روز ممکن است دوباره نیازمند پیمان بستن یا هم پیمانان سابق خود بشوید.
- اگر چه این تاکتیکها قدری مخاطره فردی را در بر خواهد داشت ولی اثربخشی هم پیمانی استراتژیک در میان چند نفر به مفهوم مکانات عمل تکیه دارد. این مفهوم باوری جهانی است که هر کس آن درود آخر هر کار که کشت.
- از مکانات عمل حافظ مشو  
گندم از گندم بروید جو ز جو  
سخن کوتاه اینکه آدمها معمولاً به هنگام توجه دیگران تمایل دارند در ازای آنچه که می‌دهند دست کم معادلش را دریافت دارند. در مکتوب‌الثلث فارسی گفته می‌شود که کاسه جایی رود که باز گردد قدح.

### ✓ قدرت اجتماعی و سهم کردن دیگران در قدرت

واژه قدرت اغلب واکنشهای احساسی مثبت و منفی را بر می‌انگیزد. هنگامی که مردم سواستفاده‌های از قدرت رامی‌شوند یا می‌خوانند به قدرت به عنوان یک نیروی اهریمنی

1- Allan K. Cohen and David L. Bradford, *Influence Without Authority*, (New York: John Wiley & Sons, 1990), PP. 23-24.

2- Robert Kreitner and Angelo Kinicki, *OP*, Clt., P. 361.

شیرمای نفوذ و پیشرفت و سیاست در سازمان

نکته حائز اهمیت این است که توان نفوذ دو رفتار دیگران و بکارگیری اثربخشی این توان با هم یکی نیست. شواهد قابل ملاحظه‌ای در دست است که نشان می‌دهد بکارگیری نامؤثر قدرت، آثار منفی بسیاری را برای فرد و سازمان به همراه دارد. برای مثال در مطالعه‌ای که آثار اتکالی بیش از حد بر قاطعیت و عدم انعطاف به عنوان یک استراتژی نفوذ را مورد بررسی قرار داده است، نشان می‌دهد مدیرانی که قاطعیت بیش از حد از خودشان داده‌اند یا واکنش منفی از سوی دیگران مواجه شده‌اند تکیه بیش از حد بر تفکر و اختصار دادن و برخوردهای مکرر چهره به چهره و نظایر آن نیز اثربخشی را به همراه خواهد داشت. اینگونه افراد در مقایسه با سایر مدیران:

- ۱- کمترین نمره را در ارزیابی عملکرد دریافت می‌دارند.
- ۲- درآمد کمتری دارند.
- ۳- بیشترین سطح تنش کاری و فشار بر آنان وارد می‌شود.

### چگونگی گسترش نفوذ خود با شکل دهی همپیمانهای استراتژیک

دو تن از نویسندگان در کتابی به نام نفوذ بدون داشتن اختیارات مفهوم هم پیمانهای استراتژیک در سطح سازمان را به نفوذ میان افراد بسط داده‌اند. به ندرت روزی بدون ذکر اتلاف دیگری از اتلافهای استراتژیک جدید میان دو شرکت بزرگ جهانی به منظور حفظ توان رقابتی خود در مطبوعات تجاری می‌گذرد. این روابط «برد - برده» براساس توانهای مکملند.

این دو پژوهشگر بر این باورند که مدیران نیازمند پیگیری درخواستهایشان از طریق شکل دهی هم پیمانان استراتژیک خاص خود با کسانی که با آنان منافع مشترک می‌توانند داشته باشند هستند. امروزه که تغییرات سرعت گرفته و نیاز به گروه‌های کاری چند پیشه افزایش یافته و تکیه بر ساختار اختیار سنتی از میان رفته است این سؤال ضرورت بیشتری یافته است. این دو پژوهشگر ضمن آنکه اذعان می‌دارند که شکل دهی هم پیمانان استراتژیک

1-

S. M. Schmidt, and D. Kipnis, "The perils of persistence", *Psychology Today*, November 1987, PP. 32-34.

می‌نگرند. برای نهادان قدرت‌گفته‌هایی نظیر اینکه «قدرت لساند و قدرت مطلق لساند کامل می‌آورد»<sup>۱</sup> همواره صادق است. به هر حال صاحبین‌ظنون رفتار سازمانی پادآور می‌شوند که آدمیان خواه، دوست داشته یا نداشته باشند یکی از واقعیت‌های زندگی در سازمان‌های امروزی قدرت است. یکی از نویسندگان مدیریت بر این باور است که:

«به دلیل آنکه مدیران باید افرادی که به آنان وابسته‌اند را تحت تأثیر قرار دهند باید از قدرت استفاده کنند، قدرت همچنین برای بهبود اعتماد به نفس در مدیران و ایجاد تمایل به حمایت از کارکنان نیز حیاتی است. از این دیدگاه، قدرت باید به عنوان بخش طبیعی هر سازمان پذیرفته شود و شایسته است که مدیران برای هماهنگی و حمایت کاری از کارکنان قدرت خود را شناخته و بهبود بخشند. آنچه که اثر بخشی سازمان را تحت شعاع خود قرار می‌دهد بی قدرتی است نه قدرت»<sup>۲</sup>.

به این ترتیب می‌توان گفت قدرت به طور کلی نیروی مثبت و لازم در سازمان است و قدرت اجتماعی به «توان پیچ منابع انسانی، اطلاعاتی و مادی برای انجام کاره گفته می‌شود»<sup>۳</sup>.

#### ابعد قدرت

در حالی که قدرت برای ناظری غیر حرفه‌ای می‌تواند مفهومی افراکننده داشته باشد برای دانشمندان علوم اجتماعی ابعدی کاملاً روشن دارد. ابعد سه گانه قدرت عبارتند از:

- ۱- تمایز میان قدرت و اختیار
- ۲- قدرت اجتماعی در برابر قدرت شخصی

1- Robert Kreitner and Angelo Kinicki, *Organizational Behavior*, Op. Cit., P. 361.

2- Dean Tjosvold, "The Dynamics of positive Power," *Training and Development Journal*, June 1984, P. 72.

3- Morgan W. McCall, Jr., "Power, Influence, and Authority: The Hazards of Carrying a Sword," Technical Report No. 10. (Greenboro, N.C.: Center for Creative Leadership, 1987), P. 3.

#### ۳- پایگاه‌های پنجگانه قدرت

#### قدرت و اختیار

در تعریف قدرت باید بر کلمه «توان» تأکید کرد. زیرا این واژه قدرت را از اختیار تمیز می‌نماید. اختیار عبارت از «حق» یا «اجبار» سازگار کردن دیگران است. در حالی که قدرت «توان ظهور یافته» برای کسب سازگاری است. قدرت و اختیار ضرورتاً یکی نیستند. مدیران مؤثر کسانی هستند که اختیارات خود را با قدرت پشتیبانی می‌کنند. تمایز میان قدرت و اختیار ممکن است موضوع ساده‌ای جلوه کند ولی آنانی که ناآگاهانه این تمایز را قائل نشوند به جای پیشرفت، پس رفت خواهند داشت. برای مثال کارکنانی که در پست مدیریتی قرار ندارند ممکن است بخاطر آنچه که می‌دانند قدرت بسیار زیادی داشته باشند یا کسانی که در ارتباط با کارهای ستادی هستند یعنی افرادی که هیچگونه اختیار رسمی در سلسله مراتب فرماندهی ندارند در بسیاری از اوقات مانند متشی‌ها از قدرت خاصی برخوردارند<sup>۱</sup>. بخشی از فرایند اجتماعی شدن سازمانی، صرف آشنایی کارمندان جدید با مراکز قدرت واقعی سازمان است.

#### دو نوع قدرت

دانشمندان علوم رفتاری اذعان دارند که یکی از نیازهای اساسی انسان نیاز به قدرت است. و از آنجایی که این قدرت اکتسابی است که ذاتی، مطالعات زیادی بر روی آن انجام شده است. به تازگی پژوهشگران بیان قدرت اجتماعی و قدرت شخصی تمایز قائل شده‌اند: «قدرت دو چهره دارد یک چهره آن قدرت اجتماعی و قدرت شخصی تمایز قائل شده‌اند: برنامه‌ریزی، تجزیه و تحلیل عملکردهای خود و علاقه نسبت به دیگران پدیدار می‌شود، در حالی که روی دیگر آن قدرت شخصی است که برجستگی عمده آن در شکل خود بزرگ بینی

1- Edwin P. Hollander and Lynn R. Offermann, "Power and Leadership in Organizations," *American Psychologist*, February 1990, PP. 179-89.

2- Laurie Baum and John A. Byre, "Executive Secretary: A New Rung on the Corporate Ladder," *Business Week*, April 21, 1986, P. 74.

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۸

۱۱۴



جلوه‌گر می‌شود.

این تمایز میان قدرت اجتماعی و قدرت شخصی برای بسیاری از افراد به تشریح چرایی تقاضای منفی از قدرت کمک می‌نماید. مدیران و افرادی که برای مقاصد خود خواهانه خود به دنبال قدرت شخصی هستند قدرت را بد می‌نمایند ولی مدیران کمال جو قدرت را به طوری اثربخش و با رعایت جنبه‌های اخلاقی بکار می‌گیرند و بر قدرت اجتماعی تأکید روزیفته و به قدرت شخصی میدان نمی‌دهند.

### منابع قدرت

یکی از طبقه‌بندی‌های مشهور از قدرت اجتماعی به بیش از سی سال پیش بر می‌گردد، آ که پنج منشأ مختلف برای قدرت قائل شده‌اند. قدرتهای اجتماعی عبارتند از: قدرت پاداش، قدرت تنبیه، قدرت حرفی، قدرت صلاحیت و قدرت مهارت.

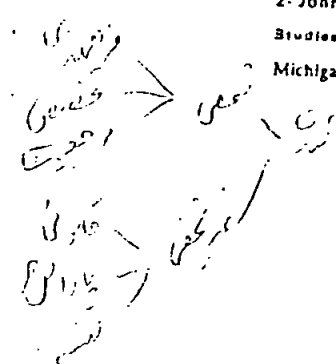
۱- قدرت پاداش: میزانی که هر فرد می‌تواند همکاری دیگران را با وعده دادن یا پاداش جلب نماید قدرت پاداش نامیده می‌شود. برای مثال اصلاح رفتار فرد در کار شدیداً به قدرت پاداش بستگی دارد.

۲- قدرت تنبیه یا سرکوب: تهدید به تنبیه یا واقعی قدرت سرکوب را برای فرد به همراه دارد. هنگامی که مدیر، هر کسی را که از امکانات سازمان سوء استفاده بنماید تهدید به اخراج کند بر قدرت تنبیه تکیه شده است.

۳- قدرت حرفی: این قدرت از پست سازمانی نشأت می‌گیرد و بر پست رسمی فرد تکیه دارد. بنابراین افرادی که می‌توانند به طور عمده و به علت برخورداری از اختیارات رسمی همکاری دیگران را جلب نمایند قدرت حرفی دارند. قدرت حرفی ممکن است به صورت

1- Leonard H. Chusmir, "Personalized vs. Socialized Power Needs among Working Women and Men," Human Relations, February 1936, P. 149.

2- John R. P. French and Bertram Raven, "The Bases of Social Power," in Studies in Social Power, ed. Darwin Cartwright (Ann Arbor: University of Michigan Press, 1959), PP. 150-67.



مستند یا منفی در افراد جلوه‌گر شود. قدرت حرفی مثبت (مشروع) به طور سازنده بر عملکرد شخصی متمرکز می‌شود ولی قدرت حرفی منفی (نامشروع) تهدید کننده و تحقیر کننده است. هدف اصلی قدرت حرفی منفی ارضای خودخواهی صاحب قدرت است.

۲- قدرت صلاحیت: هنگامی که شخصیت فرد دلیل همکاری دیگران به شمار آید گفته می‌شود که فرد قدرت صلاحیت دارد یا به عبارت دیگر هنگامی که کارکنان ویژگی‌های خوب اخلاقی را به مدیر نسبت دهند، مدیر از صلاحیت فردی برخوردار است. کسانی که اسوه و الگو نرزمی می‌گیرند دارای قدرت صلاحیت هستند.

۵- قدرت مهارت: اطلاعات و دانش یا آرایش در رابطه با کسانی که به آن دانش و اطلاعات نیازمندند، برای فرد، قدرت مهارت را به همراه خواهد داشت. قدرت سرپرستان از اطلاعاتشان درباره برنامه‌ها و مسائلی است که زیردستان آنان از آن بی‌خبر هستند.

### مدیریت مسؤولانه قدرت

برای اینکه مدیران انواع گوناگون قدرت را به طور مؤثر و با رعایت جنبه‌های اخلاقی بکار گیرند، ضرورت دارد که تفاوتها میان سازگاری و درونی شدن، مشارکت در قدرت و توزیع قدرت را بشناسند.

### از سازگاری تا پذیرش قلبی

مدیرانی که احساس مسؤولیت دارند برای کسب قدرت اجتماعی تلاش می‌کنند و این در حالی است که از قدرت شخصی امتناع می‌ورزند. این امر به علاوه آگاهی از قوت نسبی پایگاه‌های قدرت، خود می‌تواند در استفاده اثربخش از قدرت به مدیران کمک نماید. به هر حال این نکته حائز اهمیت است که قدرتهای گوناگون موجب دو شیوه بسیار متفاوت از تغییر رفتار می‌شود. قدرتهای پاداش و تنبیه و قدرت حرفی منفی، رفتار افراد را سازگار می‌سازد. از سوی دیگر قدرت حرفی مثبت، قدرت خبرگی و قدرت صلاحیت موجب رفتارهای راغبانه می‌شود. رفتار از روی میل برتر از رفتارهای شرطی شده (رام شده) است زیرا، با انگیزش درونی هدایت می‌شود. کارکنانی که صرفاً سازگاری نشان می‌دهند اعمال قدرتهای مکروری را از جانب مافوق می‌طلبند تا در جهت مولد هدایت شوند. در حالی که کسانی که کار را از خود

می دانند خودشان آغازگر می شوند و نیازی به نظارت دقیق ندارند.<sup>1</sup>  
بنابر تحقیقات انجام شده قدرت مهارت و صلاحیت بیشترین استعداد را برای بهبود عملکرد شغلی، کسب و هضایت شغلی و کاهش ریزش نیروی انسانی دارند. آموزش و رسمی، کارآموزی و خودسازی در شکل هم قدرت خبرگی مدیر نقش دارند و در همین حال شکل هم و گسترش هم پیمانهای استراتژیک نیز می تواند قدرت صلاحیت فرد را تقویت نماید<sup>2</sup>

**قدرت‌سازي: از مشارکت در قدرت تا تفویض قدرت**

یکی از روندهای بسیار شگفتی که در سازمانهای اسروزی در حال شکل‌گیری است، قدرت‌سازي یا مشارکت در قدرت است. برجسبهای سنتی این روند، مدیریت مشارکتی، تصمیم‌گیری مشارکتی و تفویض است. هر نامی که بر این روند گذاشته شود در ماهیت فرایند آن تفاوتی ایجاد نمی‌کند. ماهیت این روند عدم تمرکز در قدرت است. قدرت که یک روز، صرفاً در دستان مدیران بود اکنون به دست غیر مدیران افتاده است. هدف غالب این جابجایی در قدرت، افزایش بهره‌وری و قدرت و رقابت در سازمانهای پاراندمان کم می‌باشد هر گامی که در این راه برداشته می‌شود تکامل و قدرت کارکنانی را که در گذشته هیچ پانندک قدرت مرئی داشته‌اند افزایش می‌دهد<sup>3</sup>

در آغاز این روند مدیر اقتداری عمل می‌کند و بر اوضاع تسلط دارد، این مرحله، مرحله سلطه نام دارد. ولی بعدها وقتی مدیر می‌خواهد تصمیمی بگیرد از کارکنان نظر مشورتی دریافت می‌دارد، این مرحله را مشورت می‌گویند. با رشد کارکنان، هم از بعد کاری و هم از جنبه روانی، مدیر و کارکنان به طور مشترک تصمیم‌گیری می‌نمایند که مرحله مشارکت نامیده می‌شود و هنگامی که کارکنان از رشد کافی برخوردار شدند مدیر بخشی از اختیارات خود را به

1- Robert Kretner and Angelo Kinichl, OP. Cit., P. 366.  
2- Timothy R. Hinkin and Chester A. Schriesheim, "Relationships between Subordinate perceptions and Supervisor Influence Tactics and Attributed Bases of Supervisory Power," Human Relations, March 1990, PP. 221-37.  
3- Laurie Baum, "Delegating Your Way to Job Survival", Business Week, November 2, 1987, P. 206.

119

119

آنان تفویض می‌نمایند. سبک تفویضی هم‌واره برای کاهش بار مدیران پر مشغله و در همین حال افزایش توان تصمیم‌گیری کارکنان توصیه شده است.<sup>1</sup>

بکارگیری مؤثر قدرت، چالشی دشوار برای مدیران، کارکنان و سازمانها است. مقصود از استفاده اثربخش از قدرت، تحت تأثیر قرار دادن دیگران به گونه‌ای است که، با نیازهای سازمان و کارکنان سازگاری داشته باشد. اگر استفاده از قدرت با دقت صورت نیلبره افراد قدرتمند ممکن است افراد ضعیف را مورد سوء استفاده قرار دهند و منافع فردیشان را با منافع مشروع سازمان هم می‌بگیرند. مدیران و کارکنان اثر بخش اغلب از پنج ویژگی برخوردار هستند:<sup>2</sup>

1- منابع ساختاری، وضعیتی و روابط متقابل شخصی قدرت و مؤثرترین روشهای تحت تأثیر قرار دادن دیگران را با استفاده از منابع گوناگون قدرت می‌شناسند. برای مثال افراد حرفه‌ای مانند دانشمندان تحقیق و توسعه، مهندسان، وکیلان و استادان بیشتر از مهارت خبرگی تأثیر می‌پذیرند تا سایر منابع قدرت در روابط متقابل شخصی. مدیران و کارکنان مؤثر بیشتر اوقات مسائل وضعیتی و ساختاری موجود در یک رابطه مبتنی بر قدرت را تشخیص داده و رفتار خود را برای سازگاری با وضعیت و اتمس اصلاح می‌کنند و در نتیجه برای ایجاد و استفاده گسترده از منابع گوناگون قدرت و استراتژیهای نفوذ از خود تمایل نشان می‌دهند.

2- مدیران و کارکنان مؤثر ماهیت فرایند تبادل (بده و بستان) که زیربنای بسیاری از تلاشهای موفق نفوذ است را می‌شناسند آنان تشخیص می‌دهند که در طی زمان اگر تبادل در طرف متصفانه و تقریباً معادل هم نباشد، احساسات ناگواری شکل می‌گیرد و به دنبال آن تحت تأثیر قرار دادن دیگران نیز کاهش خواهد یافت.

3- مدیران و کارکنان مؤثر می‌دانند که باید رفتار مشروع در کسب و بکارگیری قدرت را از

1- Carrie R. Leana, "Power Relinquishment Versus Power Sharing: Theoretical Clarification and Empirical Comparison of Delegation and Participation," Journal of Applied psychology, May 1987, PP. 228-33.  
2- بخشی از ویژگیهای اثربخشی مدیریتی منسب بر مبع و بر است:  
J. P. Kotter, "Power Dependence, and Effective Management", Harvard Business Review, April 1977, PP. 125-136.

120

120

داده شوند انتخاب شود.

۵- استراتژیهای نفوذ را باید با حساسیت و انعطاف و همچنین بکارگیری سطح مناسب ارتباطات به اجرا درآورد.

### رفتار سیاسی در سازمان

بیشتر دانشجویان علم رفتار سازمانی بحث و بررسی پیرامون رفتار سیاسی در سازمان را آموزش فریبکاری و دیسپه بازی به شمار می آورند. گمان می رود پارمنی این عنوان به دلیل عملکرد سیاستمدارانی است که برای دست یابی به امهال خود از مردمان نودهانی ساخته و با پای گلناشتن بر دوش آنان زمینه های نگرش بدبینانه نسبت به سیاست را در میان مردم پدید آورده اند. به هر حال همان گونه که ملاحظه خواهیم کرد رفتارهای سیاسی در سازمان شامل دادوستدهای نامشروع است ولی محدود به آن نیست. امروزه رفتارهای سیاسی در سازمان واقعیتی انکار ناپذیر و از هر زمان دیگری آشکارتر است. یکی از مدیران رفتار سیاسی در سازمان را بدین گونه بیان می دارد:

بیشتر آدمها دوست دارند که سازمان ساختاری منطقی داشته باشد و تقسیم کار منطقی در آن صورت پذیرفته باشد و ارتباطات براساس سلسله مراتب روشن جریان داشته باشد و اختیارات هر فرد سازمانی به منظور دستیابی به هدفهای سازمانی خوب تعریف شده باشد ولی سازمانها از افرادی با برنامه های شخصی تشکیل شده اند که گویی برای کسب قدرت و نفوذ در دیگران تدبیر می شوند. این دستور کار یا بازی، دنیای سیاست سازمانی نام دارد. در دنیای سیاست از ساختار منطقی پرهیز می شود، از سلسله مراتب ارتباطات سوء استفاده می شود، اختیارات قانونی نادیده گرفته می شود. قوانین دنیای سیاست هرگز نوشته نمی شود و به قدرت موهبه بحث قرار می گیرد.

برای بعضی از آدمها، سیاسی کاری طبیعت و ماهیت دوم به شمار می آید. آنان به طور فزاینده ای قوانین ناگفته بازی سیاسی را می دانند. دیگران باید بازی سیاسی را فراگیرند. مدیرانی که رفتارهای سیاسی در سازمانهایشان را نمی شناسند نه تنها در گرفتن ارتقاء و استفاده از

شیوه های نفوذ و پشرفت و سیاست در سازمان ۱۷

رفتارهای نامشروع کمیز داد زیرا استفاده نادرست با عدم شناخت منبع قدرت ممکن است اثر بخشی را از میان ببرد. برای مثال افرادی که در زمینه ای دانش کافی ندارند و اظهار نظر می کنند قدرت مهارت (خبرگری) را به تدریج کاهش می دهند. افرادی که رفتارشان موجب عدم اعتماد دیگران می شود اندک اندک قدرت صلاحیت را از دست می دهند.

۳- مدیران و کارکنان مؤثر به دنبال پستها و موقعیتهایی هستند که امکان ایجاد و استفاده از قدرت را فراهم سازد. به بیان دیگر مشاغل را انتخاب می کنند که در مسیر اصلی موضوعات حیاتی و مورد حلاقه سازمان باشد. این مشاغل فرصتهایی را فراهم می آورند که بتوان رفتار دیگران را تحت تأثیر قرار داد. عملکرد مؤثر در این موقعیتهای موجب قدرتمند شدن این افراد می گردد.

۵- سرانجام، مدیران اثر بخش از قدرت خود با کمال بلوغ و خودکنترلی استفاده می کنند. آنان نیک می دانند که احساساتشان بر زندگی و رفتار دیگران اثر دارد و در همان حال ضرورتاً در استفاده از قدرت، تردید و هراسی به خود راه نمی دهند و تشخیص می دهند که تأثیر بر رفتار کارکنان بخشی از لوازم مشروع ایفای نقش مدیریتی است. به هر حال آنان قدرت را با مراقبت تمام به کار می گیرند به گونه ای که در همین منصفانه بودن با هدفها و نیازهای سازمان نیز سازگار باشد.

با توجه به ویژگیهای مزبور و تحقیقات انجام شده پیشنهادهای عملی زیر برای نفوذ در سازمان ارائه می شود:

- ۱- با افزایش دانش و خبرگی خود، می توان به عنوان فردی کاردان و صاحب نظر تخصص یافت.
- ۲- باید در هر یک از روابط کاری حیاتی با توجه به نیازهای کاری وقت کافی در نظر گرفت نه آنکه وقت خود را در هر زمینه مبتنی بر عادت یا ترجیح فردی صرف کرد.
- ۳- با تشکیل شبکه ای از افراد می توان به هنگام نیاز از آنان کمک گرفت.
- ۴- برای کسب هدف ترکیب درستی از استراتژیهای نفوذ و کسانی که باید تحت تأثیر قرار

1- B. Keys, and T. Case, "How to Become an Influential Manager", Academy of Management Executive, 1990, 4(4), P. 43.

۲- اعمال قدرت در سازمان یکی از جنبه‌های لطمی اعمال قدرت و از نمودهای آن در سیستم بزرگتر یعنی اجتماع است.  
رفتار سیاسی مانند سایر جنبه‌های بومی سازمانی لراپند ساده‌ای نیست و از سازمانی به سازمان دیگر و حتی از واحدی به واحد دیگر تفاوت می‌کند. با استفاده از ادبیات رفتار سیاسی به تازگی تعریف جامعی از رفتار سیاسی ارائه شده است.

### تعریف و حوزه رفتارهای سیاسی در سازمان

رفتارهای سیاسی در سازمان شامل اعمال آگاهانه‌ای است که به جهت نفوذ افراد یا گروه‌ها برای دستیابی یا حفاظت از منافع خود به هنگام وجود راه‌حلهای متضاد صورت می‌گیرد.<sup>۱</sup> در این تعریف تأکید بر منافع خود، رفتار سیاسی را از نفوذ اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. مدیران همواره در چالش برای کسب تعادل عملی میان منافع فردی کارکنان و منافع سازمان هستند. ناگفته نماند که گاهی تعقیب منافع فردی ممکن است در خدمت منافع سازمان باشد. هنگامی که پیگیری منافع فردی موجب فرسایش یا شکست منافع سازمانی شود رفتار سیاسی به صورت نیرویی بازدارنده در می‌آید. برای مثال اخیراً پژوهشگران از تاکتیک سیاسی پالایش و تحریر اطلاعاتی که باید به رئیس برسد خبر می‌دهند که این عمل خود خدش، کارمندی را که مؤلف به دادن اطلاعات بوده در بهترین وضعیت ممکن قرار داده بود.<sup>۲</sup>

### عوامل مؤثر در شکل‌گیری رفتار سیاسی

همه گروه‌ها با سازمانها به یک اندازه سیاسی رفتار نمی‌کنند. برای مثال در برخی از

1- Robert W. Allen, Dan L. Madison, Lyman W. Porter, Patricia A. Renwick, and Brocston T. Mayes, "Organizational Politics: Tactics and Characteristics of Its Actors," *California Management Review*, Fall 1979, P. 77.  
2- See Patricia M. Fandt and Gerald R. Ferris, "The Management of Information and Impressions: When Employees Behave Opportunistically," *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, February 1990, PP. 140-58.

۱۲۴

۱۲۴

شروع‌های نفوذ و پتنت و سیاست، در سازمان ۱۹  
امتیازات زمان‌مند خواهند بود بلکه در انجام کار نیز مشکل خواهند داشت.<sup>۱</sup>  
این دنیای مهم و شگفت‌انگیز را با شناخت مسائل زیر می‌توان کاربرد و به تابه‌جی سودمند دست یافت:

۱- تعریف رفتار سیاسی در سازمان، ۲- عوامل مؤثر در شکل‌گیری رفتار سیاسی، ۳- تعیین سطوح عمل سیاسی، ۴- بحث پیرامون تاکتیک‌های سیاسی خاص، ۵- بررسی پژوهشهای انجام شده در این زمینه و کاربردهای عملی آنها.

علم سیاست و رفتار سیاسی با قدرت، ارتباط تنگاتنگی دارد.<sup>۲</sup> اساساً رفتار سیاسی بر استفاده از قدرت برای الگولاری بر تصمیم‌گیری در سازمان با رفتار افراد سازمان با هدف شخصی تمرکز دارد.<sup>۳</sup> یکی از پژوهشگران<sup>۴</sup> کوشیده است با نشان دادن برخی از واقعیت‌های جدی رفتار سیاسی بر پاره‌ای از آرزوهای آدمی که از آن جمله است داشتن سازمانهای آینده‌گرا که ساختار منطقی داشته و انسانی باشند خط پلکان بکشند. وی چهار اصل درباره قدرت در سازمان ارائه می‌دهد که به شناخت واقعیت‌های سیاسی در سازمان کمک می‌کنند:

۱- سازمان ترکیبی از اتلانهاست که برای دستیابی به منافع، انرژی و نفوذ با یکدیگر در رقابتند.

۲- اتلانهای گوناگون در جستجوی حفاظت از منافع و موقعیت‌های نفوذ خود از طریق متادله سازی فشارهای محیطی و آثار آنهاست.

۳- توزیع نابرابر قدرت خود آثار غیر انسانی به همراه دارد.

1- Roberta Bhas'n, "On Playing Corporate Politics," *Pulp & Paper*, October 1985, P. 175.  
2- Andrew J. Dubrin, R. Duane Ireland, and J. Clifton Williams, *Management and Organization*, Cincinnati, Ohio: South-Western Publishing Co, 1989, P. 242.  
3- Jeffrey Pfeffer, *Power in Organizations*, Marshfield, Mass.: Pitman Publishing, 1981, P. 4.  
4- Jeffrey Pfeffer, *Organizational Design*, Arlington Heights, IU.: AHM Publishing, 1978, P. 8.

۱۲۳

۱۲۴

سازمانها، رفتارهای سیاسی آشکار و وحشتناک است در حالی که در برخی از سازمانهای دیگر رفتار سیاسی نقش کمی در نتایج عملکرد آنها دارد. مخالفت و مشامدات اخیر عواملی را که مشوق رفتار سیاسی هستند شناسایی کرده است. برخی از این عوامل ویژگیهای فردی هستند و برخی دیگر نتیجه فرهنگ سازمانی یا محیط داخلی سازمانها و گروه‌ها است.

### عوامل فردی

در سطح فردی، پژوهشگران صفات مشخصه، نیازها و عواملی را شناسایی کرده‌اند که بر رفتار سیاسی آنها اثر دارند. از نظر صفات مشخصه، کارکنانی که خود نظارتی زیادی داشته، مرکز کنترل رفتارهایش را درونی دانسته و نیاز شدیدی برای کسب قدرت دارند با احتمال بیشتری دست به رفتارهای سیاسی می‌زنند. فردی که خود نظارتی زیاد دارد نسبت به محرکهای اجتماعی حساسیت بیشتری از خود نشان می‌دهد، سازگاری اجتماعی بالایی از خود به نمایش می‌گذارد و در رفتار سیاسی نسبت به کسی که خود نظارتی کمتر دارد مهارت بسیار زیادتری دارد. افرادی که خود را مسؤول رفتارهایشان می‌دانند از آنجایی که بر این باورند که می‌توانند محیطشان را نیز کنترل نمایند بیشتر در معرض وسوسه نقش فعال به خود گرفتن و شرایط محیطی را به نفع خود جهت دادن قرار دارند. در جای شگفتی ندارد که افراد ریاست طلب و نشئه قدرت، راحت‌تر دست به سیاسی کاری زده و ابزارهای بیشتری را برای کسب منافع فردی به کار برند.

گذشته از موارد فوق میزان سرمایه گذاری فرد در یک سازمان، و ادراک وی از سازمانهای دیگری که می‌تواند خود را به آن سازمانها منتقل نماید و انتشارش از موفقیت در سازمان فعلی

- 1- B. T. Mayes and R. W. Allen, "Toward a Definition of Organizational Politics," *Academy of Management Review*, October 1977, PP. 672-78. See also, G. Biherman, "Personality and Characteristic work Attitudes of Persons With High, Moderate, and Low Political Tendencies," *Psychological Reports*, October 1985, PP. 1365-19.
- 2- D. L. Madison, R. W. Allen, L. W. Porter, P. A. Renwick, and B. T. Mayes, "Organizational Politics: An Exploration of Manager's Perceptions," *Human Relations*, February 1980, PP. 79-100.

بر میزانی که او به دنبال ابزارهای غیر مشروع سیاسی کاری می‌رود اثر می‌گذارد. هر قدر فردی سرمایه گذاری بیشتری از نظر زمان و کسب مهارت در یک سازمان کرده باشد احتمال کمتری دارد که دست به رفتارهای سیاسی بزند زیرا اگر اخراج بشود بیشتر متضرر می‌شود. هر قدر فردی جایگزینهای شغلی بیشتری داشته باشد - به دلیل بازار کار مطلوب یا داشتن دبیش یا مهارتهای کمیناب، یا شهرت زیاد یا ارتباط با افراد با نفوذ خارج از سازمان - احتمال بیشتری دارد که مخاطره سیاسی کاریهای غیر مشروع را بپذیرد. سرانجام اگر فردی انتظار موفقیت کسی در استفاده از ابزارهای غیر مشروع داشته باشد احتمال اینکه دست به رفتار سیاسی بزند صفر است. انتظار موفقیت در به کارگیری ابزارهای غیر مشروع به احتمال زیاد صورت - فعالیت افراد با تجربه و قدرتمند است که با مهارت کامل به سیاسی کاری می‌بادند می‌ورند و کارکنان کم تجربه و ساده لوحی. قضاوت درستی درباره احتمال موفقیت خود ندارند بر گمان تلاش می‌کنند تا آنچه را که دارند به خیال آنچه می‌توانند داشته باشند از دست ندهند.

### عوامل سازمانی

فعالیت سیاسی بیشتر حاصل ویژگیهای سازمانی است تا تفاوتهای فردی. ریسر بیشتر سازمانها نیروی انسانی بسیاری با ویژگیهای شخصی گوناگون دارند یا این هم نمود رفتار سیاسی در هر سازمانی تفاوت چشمگیری نسبت به سازمان دیگر دارد.

در همین حال که نمی‌توان نقش تفاوتهای شخصی را در بروز رفتارهای سیاسی نادیده گرفت ولی شواهد حکایت از آن دارند که رفتارهای سیاسی را وضعیتها و فرهنگهای محیطی دامن می‌زند به ویژه هنگامی که منابع سازمانی رو به کاهش می‌گذارد یا هنگامی که انگوی موجود منابع دستخوش تغییر و تحول می‌گردد. گذشته از این، فرهنگهایی که در آنها اعتماد کم است، ابهام در نقش وجود دارد یا سیستم ارزشیایی همکاره در آنها نامشخص است و

- 1- D. Farrell and J. C. Peterren, "Patterns of Political Behavior in Organizations," *Academy of Management Review*, July 1982, P. 405.
- 2- C. Hardy, "The Contribution of Political Science to Organizational Behavior," in J. W. Lorsch (ed.), *Handbook of Organizational Behavior*, Englewood, Cliffs, N. J.: Prentice-Hall, 1987, P. 103.

شیره‌های خرد و پیشران و سیاست در سازمان ۱۴  
تصمیم‌گیری سستی بر رأی مردم است فرصت‌هایی را برای پرورش و رفتار سیاسی فراهم می‌آورد.

سه سطح مختلف عمل سیاسی عبارتند از:

- ۱- سطح فردی: این سطح پیگیری شخصی منافع فردی است که خود ویژگی برجسته این سطح از عمل سیاسی می‌باشد.
- ۲- سطح اتلافی: سطح اتلافی تشریک ماسه در پیگیری منافع گروهی در موضوعهای ویژه را شامل می‌شود.
- ۳- سطح شبکه‌ای: تشریک ماسه در پیگیری منافع همگانی را سطح شبکه‌ای گویند.

### عدم اطمینان و رفتار سیاسی

مانورهای سیاسی به طور عمده در اثر عدم اطمینان شکل می‌گیرد. منابع معمول عدم اطمینان در سازمان عبارتند از:

- ۱- هدایای نامشخص: هر چه هدایا مبهم و پیچیده‌تر باشد مسائل سیاسی آن بیشتر خواهد بود.
- ۲- ابهام در استانداردهای عملکرد: لازمه عملکرد عالی کارکنان روشن بودن استانداردهای عملکرد است.
- ۳- نامشخص بودن فرایندهای تصمیم‌گیری: تصمیم‌های مبهم یا تصمیم‌هایی که توانایی همگانی را به همراه ندارند و یا تصمیم‌های بلند مدت و نامطمئن استراتژیک به رفتارهای سیاسی بیشتری منجر می‌گردد تا تصمیم‌های تکراری و جاری.
- ۴- رقابت فردی یا گروهی شدید: در ارتباطات متقابل شخصی یا گروهی، همکاری بر رقابت مزیت دارد زیرا رقابت موجب سیاسی کاری می‌گردد.

1- F. M. Fandi and G. R. Ferris, "The Management of Information and Impressions: When Employees Behave Opportunistically," *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, February 1990, pp. 140-58.

۲- نخستین چهار منشاء عدم اطمینان در سازمان از منبع زیر گرفته شده است.  
Don R. Beeman and Thomas W. Sharkey, "The Use and Abuse of Corporate

۵- منابع کمیاب و حیاتی: میان میزان رفتار سیاسی و دستیابی به منابع حیاتی و کمیاب ارتباط مستقیم وجود دارد. رفتار سیاسی همچنین به هنگام توزیع منابع جدیدی که تقاضای خاصی از پیش برای آن نبوده است تشویق می‌گردد.

۶- تکنولوژی و محیط بیرونی: به طور کلی هر چه تکنولوژی داخلی سازمان پیچیده‌تر باشد مسائل سیاسی درگیر آن بیشتر خواهد بود. به همین ترتیب هر چه محیط بیرونی سازمان پویاتر باشد رفتارهای سیاسی بیشتر دامن زده می‌شود.

۷- تغییر و تحول: تجدید ساختار سازمانی یا برنامه بهبود سازمانی یا حتی تغییر برنامه‌ریزی شده، تحمیلی در اثر فشارهای خارجی مانورهای سیاسی را شدت خواهد بخشید. یکی از صاحب‌نظران بهبود سازمانی یادآور می‌شود که هر چه راکه بکوشیم تغییر دهیم خرده سیستم سیاسی لغال می‌شود. منافع افراد تقریباً همواره در خطر است بنابراین با توزیع قدرت مخالفت می‌ورزند.

بدین ترتیب انتظار می‌رود یک نماینده فروش که تلاش می‌کند به میزان تعیین شده کالا را به فروش برساند از یک کارآموز مدیریت که بر روی پروژه‌های متعدد کار می‌کند کمتر سیاسی باشد. در حالی که برخی از نوآموزان مدیریت موفقیت در مسیر ترقی خود را با سخت‌کوشی، شایستگی و توکل بدست می‌آورند برخی دیگر چنین نمی‌کنند. این افراد تلاش می‌کنند جنبه رقابتی خود را از طریق ترکیبی از تاکتیک‌های سیاسی بدست آورند. در هر حال از آنجا که عملکرد نماینده فروش بر حسب میزان فروش تعیین می‌شود نه دوستی با رئیس یا کسب اعتبار از کار دیگران، بنابراین این کارآموز مدیریت از نماینده فروش سیاسی تر است زیرا عدم اطمینان بیشتری درباره انتظارات مدیریت وجود دارد. مطالعات حکایت از آن دارد که کارکنان در آغاز کارشان به دلیل آنکه با عدم اطمینان بیشتری مواجه هستند سیاسی‌تر از

Politics, *Business Horizons*, March-April 1987, pp. 26-30.

1- Anthony Reia, "Power, Politics, and the Human Resource Professional," *Human Resource Planning*, no. 4, 1985, p. 203.

2- Andrew J. DuBrin, "Career Maturity, Organizational Rank, and Political Behavior: A Correlational Analysis of Organizational Politics and Career Experience," *Psychological Reports*, October 1988, p. 535.

۱۲۸

۱۲۵

۱۲۷

کارکنان با سابقه رفتار می‌کنند<sup>۱</sup>

سه سطح عمل سیاسی

گرچه بیشتر مانورهای سیاسی در سطح فردی رخ می‌دهد ولی این مانورها می‌توانند در سطح گروهی یا اقدام جمعی نیز باشند. در سطح ویژگیهای برجسته خاص خود را دارند. در سطح فردی، آدمها به دنبال منافع فردی آن هستند ولی به هر حال ایجاد سیاسی انتلافها و شبکه‌ها به روشنی عمل سیاسی سطح فردی است. آدمهای را که منافع مشترک دارند در صورت سازگاری با تعریف زیر می‌توان یک انتلاف سیاسی بشمار آورد در قالب سازمان، یک انتلاف، یک گروه غیر رسمی است که اهداف و منافع آنها در موضوع (issue) هم وجود داشته باشد، انتلافها می‌توانند با خدمت به گروه غیر رسمی تقارن داشته یا نداشته باشند. هنگامی که موضوع مورد نظر حل شده انتلاف از هم می‌پاشد.

صاحب نظران متذکر می‌شوند که انتلافهای سیاسی (مرزهای ناممیزه دارند بدین معنی که در عضویت سیال هستند، از نظر ساختار منطقی بوده و دوره انتلافشان نیز سوختی است.<sup>۲</sup> انتلافها یک نیروی سیاسی بالقوه در سازمان بشمار می‌آیند.

سطح سوم عمل سیاسی سطح شبکه‌هاست. هر خلاف انتلافها که بر محور مسائل خاص دور می‌زند شبکه‌ها، اجتماعات غیر منجمد افرادی است که برای منافع کلی خود به دنبال حمایت اجتماعی می‌باشند. از نظر سیاسی، شبکه‌ها مردم‌گرا هستند در حالی که انتلافها موضوع‌گرا هستند شبکه‌ها دستور کار گسترده و بلند مدت تری نسبت به انتلافها دارند.

۱- این سه سطح عمل سیاسی از منبع زیر اخذ شده است.

Anthony T. Cobb, "Political Diagnosis: Applications in Organizational Development," *Academy of Management Review*, July 1982, pp. 482-95.

۲- دیدگاه نظری و تاریخی مالی از انتلافها را می‌توان در منبع زیر یافت:

William B. Stevenson, Jose L. Pearce, and Lyman W. Porter, "The Concept of 'Coalition' in Organization Theory and Research," *Academy of Management Review*, April 1985, pp. 256-68.

تاکتیکهای سیاسی

هر کسی که در سازمانی کار کرده باشد دانش دست اولی از سیاسی کاری خشن دارد. برای مثال دیگری را به خاطر اشتباه خود سرزنش کردن یک اقدام سیاسی آشکار است ولی سایر تاکتیکهای سیاسی ماهرانه تر هستند. پژوهشگران طیفی از رفتار سیاسی را شناسایی کرده‌اند. در یک مطالعه برجسته، که شامل مصاحبه‌های عمیق با ۸۷ مدیر از ۳۰ شرکت الکترونیکی در کالیفرنیا می‌باشد، هشت تاکتیک سیاسی شناسایی شده است. در این نمونه مدیران سطوح عالی، میانی و عملیاتی به تعداد مساوی شرکت داشتند. بنا به گزارش این پژوهشگران از پاسخ دهندگان خواسته شده بود تاکتیکهای سیاسی سازمانی و ویژگیهای شخصی بازیگران سیاسی را بر بنیاد تجربیات اندوخته خود در تمام سازمانهای که کار کرده بودند تشریح نمایند.

هشت تاکتیک سیاسی که حاصل این پیمایش بود به ترتیب بسامدهایشان در زیر فهرست شده است:

- ۱- سرزنش یا حمله به دیگران
- ۲- استفاده از اطلاعات به عنوان ابزار سیاسی
- ۳- ایجاد تصویر مطلوبی از خود
- ۴- ایجاد پایگاه حمایتی برای خود
- ۵- ستایش دیگران (مورد لطف و عنایت قرار گرفتن)
- ۶- انتلافهای قدرت با هم پیمانهای قوی برقرار کردن
- ۷- معاشرت با افراد بانفوذ (خود را با افراد بانفوذ مرتبط جلوه دادن)
- ۸- ایجاد الزامهای اخلاقی (مماثلت به مثل).

حمله به یا سرزنش دینوران: برای اجتناب یا به حداقل رساندن سهم خود در یک شکست به کار می‌رود. هنگامی که دیگران سبب بالا قرار گیرند رفتاری انفعالی محسوب می‌شود ولی

1- Allen, Madison, Porter, Renwick, and Mayes, "Organizational Politics: Tactics and Characteristics of Its Actors," P. 77.

هنگامی که هدف کاهش رقابت برای منابع محدود باشد رفتار فعال به شمار می‌آید.

استفاده از اطلاعات به عنوان یک ابزار سیاسی: نگاهداشتن یا تحریف حیدی اطلاعات را گویند و از آن جمله است یک وضعیت نامطلوب را از طریق همپارتن اطلاعاتی مانولها پنهان کردن.

ایجاد تصویری مغلوب از خود: نوع لباس و نوع آرایش خود را مطابق ذوق و سلیقه دیگران انتخاب کردن  
سازمانی را رعایت کرده، توجه دیگران را به مولفیتها و نفوذ خود جلب کردن و از مولفیتهای دیگران کسب اعتبار کردن.

ایجاد پایگاه حمایتی (مردمی): حمایت قلبی برای یک تصمیم به دست آوردن، متعهد ساختن دیگران به یک تصمیم از طریق مشارکت دادن آنان در تصمیم‌گیری.

ستایش دیگران (مورد توجه و نقد قرار دادن): به انجام کاری پرداختن برای آنکه افراد بانفوذ خوششان بیاید (چاپلوسی کردن).

اتلاف قدرت با هم پیمانهای لوی کردن: تشکیل تیم دادن با افراد لوی که می‌توانند کارها را به نتیجه برسانند.

معاشرت با افراد با نفوذ (خود را به افراد با نفوذ مرتبط جلوه دادن): ایجاد یک شبکه حسابش در داخل و خارج سازمان.

ایجاد الزامهای اخلاقی (مقابله به مثل): دیگران را از نظر اخلاقی بدمکار کردن (من لطیف در حق تو کردم بنابراین شما نیز باید لطیف در حق من بکنی).

۱۳۱

پژوهشگران تاکتیکیهای واکنشی را از تاکتیکیهای فعالانه متمایز ساختند. برخی از تاکتیکیها مانند دیگران را سیر بلا قرار دادن و واکنشی هستند زیرا مقصود از این تاکتیک دفاع از نفع شخصی است. در حالی که تاکتیکیهای مانند ایجاد پایگاه، حمایت، فعال محسوب می‌شود زیرا شخص با استفاده از این تاکتیک در جستجوی ارتقاء منابع فردی است.

### شواهد تحقیقی بر رفتارهای سیاسی در سازمان

شواهد تحلیلی در ارتباط با رفتارهای سیاسی در سازمان به تدریج زیاد می‌شود. در اینجا به ذکر چند نمونه خواهیم پرداخت که روشن‌گر تواند بود. دو نمونه بر مبنای پرسشنامه است و یکی مبتنی بر مشاهده مستقیم مدیران در صحنه عمل. نتایج پژوهشها حکایت از آن دارد که:

- ۱- شصت درصد مدیران رفتارهای سیاسی را در سازمان رخدادی مکرر گزارش کرده‌اند.
  - ۲- هر چه سازمان بزرگتر باشد رفتار سیاسی در آن بیشتر و مشهودتر خواهد بود.
  - ۳- نقشها و مدل‌های مبهم و افزایش تعارض میان افراد با افزایش لمالیهای سیاسی همراه است.
  - ۴- کارکنان واحد بازاریابی و اعضای هیأت مدیره‌ها به عنوان سیاسی‌ترین افراد درجه‌بندی شده‌اند در حالی که کارکنان تولیدی، حسابداری و مالی به عنوان افرادی که کمترین رفتار سیاسی را دارند شناخته می‌شوند.
  - ۵- تجدید ساختار و جابجایی نیروی انسانی لمالیهای سیاسی را دامن می‌زنند.
- در یک مطالعه دیگر، میسند و سی خلاصه گزارش که توسط نود نفر از مدیران میانی صنایع گوناگون ارائه شده بود تحلیل به عمل آمد. گزارشها درباره چگونگی موضوع‌گیری مدیران یا مقاومت آنان در برابر تصمیمهای مدیران عالی بوده است. پژوهشگران به این نتیجه رسیدند که مدیران میانی که اغلب ائتلافی نیز تشکیل داده بودند در برابر اجرای

1. Dan L. Madison, Robert W. Allen, Lyman W. Porter, Patricia A. Renwick, and Bronston T. Mayes, "Organizational Politics: An Exploration of Managers' Perceptions," *Human Relations*, February 1980, pp. 79-100.

۱۳۲

۱۳۲

۱۳۱



برنامه‌های استراتژیک که با منابعشان ناسازگار است مانعی اساسی شناخته شده‌اند.

پژوهش مشاهده‌ای جدیدتری که از ۲۲۸ مدیر از سازمانهای گوناگون صورت پذیرفت رابطه فوق‌العاده‌ای میان زمان صرف شده در شبکه سیاسی و موفقیت در مسیر ترقی و ارتقای مدیریت یافته است. تیم پژوهشی دانشگاه نبراسکا زیر نظر فرد لوتانز شبکه‌ای حمل‌کرده را اجتنامی شدن، شامل با افراد خارج از سازمان و رفتارهای سیاسی تعریف کرده است و موفقیت در مسیر ترقی را نیز با سرعت فرد در طی ترمه‌ها در مدیریت معین در رابطه می‌داند. اثر بخشی مدیریت بر حسب عملکرد واحد و تمهد و ره‌ایت خاطر کارکنان ارزیابی شده است. تنها ده صد مدیران هم موافق و هم اثر بخشی بودند و در این میان نود درصد دیگر کسانی که در مسیر ترقی موفقیت کسب کرده بودند بیشترین وقت خود را صرف فعالیت در شبکه سیاسی کرده بودند. این مطالعه لوتانز را واداشت تا این سؤال را سرا روی خود و دیگران قرار دهد که: «آیا این یافته تحلیلی تشریح کننده برخی از مسائل عملکرد که سازمانهای امروزی آمریکایی با آن روبرو هستند می‌باشد؟ آیا مدیران موافق که از رفتار سیاسی خوب می‌دانند چه بکنند و به سرعت به پستهای حساس ارتقا می‌یابند مدیران اثر بخش را تشکیل نمی‌دهند که کارکنان متعهد و ره‌ایت‌مند داشته و عملکرد کمی و کیفی خوب در واحدهای خود ارائه دهند؟»

آنگاه لوتانز تلاش هماهنگی را برای پرورش مدیران متعادلی که هم موافق و هم اثر بخشی باشند طلب می‌کند. یک برخورد احتمالی آموزش مدیریت راه پیشرفت و مهارت‌های شبکه‌ای به مدیران مؤثر می‌تواند باشد.

۱- برای جزئیات بیشتر به منبع زیر مراجعه کنید:

William D. Guth and Ian C. Macmillan, "Strategy Implementation versus Middle Management Self-Interest," *Strategic Management Journal*, July-August 1986, pp. 313-27.

2- Fred Luthans, "Successful vs. Effective Real Managers," *Academy of Management Executive*, May 1988, P. 127.

### مدیریت رفتارهای سیاسی در سازمان

رفتارهای سیاسی در سازمان را نمی‌توان از میان برد. ما چیزی که انتظار داشته باشیم کسی دست به این گونه رفتارها نزند با این نگرش نشانه‌ای از ساده لوحی خود را به معرض نمایش گذاشته است. ولی مانورهای سیاسی را می‌توان و باید کنترل کرد تا در محدوده مشخصی و سازنده‌ای قرار گیرد. آبراهام سلزبیک استاد دانشگاه هاروارد چنین بیان می‌دارد:

«آدمها می‌توانند توجه‌شان را به معنای معینی از چهارم متراکز نمایند تا به این هر چه بیشتر بر رفتارهای سیاسی متمرکز شوند انرژی احساسی و فکری کمتری از آنان بهر جای می‌ماند تا به مسائل واقعی کار بپردازد.»

شاید به همین دلیل بود که تنها ده درصد از نمونه‌ای که لوتانز مورد مطالعه قرار داده بود توانستند به سرعت ارتقا یابند در حالی که کار خوب هم انجام می‌دادند. مدیران موافق ولی نامؤثر ظاهراً انرژی احساسی و فکری زیادی صرف سیاسی کاری می‌کردند. تاثیر این پژوهشگران برآیند تا حد متوسط رفتار سیاسی مورد نیاز را معین نمایند.

گفته می‌شود که درجه سیاسی بودن هر فرد به ارزشهای فردی، روش اندیشی و خلق و خوی او بستگی دارد. افرادی که شدیداً غیر سیاسی یا بسیار سیاسی هستند همگی زیان‌مند خواهند بود. اولی ممکن است به کندی ارتقاء یابد و احساس کند که کنار گذاشته شده است در حالی که می‌تواند در معرض خطر متهم شدن به خود خدمت و از دست دادن حیثیت و اعتبار خویش قرار گیرد. افرادی که در دو نهایت طیف سیاسی قرار می‌گیرند به عنوان افراد طیف در تلاش گروهی به شمار می‌آیند. به طور معمول میزان متوسطی از رفتارهای سیاسی حساب شده به عنوان ابزار ادامه حیات در سازمانهای پیچیده به شمار می‌آید.

با این چشم‌انداز گامهای عملی زیر توصیه شده است.

1- Abraham Zalcznik, "Real Work," *Harvard Business Review*, January-February 1989, P. 60.

الف - کاهش عدم اطمینان دو سیستم

۱- میناها و فرایندهای ارزیابی را روشن سازید

۲- در دادن پاداش به کسانی که عملکرد عالی یا ضعیف دارند تمایز قائل شوید

۳- اطمینان حاصل کنید که هر چه ممکن است پاداشها به طور مستقیم و بدون واسطه با عملکرد ارتباط داشته باشد

ب - کاهش رقابت

۱- تلاش کنید رقابت میان مدیران برای گرفتن منابع را به حداقل برسانید

۲- تلاش کنید هدفهای کوتاه مدت و بلند مدت تأمین منابع از خارج سازمان را جایگزین رقابت برای گرفتن منابع نمایید

ج - شکستن لیول سیاسی موجود

۱- در جایی که امپراطوریهای سیاسی بسیار منجمد وجود دارد یا برداشتن یا تقسیم خرده گروه‌های ناکارآمد آنها را در هم بشکنید

۲- اگر مدیر اجرایی هستید نسبت به مدیران که شیوه کارشان جلب حمایت‌های سیاسی برای خودشان است کاملاً حساس باشید ابتدا به این گونه افراد اخطار کنید که مانورهای سیاسی را متوقف سازند، اگر ادامه یافت از آن پست برکنارشان کنید و ترجیح آن است که آنان را از سازمان اخراج کنید

د - جلوگیری از شکل‌گیری لیول سیاسی آبی

مهمترین شاخص ارتقاء مدیران را نگرش غیر سیاسی‌ای که هدفهای سازمانی را بر کسب قدرت فردی اولویت دهد قرار دهید

اهمیت کاهش عدم اطمینان از طریق ارزیابی‌های عملکرد استاندارد شده و ارتباطهای روشن میان پاداش و عملکرد را مد نظر داشته باشید<sup>۱</sup> هدفهای قابل اندازه‌گیری اولین خط

دفاع مدیریت در برابر بروز رفتارهای سیاسی منفی در سازمان است مدیران عالی برای حل تضاد میان منافع فردی مدیران رده میانی و اجرای استراتژی، به ایجاد تمهید نسبت به برنامه‌های استراتژیک در میان آنان از طریق هدف‌گذاری استراتژیک مشارکتی نیازمند هستند

۱۳۵

۱- مدیریت رفتارهای سیاسی در سازمان در منابع زیر نیز مورد بحث قرار گرفته است:

Stephen L. Payne and Bernard F. Pettigall, "Coping with Organizational

## "فصل ششم"

## نازیسم

فعالیت‌های حزب نازی (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران آلمان) در ۱۹۱۹ آغاز شد. پیش از اینکه هیتلر به عضویت حزب نازی درآید، این حزب گروه کوچکی بیش نبود، اما پس از پیوستن هیتلر به آن طرف مدت کوتاهی به صورت نهضت توده‌ای وسیعی سراسر آلمان را گرفت. هیتلر در ۱۹۳۳ از رایشستاگ (پارلمان) ناسیونال آلمان را مطلق کرد و آنها را به دست آورد و بلافاصله پس از این کار رژیم دیکتاتوری تحت حاکمیت شخص خویش ایجاد کرد. «این رژیم تنها نمونه از یک رژیم نوین نوتسالیتر بود که از طریق رأی اکثریت و تأیید پارلمان ایجاد شد». نازیسم تأثیری شدید و مستقیم بر مردم آلمان و تأثیری غیر مستقیم اما فلج کننده بر اروپا و سایر کشورهای جهان بر جای گذاشت.

نازیسم به میزان زیادی زیر نفوذ تعلیمات نیچه، هگل و روزنبرگ قرار داشت. هگل معتقد به نظامی‌گرایی افراطی و ناسیونالیسم تنگ‌منظرانه بود و نیچه نیز با فلسفه هیچ‌گرایانه (نیهیلیستی) خود آرمانهای غربی را در مورد اخلاق و شرافت انسان رد می‌کرد. این فلسفه بوضوح به ترور و قتل بیگناهان، اردوگاه‌های کار اجباری، و اتاق‌های گاز منجر شد. نیهیلیسم جوهر پدیده نازیسم بود که در قتل سازمان یافته میلیون‌ها انسان و نابود کردن فرد به عنوان موجودی معتقد به اخلاق متجلی شد. هدف نازیسم «تبدیل انسان به غیر انسان و تنزل دادن انسان به موجود مورد نظر رهبران نازی» بود.

نازیها ریشه‌های نژادگرایی و یهودستیزی خود را در آلمانیسم آلفرد روزنبرگ یافتند. روزنبرگ معتقد بود که پشرفت فرهنگ‌های بزرگ و کهن در یونان و روم ناشی از ژرمنی بودن نژاد مردمان آن بوده است. او نظر او این فرهنگها بدان علت سقوط کردند که مردمانش با مردمی از نژادهای پست‌تر در آمیختند. شیفتگی روزنبرگ در برابر برتری و والایی نژاد ژرمن تا

بدانجا بود. ده می‌گذشت. ژرمنیسم باید همه چون یک آئین بجای مسیحیت را بپذیرد. یهودیها مسئول اصلی این انحطاط فرهنگی به شمار می‌آمدند زیرا آنها بودند که از طریق تولد، نژاد ناب و اصیل ژرمن را آبیخته کردند. هینلر نیز به اندیشه‌هایی نظیر «فضای لازم برای زندگی یک ملت» اعتقاد داشت هیچ ملتی نمی‌توانست بدون خاک حاصلخیز و دهقانان راضی قدرتمند باشد. ده‌فئانان راضی می‌توانستند از هر تحول اجتماعی - اقتصادی رادیکال جلوگیری کنند.

دوران حاکمیت نازیها بر آلمان تأثیر شدیدی بر حیات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و فرهنگی ملت آلمان داشت. نازیها بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن همه چیز را با مقررات حاکمیت خود هماهنگ کردند. مردم از حقوق و آزادیهای مدنی و سیاسی محروم شدند. تمام احزاب منحل گردیدند، روزنامه‌ها منحل یا سانسور شدند و یا خود را با عقاید نازیها هماهنگ ساختند. کتابها را به شدت تحت کنترل درآوردند. گوبلس می‌گفت: «انتشارات باید همگام با نژاد آلمان باشند که دولت بتواند آن را بنوازد». سینما و نشانی نیز سرزیرکشی مشابه داشتند و می‌بایست خود را با چارچوب حزب هماهنگ سازند. تمام اتحادیه‌های کارگری ممنوع شد و جبهه کار تحت نظارت دولت جای آنها را گرفت. مسیحیت و کلیسا به طور کامل از جانب نازیها طرد شدند، زیرا اینها تولد آبی حساب شده از جانب یهودیان برای تضعیف صفات مردانه و استواری نژاد ژرمن بودند. نازیها حتی از نهاد خانواده نیز گدشتند و به آن حمله کردند.

از نظایر نازیها و نژادشناسی و پرورش تربیت نوجوانان به منظور تبدیل آنها به نازیهای خوب بود. به این ترتیب مدرسه‌ها به دستگاههای تبلیغاتی بدل شد. مواد آموزشی تغییر پیدا کرد و مقالات نژادشناسی و ژنتیک در آن گنجانده شد. آن دسته از کتابها که خواندنشان برای نازیهای خوب مناسب نبود در ملاء عام سوزانده شدند و نویسندگان لیبرال ممنوع گردیدند و یا در لیست سیاه قرار گرفتند. چنین بود که کنترل کامل بر خواندن، نوشتن و

اندیشیدن برقرار گشت.

در عرصه اقتصاد مسئله گرامات و رکود اقتصادی حیات اقتصادی آلمان را بشدت وخیم کرده، بیکاری و فقر پنهان بوجود آورده بود. تعداد بیکاران آلمان در ۱۹۳۱ به شش میلیون می‌رسید. هنگامی که هینلر در ۱۹۳۱ به قدرت رسید اوضاع اقتصادی نا اندازه‌ای بهتر شده بود و به همین خاطر هینلر مدعی «معجزه اقتصادی» شد. به منظور کنترل اقتصاد یک رشته برنامه‌های چهارساله تنظیم شد و صنایع در دست شرکت‌هایی نظیر کروپ، که تحت نظارت نازیها بود، متمرکز شد. بعد از ۱۹۳۵ به دلیل اجرای برنامه‌های وسیع تسلیحاتی و کانالیزه کردن تولیدات کشور در جهت جنگ صنایع سنگین شکوفا شدند و امکانات شغلی فراوانی در اختیار مردم آلمان قرار گرفت.

از آنجایی که نازیها بیکاری را از میان برداشته بودند، کارگران به طیب خاطر از آزادیها و حقوق خود دست برداشتند و اتحادیه‌های کارگری در قبایل اشتغال کامل و تأمین اجتماعی استقلال خویش را از دست دادند و به «جبهه کار» حزب نازی تبدیل شدند. شاغلان کارمزد، سرمایه‌داران طبقات بالا نظیر کروپ که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی مهم بودند، زمین‌داران بزرگ نیز به همین ترتیب از نازیسم حمایت می‌کردند. انگیزه آنها برای این کار قوایی بود که درباره انحلال اتحادیه‌های کارگری آزاد به آنها داده شده بود. صاحبان صنایع بزرگ نیز تشخیص داده بودند که تجدید تسلیحات آلمان به معنای گسترش صنایع و در واقع سود بیشتر برای آنهاست. به این ترتیب اقتدار مخلف مردم آلمان هر یک به تناسب عایدات خویش از نازیها حمایت می‌کردند.

اما گروهی که از همه بیشتر قربانی حاکمیت نازیها شدند یهودیان بودند. اتهام آنها این بود که در ۱۹۱۸ از پشت به ملت خنجر زده بودند و از طریق افراط در سفته‌بازی و معاملات تجاری معیبت بزرگی برای ملت آلمان فراهم کرده بودند. حمله به یهودیان کارآسانی بود زیرا در جمهوری وایمار آنها بردند که رهبری مالی و سیاسی را به دست داشتند. همانطور که قبلاً

گفته شد عداوت نژادگرایانه همساز نازی ارتعاشات افرد روزبرگ بود. هیتلر آریاییها را همان نژاد ژرمن می دانست و ارتعاش او آریایان و آلمانها، هیتلریها و بریتانیایها بودند. او همچنین تمام مردم را به سه گروه «فرهنگ ساز»، «فرهنگ پذیر»، و «فرهنگ ستیز» تقسیم کرده بود. آریاییها فرهنگ ساز و یهودیان فرهنگ ستیز بودند. به این ترتیب هیتلر یهودیان را دشمن آریاییها به حساب می آورد، زیرا آنها را تجسم «فرهنگ ستیزان» و «باندی از پارکداران بین المللی که به پول و سود خویش بیستی از رفاه مردم آلمان اهمیت می دهند» می دانست. نظریه برتری نژادی هیتلر سبب تفرقه شدیدی او از یهودیان شد. سیاست ضد سامی همواره یکی از اهداف اصلی برای یهودیان آلمان و سایر نژاد تحت اشغال آلمان ملی جنگ جهانی دوم به بار آورد.

سیاستی منظم و بی پروا برای آزار یهودیان در پس گرفته شد. اسنادان یهودی نیاز از دانشگاهها اجراج شدند، کتابهایی که نویسندگانشان غیر آریایی بودند از کتابخانهها بیرون کشیده شدند، یهودیان و کسانی که با یهودیان ازدواج می کردند حق کار در ادارات دولتی نداشتند و بر طبق «قوانین نورمبرگ» یهودیان از تابعیت آلمان محروم شدند. بدترین بخش سیاست ضدیت با نژاد سامی در تشکیل اردوگاههای کار اجباری و اتاقهای گاز مشخصی شد که میلیونها کودک، مرد و زن بیگناه یهودی به این اردوگاهها و اتاقها فرستاده شدند. میلیونها یهودی در آهستان به اردوگاه آشویتس فرستاده شدند و در آنجا با گاز نمنه شدند. هیتلر تصمیم داشت محنت گزینی را از لوث وجود یهودیان پاک کند و این امر در زبان رسمی نازیها، «حل نژادی مسئله یهود» نامیده می شد. در طی سالهای ۴۱ - ۱۹۴۰ تمام قاره اروپا تحت کنترل هیتلر بود و یهودیان اروپای شرقی به بردگی آلتاها کشیده شدند. تفرقه شدیدی در آلمانها ایجاد شد. بود که می گفت آهستنها تنها مستحق یک آریاییاند که اینهم آلتاها هستند.

گروه نازیسم محرک ایجاد حکومتی نژادپرست، نفی رانهای

۱۳۸

اساسی اساسها، و آزار یهودیان در آلمان گردید، با اینهمه آثار آن محدود به آلمان باقی ماند. سیاست نظامی گرانه و توسعه طلبانه هیتلر منجر به خدمت نظام و طبیعت اجباری در ۱۹۳۵، نظامی کردن رایشلاند در ۱۹۳۶، الحاق اتریش در ۱۹۳۸، الحاق چکوسلواکی در ۱۹۳۹ و منجر به هجوم به لهستان در سپتامبر ۱۹۳۹ و آغاز جنگ جهانی دوم شد. فرانسه در ۱۹۴۰ به اشغال درآمد. نازیها با آنکه بخش وسیعی از اروپا را در اختیار داشتند در ژوئن ۱۹۴۱ به اتحاد شوروی حمله کردند و در دسامبر همان سال به ایالات متحده اعلام جنگ دادند.

چنین بود روند گسترش سریع جنگ جهانی دوم که با شکست و خودکشی هیتلر در ۱۹۴۵ پایان گرفت.

اگر چه هیتلر مرد رفت اما عقاید شوم او هزارگانه در بخشهایی از جهان سر برمی آورد. آپارتاید در افریقای جنوبی و تبعیض نژادی علیه سیاهان در امریکا همگی جنبههایی از مفهوم برتری نژادی است که نازیها بدان معتقد بودند.

### روانشناسی نازیسم

در فصل قبیل، بررسی ما بر دو نمونه روانی متمرکز شد: اول خوی قدرت گرا و بعد نوع ماشین خودکار. در این فصل و در فصل بعد دو مسئله مورد توجه قرار خواهد گرفت: یکی روانشناسی نازیسم و دیگری دموکراسی نوین، امیدواریم بحث جامع تری که در زمینه آن دو نمونه روانی عرضه خواهیم نمود، درک این دو مسئله را ساده تر نماید.

قبیل از آنکه در مورد روانشناسی نازیسم گفتگو نمائیم، باید این موضوع منجیده گردد که ارتباط عوامل روانشناسی با فهم نازیسم چیست. در بخشهای علمی و گفتگوهای مردم راجع به نازیسم اکثراً دو نظریه متفاوت وجود دارد: اول آنکه روانشناسی نمی تواند پدیده ای اقتصادی و سیاسی مانند فاشیسم را توجیه نماید، دوم آنکه فاشیسم مسئله ای کاملاً روانی است.

گروه اول نازیسم را حاصل تحرکی می و اقتصادی می دانند و با در آن به عنوان نتیجه تعابلات توسعه مللی امپریالیسم آلمان، و به

شکل بدیده‌ای صرفاً سیاسی نگاه می‌کنند که قصد از آن تسخیر دستگاه دولت به دست یک حزب متکی به سرمایه‌داران و نجبا و اشراف پروس بوده است. خلاصه برحسب این عقیده، نازیسم نتیجه کلاهبرداری و تزویر و زور گروه کوچکی بر اکثریت مردم است.

دسته دوم اعتقاد دارند که توجیه نازیسم تنها از طریق روان‌شناسی یا حتی اسب‌شناسی روانی امکان‌پذیر است و در هینلر به چشم یک دیوانه یا «نوروتیک» و در پیروانش به دیده دیوانگان و محرومین از تعادل ذهنی می‌نگرند. این عقیده، برطبق تفسیری که ال. مامفورد می‌کند، ریشه‌های واقعی فاشیسم را در «روح آدمی» می‌داند «نه در اقتصاد». نظر مامفورد آن است که: «غرور بیش از اندازه و لذت از بیرحمی و از هم پاشیدگی نوروتیک است که فاشیسم را توجیه می‌کند نه پیمان ورسای و بی‌لیافتی جمهوری آلمان».

به نظر ما هیچکدام از این دو عقیده - یعنی نگاه بر عوامل سیاسی و اقتصادی و حذف عوامل روانی یا بالعکس - درست نیست. صحیح است که نازیسم مسئله‌ای روانی است، اما باید دانست که عوامل روانی آن خود توسط عوامل اجتماعی-اقتصادی شکل گرفته‌اند، و با وجود آنکه نازیسم مسئله‌ای اقتصادی و سیاسی است، اما نفوذی که این مسلک بر افراد یک نژاد یافته باید برحسب ملاحظات روانشناسی سنجیده و درک گردد. آنچه در این فصل به آن می‌پردازیم همین جنبه روانی یا پایه انسانی نازیسم است که خود دو مسئله به وجود می‌آورد: اول ساختمان خوی مردمی که به نازیسم روی آوردند، دوم خصائص روانشناسی ایدئولوژی که در معامله با آن مردم، از این ساختمان خوی وسیله‌ای چنان مؤثر ساخت و به کار گرفت.

در سنجش اساس روانی موفقیتی که نازیسم به دست آورد

باید از ابتدا گفت که عده‌ای از مردم بی‌هیچگونه مقاومتی شدید در مقابل نازیسم تسلیم شدند اما ستایشگر ایدئولوژی و روش سیاسی آن نیز نشدند، حال آنکه عده دیگر سخت شیفته آن شدند و با نصب مبلغ آن گشتند. گروه اول که اکثراً از طبقه کارگر و بورژواهای لیبرال و کاتولیک تشکیل می‌یافت برخلاف داشتن سازمانی عالی (مخصوصاً در میان طبقه کارگر) و دشمنی تقریباً همیشگی که از آغاز کار نازیسم تا سال ۱۹۳۳ در مقابل این ایدئولوژی نشان داد، در درون اعضای خود آن مقاومتی را که پنداشته می‌شد در نتیجه اعتقادات سیاسی دارا باشد نداشت. قدرت ایستادگی آن به سرعت کاهش یافت و از آن پس نیز مشکلی در راه رژیم به وجود نیامده است (البته غیر از اقلیت کوچکی که در تمام این سالها در برابر نازیسم فه‌مانانه جنگیده است). از لحاظ روانشناسی، به نظر می‌آید این آمادگی برای تسلیم و رضا باشد که، همانگونه که در فصل آینده خواهیم دید، از خصائص مردم این دوره حتی در کشورهای دموکراتیک است در مورد آلمان، علتی که علاوه بر شرایط دیگر از لحاظ طبقه کارگر وجود داشت، شکست این طبقه بعد از پیروزیهای آن در انقلاب سال ۱۹۱۸ بود. وقتی طبقه کارگر وارد دوره بعد از جنگ شد، نسبت به تحقق سوسیالیسم یا لائیک بود. وضع سیاسی و اجتماعی خود امید فراوان داشت، اما علت هر چه بود، حاصل آن یک سلسله شکست پی در پی عاقبت به بر باد رفتن کامل این امیدها منجر شده و نتایج پیروزیهای اولیه این طبقه تا اوایل سال ۱۹۳۰ تقریباً همه از میان رفته بود و به جای آن احساسی از تسلیم و رغبت در کارگران به جای مانده بود که اعتقاد آنها را به رهبران سیاسی خود و اطمینانشان را نسبت به ارزش هرگونه سازمان و فعالیت سیاسی کاهش می‌داد. البته هنوز از عضویت در احزابی که به آنها

تعلق داشتند و اعتقاد ظاهری به تعالیم سیاسی این احزاب دست برداشته بودند، اما در ته قلب، از تأثیر فعالیت سیاسی مایوس شده بود. نکته دیگری که بعد از روی کار آمدن هیتلر محرک اکثریت مردم برای وفادار ماندن نسبت به حکومت نازی قرار گرفت آن بود که به عقیده میلیونها نفر آلمانی حکومت هیتلر و آلمان یکی محسوب می شدند. موقعی قدرت به دست هیتلر افتاد نتیجه ضمنی جنگیدن با او بیرون ماندن از اجتماع مردم آلمان شد، و بعد از انحلال احزاب دیگر سیاسی، حزب نازی به منزله اکمال و مخالفت با آن مخالفت با آلمان محسوب شد. از نظر افراد متوسط ظاهراً تحمل هیچ چیز مشکل تر از آن نیست که نتوانند خود را با گروه بزرگتری یکی ببینند. هر چه یک آلمانی با اصول کار نازیسم مخالف باشد، اگر قرار شد میان تنهایی و احساس تعلق به آلمان یکی را انتخاب نماید اکثراً تعلق به آلمان را انتخاب می کند. بسیار می توان مشاهده کرد که کسانی که از پیروان نازیسم هم نیستند از نازیسم در مقابل حملات بیگانگان دفاع می کنند زیرا حمله کردن به نازیسم را حمله بر آلمان می دانند. پس از تسلط بر دستگاه دولت، هر حزب می تواند در جلب وفاداری تمام مردم از ترس تنها ماندن و ضعف نسبی اصول اخلاقی آنان کمک بگیرد.

بر اساس این مشاهدات می توان یک اصل کلی بیان نمود که در مسائل مربوط به تبلیغ سیاسی دارای اهمیت زیاد است و آن اینکه: هرگونه هجوم به آلمان، هرگونه تبلیغ و بدگویی علیه آلمانیها (مانند استفاده از کلمه «هون»<sup>۱</sup> در مقام اشاره به آنان در جنگ گذشته) فقط

۱-Hun نام قومی وحشی آسیایی، که در جنگ جهانی اول به آلمانیها

گفته می شد.

باعث شدت وفاداری اشخاصی می گردد که خود را کاملاً نیز با سیستم نازی یکی نمی بینند. این مسئله از طریق مهارت در تبلیغات قابل حل نیست، راه کار آن است که این واقعیت بنیانی در تمام کشورها پیروز گردد که اصول اخلاقی در مقامی بالاتر از حیات ملل جای دارند و وقتی فرد از این اصول تبعیت نمود به کسانی می پیوندد که به این اعتقاد چه اکنون پای بندند چه در گذشته بوده اند و چه در آینده خواهند بود.

به عکس طبقه کارگر و لیبرال های کاتولیک و بورژوا که وضعی منفی و حاکی از تسلیم و رغبت به خود گرفته بودند، اقلار پائین تر طبقه متوسط متشکل از مغازه داران کوچک و صنعتکاران و «پشت میز نشینان» با شور و اشتیاق به استقبال ایدئولوژی نازی شتافتند.

در بین اعضای این طبقه، به شکل بنیاد متراکم و بی اراده و مقاومت درآمدند و فرزندان آنها رزمندگانی کوشا گردیدند. ایدئولوژی نازی، روح اطاعت کورکورانه از پیشوا، نفرت در مقابل اقلیت های نژادی و سیاسی، آرزوی پیروزی و تجلیل قوم آلمان «نژاد شمالی» سخت نزد هیجانان این طبقه مورد قبول واقع می شد و این پذیرش بود که باعث شد به نازیسم روی آوردند و به آن ایمان بیاورند و به خاطر هدف آن لباس جنگ به بر کنند. برای یافتن علت اقبال اعضای طبقه متوسط پائین به ایدئولوژی نازی باید به تحلیل خوی اجتماعی آنها پرداخت. موقعی این بررسی انجام گرفت می بینیم که خوی اجتماعی اعضای این طبقه با خوی اجتماعی اعضای طبقه کارگر و لایه های بالاتر طبقه متوسط و اشراف قبل از جنگ ۱۹۱۴ به طرز محسوس تفاوت داشت. از دوره خاصی هم که مورد بحث است بگذریم،

مشاهده می‌کنیم پاره‌ای صفات در طول تاریخ طبقه متوسط پائین همیشه از خصائص آن محسوب می‌شده است: برای مثال محبت به قدرتمندان و نفرت از ضعیفان، خرده‌بینی و دشمنی، احتیاط در بروز احساسات و صرف‌جویی در بخشش مال و خلاصه روح ریاضت‌کشی، عدم وسعت نظر در زندگی، بدگمانی و نفرت نسبت به بیگانه، کنج‌کاوی و رشک نسبت به آشنا، و البته کوشش در نشان دادن رشک به عنوان رنجش اخلاقی. خلاصه مطلب آنکه اساس زندگی اعضای این طبقه بر اصل قحط‌زدگی چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ روانی استوار بود.

موقعی که می‌گیریم خوی اجتماعی طبقه متوسط پائین و طبقه کارگر باهم متفاوت بود، منظور آن نیست که این ساختمان خوی در اعضای طبقه اخیر به کلی وجود نداشت. بلکه مقصود آن است که این ساختمان خوی صفت نوعی طبقه متوسط پائین بود حال آنکه در طبقه کارگر تنها اقلیت محدودی به آن شکل بدان متصف بودند. البته باید اضافه کرد که یکی دو صفت خاص، مانند احترام به مراجع قدرت و صرف‌جویی، به گونه‌ای ضعیف‌تر در بیشتر اعضای طبقه کارگر هم وجود داشت، از سوی دیگر به نظر می‌آید که بیشتر «پشت‌میزنشان» از حیث ساختمان خوی بیشتر به کارگران (مخصوصاً «کارگران کارخانه‌های بزرگ» شباهت داشت تا به «طبقه متوسط قدیم» که در پیدایش سرمایه‌داری انحصارگرا سهمی نداشتند و تنها از طرف آن در معرض تهدید قرار گرفته بودند.<sup>۱</sup>

۱- تحلیلی که در اینجا می‌آوریم بر اساس نتایج مطالعه‌ای است به نام «خوی کارگران و کارمندان آلمانی در سالهای ۱۹۲۸-۳۰» (Character

البته خوی اجتماعی طبقه متوسط پائین از مدتها قبل از جنگ ۱۹۱۴ یکسان باقی مانده بود، اما اتفاقات بعد از جنگ باعث تشدید صفاتی شد که ایدئولوژی نازی بیش از همه در پیش آنها مورد قبول واقع می‌شد. این صفات میل به تسلیم و شهوت قدرت بود. بااینکه در دوره پیش از انقلاب ۱۹۱۸ آلمان وضع اقتصادی انتشار پائین طبقه متوسط قدیمی و تجار مستقل و صنعت‌کاران تابسانان بود، اما یأس و مأیوس شدن هم جایز نبود و عواملی موجود بودند که به آن ثبات می‌دادند.

قدرت سلطنت محفوظ بود و فردی از افراد طبقه متوسط پائین می‌توانست با اتکاء به آن و یکی دیدن خود با آن احساس امنیت و غرور نماید. دیانت و سنتهای اخلاقی به اعتبار گذشته باقی بودند و هنوز اساس خانواده به عنوان مأمنی در دنیای پرآشوب خلل نیافته بود. انسان احساس می‌کرد که به سیستم اجتماعی و فرهنگی ثابتی تعلق دارد و در آن مکان معینی دارد و بااینکه در برابر قدرتهای موجود سر فرود می‌آورد به این صورت جوابی برای کوششهای ناشی از مازوخیزم

— German Workers, and Shopkeepers in 1929-30) که هنوز منتشر نشده و توسط آهاروخ A. Harzoch و ا. هرتسوک E. Harzok و H. Schachte و خودم (نویسنده)، زیر نظر مؤسسه بین‌المللی تحقیقات اجتماعی کلمبیا و با پیشگفتاری تاریخی از اف. نوی من F. Neumann انجام گرفته است. ششصد نفر به سؤالاتی که در یک پرسشنامه بزرگ مطرح شده بود جواب دادند و بررسی جوابها نشان داد که از بین این افراد، کسانی که خوی قدرت سر برروز می‌دهند و آنها که در پی آزادی و استقلال هستند تعدادی تقریباً برابر دارند و هر دو نیز در اقلیت هستند، درحالیکه اکثریت با کسانی است که مخالفی از صفات مختلف از خود ظاهر می‌سازند.



خود می‌بافت. اما افراط هم نمی‌کرد و از تسلیم کامل خود احتراز می‌نمود و هنوز احساس غرور و همچنین اهمیتی که برای شخصیت خود قائل بود به طور کامل از دست نداده بود. چه اگر از حیث امنیت کمبود داشت یا قادر نبود آن طور که می‌خواهد پرخاشگری نماید، نیروی مراجعی که در مقابل آنها تسلیم می‌شد این کمبود را جبران می‌کرد. خلاصه وضع اقتصادی فرد هنوز از استحکام برخوردار بود و به او احساسی از حب نفس و امنیت نسبی می‌داد و اگر کمبودی از نظر امنیت وجود داشت که شخص خودش نمی‌توانست آن را جبران کند، قدرتهائی که به آنها متکی بود به نیروئی که داشتند این کمبود را برطرف می‌ساختند.

در دوران بعد از جنگ این وضع متحول گشت. ابتدا، زوال اقتصادی طبقه متوسط قدیم بیشتر شد و توسط بحرانی که در سال ۱۹۲۳ اندوخته سالها ~~کار~~ را از بین برد تسریع شد.

با اینکه در فاصله سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۸ وضع اقتصادی این طبقه بهتر شد و امیدهائی تازه ظاهر گردید، اما بحران اقتصادی ۱۹۲۹ باز هم آنها را از بین برد. دوباره مانند دوران بحران طبقه متوسط میان طبقات کارگر و بالا به زیر فشار آمد و بی دفاع و بی پناه در معرض مهلاک ترین ضربات قرار گرفت.

غیر از عوامل اقتصادی، ملاحظات روانی از جمله شکست در جنگ و سقوط نظام سلطنت نیز به وخامت اوضاع کمک می‌کرد. به این علت که خبرده بورژوازی حیات روانی خود را بر اساس سلطنت استوار کرده بود، موقمی شکست به میان آمد، اساس زندگی خود را بر باد رفته دید. اگر قرار باشد امپراطور آلمان را در پیشروی مردم مسخره نمایند و افسران را مورد هجوم قرار دهند و سیستم دولت تغییر شکل

بدهد و «اخلال گران سرخ» را به عنوان وزرا و زمین سازی را به عنوان رئیس جمهور قبول نمایند، پس مردم باید به چه کسی اعتماد کنند؟ بعد از نابود شدن مؤسسهائی که همین مردم به عنوان زیردستان خود را با آنها یکی دیده بودند، باید به کجا رفت؟

به همین صورت بحران در اقتصاد و در روان هر دو تأثیر نمود. اصل صرفه جویی و اعتبار دولت هر دو از بحران ضربات شدید و کشنده‌ای دریافتند. اگر بنا باشد که پس انداز سالها که حاصل فدا کردن آنها لذات کوچک به دست آمده، بی آنکه شخص خود تقصیری داشته باشد نابود شود، پس قایده پس انداز چیست؟ اگر قرار باشد دولت عهد و پیمانش را که روی اسکناسها و اوراق قرضه‌اش چاپ شده بشکند، باید از این به بعد قول چه کسی را باور کرد؟

غیر از وضع اقتصادی، آبرو و اعتبار طبقه متوسط پائین نیز بعد از جنگ به سرعت رو به نابودی گذاشت. قبل از جنگ، عضوی از این طبقه می‌توانست احساس کند رشد و بیشتر هماهنگی پیدا نمود و سازگار شد. به این ترتیب در نسل جوان احساسی پدیدار گشت که از پیران نژاد برتر است و این امر باعث شد که نتواند برای تمایله آنها وزنی قائل شود. غیر از این، زوال اقتصادی طبقه متوسط، پدران و مادران را از نقشی که در قبل به عنوان حامیان اقتصاد آینده فرزندان برعهده داشتند محروم نمود.

در بین این طبقه، نسل قدیم رنجیده و آزرده شده بود اما حالت فعالیت و سستی و بی ارادگی خود را از دست نمی‌داد، اما نسل جوان در جستجوی فعالیت زیاد بود؛ بنیان استقلال اقتصادی در زندگی که والدین این نسل در زمان خود از آن استفاده کرده بودند از بین رفته بود و بازار تقاضا برای اشخاصی مانند پزشکان و حقوق دانان حرفه‌ای

می دانستند به حد کمال رسیده بود. آنها که در جنگ شرکت داشتند خود را لایق وضع بهتری می دانستند، مخصوصاً افسران جوان که سالها به فرمان دادن و قدرت نمائی عادت کرده بودند پذیرش کارهایی مانند منشی گری و فروشندگی را بسیار دشوار می دانستند.

این ناکامی روزافزون اجتماعی سبب شد که اعضاء طبقه متوسط وضع دیگران را نیز مانند خود بدانند و این امر یکی از سرچشمه های ناسیونال سوسیالیسم قرار گرفت. چه اینان در عوض اینکه به غایت اقتصادی و اجتماعی طبقه متوسط قدیم فکر کنند، که نسبت به کادراگران برتر است، بعد از انقلاب، آبرو و اعتبار اجتماعی طبقه کارگر افزایش یافت و در نتیجه از اعتبار طبقه متوسط پائین کم شد. دیگر کسی به جای نمائنده بود که بشود او را نتگدست دانست، و این امر یکی از بزرگترین امتیازاتی بود که مغازه داران خرده و مانند آنها در زندگی برای خود قائل بودند.

علاوه بر این عوامل، آخرین سنگر امنیت طبقه متوسط یعنی خانواده نیز از بین رفت. دگرگونیهای بعد از جنگ بیشتر از دیگر کشورها در آلمان قدرت پدران و اخلاقیات طبقه متوسط را سست نمود. نسل جوان دیگر به خواست پدر و مادرش عمل نمی نمود و آنچه خود می خواست انجام می داد.

سخت مفصل راجع به علل این تحول به علت زیادی و پیچیدگی از حوصله این مقاله خارج است و مجبوریم تنها به ذکر چند علت بسنده کنیم. نابودی نشانه های قدیم قدرت اجتماعی، مانند نظام سلطنت و سیستم دولت، در مراجع قدرت اجتماعی که والدین احترام آنها را واجب دانسته به نسل جوان یاد داده بودند مست نمایان شدند، والدین نیز از اعتبار افتادند و قدرت خود را از دست دادند. عامل دیگر

آن بود که نسل هوشیار و جوان کمتر از نسل قدیم در تحت شرایط جدید، مخصوصاً بحران، مبهوت و سرگردان مرنوشت منت را مرنوشت خود پنداشتند و ناکامی اجتماعی خود را به حساب چیزهایی مثل شکست ملی و پیمان ورسای گذاشتند.

اکثراً این نکته به گوش می خورد که از عوامل مهم ظهور نازیسم رفتاری بود که فاتحین در سال ۱۹۱۸ با آلمان کردند. قبول کردن این مطلب بی هیچ قید و شرطی ناروا است. درست است که بیشتر مردم آلمان قرارداد ورسای را ضد اصول عدل و انصاف می دانستند، اما باید در نظر داشت که آزدگی طبقه متوسط از برای این پیمان به مراتب بیش از طبقه کارگر بود. گروه اخیر نسبت به نظام کهن مخالفت کرده بودند و شکست در جنگ را به منزله شکست آن می دانستند و علاوه بر این احساس می کردند که در جنگ شجاعانه جنگیده اند و شرمسار نیستند. از این که بگذریم، پیروزی انقلاب به ترویج و کامیابی طبقه کارگر در زمینه های سیاسی و اقتصادی و انسانی منجر شده بود و این امر جز با شکست نظام سامانت در آلمان امکان پذیر نبود. پس آنانکه از پیمان ورسای دل آزدگی داشتند اعضاء طبقه متوسط پائین بودند که این احساس را به صورت آزدگی ملی درآوردند و حقارت اجتماعی خود را در معیار حقانیت ملی می گرفتند.

معیار قرار دادن حال خود، یا کار دیگران را از خود قیاس گرفتن با «طراحی» در احوال شخصی هیتلر کاملاً چشم گیر است. هیتلر نمونه اعضاء طبقه متوسط پائین بود، یعنی گمنامی که نه در زندگی موفقیتی داشت و نه می توانست به آینده امیدوار باشد. او در کتاب خود به نام «نبرد من» غالباً از خودش در جوانی به همین عنوان

کتمان سخن می گوید، ولی باینکه علت اصلی این امر وضع خاص اجتماعی خود او بود، هیتلر به دلیل تراشی می پردازد و سعی می کند تا به موضوع رنگی ملی دهد. چون خارج از امپراتوری آلمان یا رایش مباد شده بود خویش را بیشتر از لحاظ ملی محروم احساس می کرد تا از نظر اجتماعی، و امپراتوری آلمان که امکان برگشت به آن بود، در نظر او به صورت نشانه شرف و آبروی اجتماعی و امنیت می نمود.

ولی احساس ضعف و اضطراب اعضای طبقه متوسط کهن و تصور جدائی از اجتماع و حس نخریبی که از این وضع ناشی می شد تنها منشاء روانی نازیسم نبود. کشاورزان از طلبکاران شهرنشین که از آنها مجبور به گرفتن وام شده بودند رنجش داشتند و کارگران از اینکه بعد از پیروزیهای اولیه ۱۹۱۸ اکنون توسط اشخاصی رهبری می شدند که به کلی ابتکار کار را از دست داده بودند و دائماً از لحاظ سیاسی کناره می گرفتند و مایوس می شدند. اکثریت مردم دچار احساس بی مفداری و ضعفی شده بودند که قبلاً به عنوان یکی از خصائص نوعی سیستم های سرمایه داری انحصارگر وصف آن گذشت.

این شرایط روانی «علت» پیدایش نازیسم نبود، بلکه اساس انسانی آن به شمار می رفت چون بدون وجود آنها پرورش نازیسم میسر نمی شد. هر صورت تجزیه و تحلیل پدیده پیدایش و پیروزی نازیسم به طور کلی باید هم از سوی اقتصادی و سیاسی و هم از سوی روانشناسی به موضوع نزدیک شود. با در نظر گرفتن آنچه در این زمینه نوشته شده و هدف خاصی که این کتاب در پیش دارد احتیاج نیست که با گفتگو در زمینه های اقتصادی و سیاسی مسئله سخن بگوئیم، کافی است که نقش نمایندگان صنایع بزرگ و اشراف تقریباً ورشکسته پروس را در پایه گذاری نازیسم به خوانندگان یادآور شویم و بگوئیم که بدون

حمایت این گروه هیتلر هرگز نمی توانست پیروز شود و حمایت اینها نیز بیشتر بر برداشتنشان از منافع اقتصادی خودشان مبتنی بود تا بر عوامل روانی.

چهل درصد نمایندگان از سوسیالیستها و کمونیستهای تشکیل می شد که به نمایندگی گروههای ناراضی به مجلس راه یافته بودند. تعداد نمایندگان نازی نیز رو به افزایش بود و این عده هم از سوی طبقه ای وکالت داشتند که با نیرومندترین نمایندگان سرمایه داری آلمان شدیداً مخالفت می کرد. به این ترتیب مجلسی که اکثریت آن به کسانی تعلق داشت که به نمایندگی از تمایلات منافع طبقه ثروتمند بر کرسی نشسته بودند، این طبقه را خطرناک می دانست. ثروتمندان فریاد می کشیدند که دموکراسی عملی نیست، ولی واقعیت آن است که دموکراسی به خوبی مشغول کار بود. مجلسی که وجود داشت نمودار کامل منافع طبقات مختلف مردم آلمان بود اما به همین علت بین آن و امتیازات صاحبان صنایع بزرگ و مالکین نیمه فئودال شکاف افتاده بود. توقع کسانی هم که از این امتیازات بهره مند می شدند آن بود که نازیسم آزرده گیها و هیجانات را که علیه آنان متوجه بود به مجاری دیگر انتقال دهد و در عین حال ملت را در خدمت منافع اقتصادی آنها مجهز نماید. باینکه این حسابها گاهی در جزئیات درست از آب درنیامد، اما رو بهمرفته انتظارات برآورده شد. البته هیتلر و سیستم اداری او هم آلت نبودند که تیسنها و کروپها که ناگزیر باید قدرت خود را با نازیها تقسیم می کردند و در مقابل آنها تسلیم می شدند، هرگونه می خواهند با آنها رفتار کنند. اما باینکه همه طبقات دیگر از نازیسم

زبان اقتصادی دیدند، گروههای نیرومند صاحبان صنایع آلمان از آن سود بردند. سیستم نازی صورت ساخته و پرداخته امپریالیسم قبل از جنگ آلمان است و پیشرفت آن حتی در مواردی که رژیم سلطنت با شکست مواجه شده بود پیروزمندانه ادامه پیدا کرده است. (این نکته نیز درخور توجه است که بسط سرمایه داری انحصارگرانه در آلمان حتی در دوران جمهوری آن کشور هم دچار وقفه نشد و رژیم جمهوری به کمک وسایلی که در اختیار داشت به پیشبرد آن کمک کرد.)

سؤالی که امکان دارد در اینجا به فکر بیشتر خوانندگان رسیده باشد این است که چگونه می توان این دو مطلب را با یکدیگر هماهنگ کرد که از یک طرف می گوئیم طبقه متوسط کهن اساس انسانی نازیسم را تشکیل می دهد و از طرفی دیگر می گوئیم که نازیسم در خدمت منافع امپریالیسم آلمان به کار مشغول است؟ جواب به این سؤال و جوابی که قبلاً به مسئله نقش طبقه متوسط شهرنشین در دوران پیدایش سرمایه داری داده شد هردو بر یک اصل مبتنی است. گروهی که در دوره قبل از جنگ از طرف سرمایه داران انحصارگر مورد تهدید قرار داشت از اعضای طبقه متوسط پائین تشکیل می شد. اضطرابی که در این طبقه به وجود آمد سبب کینه گردید و بعد هراسی نمایان شد و باعث میل به تسلیم و آرزوی تسلط بر ضعیفان گشت. در این بین طبقه ای دیگر ظهور نمود و از این احساسات در بنیان نهادن رژیم نازی که در خدمت منافع آن به کار می افتاد کمک گرفت. کارآیی هیتلر برای اجرای این هدف از آنجا بود که خصوصیات یک خزده بورژوازی آزرده کینه نوز، که طبقه متوسط پائین از حیث هیجانی و اجتماعی خود را با او یکی می دید، و خصائص یک فرصت طلب خدمتکار صاحبان صنایع آلمان و نجیبای پروس هردو در او جمع می شد. در ابتدای کار هیتلر

بمانند مسیح موعود طبقه متوسط کهن ظاهر شد و قول داد که فروشگاههای بزرگ نابود می شود و به تسلط بانکداران سرمایه دار خاتمه خواهد داد. تاریخ این دوره گواه است که هیتلر از قولها جامه عمل به خود نگرفت برای اینکه نازیسم هرگز مقید به اصول سیاسی و اقتصادی نبوده است و اساس کار را بر اصل منفعت و سودجویی از مقتضیات قرار داده است. ولی این نکته قابل توجه واقع نشد. آنچه اهمیت پیدا کرد آن بود که صدها هزار خزده بورژوا که اگر اوضاع مثل همیشه بود دستشان به پول و قدرت نمی رسید به سیستم اداری نازی ملحق شدند و طبقات بالا را مجبور کردند در ثروت و اعتبار خود با آنان شریک شوند. آنها که از سیستم نازی به دور بودند به مشاغل که از یهودیان و دشمنان سیاسی گرفته شد دست یافتند. باقی مردم هم گرچه در این معرکه چیزی عایدشان نگردید اما در عوض تماشاگر شعبده باز شدند. منظره های آمیخته با سادیسم و ایدئولوژی که به آنها احساس برتری نسبت به دیگر انسانها می داد هیجانانشان را آرامش می بخشید و دست کم موقتاً فقر اقتصادی و فرهنگی را که به آن دچار شده بودند جبران می نمود.

قبل از این دیدیم که پاره ای تحولات اجتماعی-اقتصادی و مخصوصاً نابودی طبقه متوسط و افزایش قدرت سرمایه انحصارگر، آثار روانی عمیقی به جای گذاشت. ایدئولوژی سیاسی نوین مانند ایدئولوژیهای دینی قرن شانزدهم این آثار را شدت دادند و به آنها شکلی منظم داد. اما نیروهای روانی که به این صورت برانگیخته شدند و در جهت مخالف منافع اقتصادی اصلی این طبقه به کار افتادند، نازیسم امکانات تجدید حیات روانی طبقه متوسط پائین را فراهم آورد اما در عین حال نیز موقعیت اجتماعی-اقتصادی سابق آن را برهم زد و

یک طرف و آرزوی تسلیم از طرف دیگر در تردید دائمی رها می کند. علت تاسرک «منتخبین» یا رهبران نازی میل به تسلط بر توده هاست. همانگونه که مطالب نقل شده نشان داد، این خواسته گاهی با صراحتی شگفت انگیز عیان می شود، گاه با تکیه بر این نکته که به زیر فرمان درآمدن خواهش خود توده هاست به شکلی بهتر بیان می گردد، و عاقبت گاه به اقتضای خوشایند توده ها و به خاطر لزوم پنهان داشته پست شماری آنها به داستانی مانند آن که اکنون شرح می دهیم منتهی می شود: گفتگو از غریزه حیانت نفس است، یعنی همان غریزه که در نظر هیتلر با قدرت طلبی یکسان می نماید. نظر او آن است که حیانت نفس نزد آریائیها به شریف ترین صورت رسیده «زیرا آریائی بی اکراه نفس خود را تابع حیات جامعه می دارد و در صورت لزوم آن را فدا می کند.»

البته «رهبران» باید حکومت نمایند، اما این دلیل آن نیست که توده ها امیال سادیستی خود را آرام نکنند. اقلیت های نژادی و سیاسی آلمان و بعد از آنها ملل و نژادهای دیگر که به مستی و انحطاط متصف می شوند. طعمه های سادیسیم هستند که به توده ها عرضه می گردند. هیتلر و سیستم اداری بر توده های آلمان مسلطند، و توده های آسان هم به تسلط بر ملل دیگر تشویق می شوند و فرامی گیرند که شهوت غلبه بر دنیا را محرک خود قرار دهند.

هیتلر از بیان اینکه غلبه بر دنیا هدف خود یا حزب اوست روی گردان نیست. بر صلح جویان طعنه می زند و می گوید: «فکر صلح جویی و بشردوستی بسیار خوب است به شرط آنکه قبلاً کسی که پای بند شریفترین اصول کار است دنیا را فتح کرده و تحت اختیار درآورده آقای منحصر به فرد تمام جهان شده باشد.»

و باز می گوید: «در زمانی که نژادها به زهر آلوده شده اند، دولتی که سعی خود را در راه مهربانی و گرمی داشتن بهترین عناصر نژادی خود به کار می برد باید روزی فرمانروای جهان شود.»

هیتلر همواره سعی می کند که میل خود را به قدرت مطلق سازد و موجه جلوه دهد. عمده دلایلی که می آورد آن است که: اولاً سلطه او بر مردمان دیگر برای اصلاح آنها و به سود فرهنگ جهان است، ثانیاً میل به قدرت در قوانین ازلی طبیعت جا دارد و کار او فقط آن است که این قوانین را شناسایی کند و از آنها تبعیت نماید، ثالثاً خود او تابع قدرتی است مانند خدا یا تقدیر یا تاریخ طبیعت و دستورانش را از آنها می گیرد، رابعاً سعی او برای تسلط دفاعی است در مقابل دیگران که سعی دارند بر او و مردم آلمان غلبه کنند. خود او هیچ چیز غیر از صلح و آزادی نمی خواهد.

دلیل تراشی نوع اول با مثال پانین که از «نبرد من» گرفته شده روشن می شود:

«اگر در جریان تاریخ، مردم آلمان نیز مثل اقوام دیگر از اتحاد بهره برده بودند، شاید اکنون دولت آلمان («رایش») خداوند زمین بود.» به نظر هیتلر غلبه آلمان بر دنیا می تواند به «صلحی بیانجامد که اساس آن شمشیر پیروزند خداوند گاران قوی خواهد بود که فرهنگی بالاتر در دنیا بوجود خواهند آورد نه برگذهای تخیل زنان سوگواری که اشک ریزان به دنبال صلح هستند.

در سالپان اخیر نیز دلگرمی های هیتلر که هدف او نه فقط خیر و سود مردم آلمان بلکه صلاح تمدن بشری است برای هر خواننده روزنامه نکته ای آشنا است. توجیه دوم، یعنی این ادعا که میل او به قدرت در قوانین

طبیعی ریشه دارد، بیش از یک دلیل تراشی ساده است و از آرزوی گردن نهادن در مقابل قدرتی خارجی ناشی می‌شود. این همان تمنائی است که ضمن کوششهای بیهوده هیتلر برای عوام تفهیم کردن نظرات داروین بیان می‌شود و در ضمن آن می‌بینیم که «غریزه حفاظت نوح» نمایان می‌شود.

غریزه حفظ نفس به مبارزه قوی‌تر برای چیرگی بر ضعیف‌تر می‌انجامد و به مقتضای صرفه‌جویی طبیعت عاقبت با زندگی مناسب پس از مرگ، پایان می‌گیرد. نظر هیتلر که غریزه حفظ نفس را با قدرت یا تسلط بر دیگران یکی می‌داند در این فرض او به نیوی آشکار است که می‌نویسد: «بدون شک اولین فرهنگ بشر بیشتر به استفاده از مردم پست وابسته بوده تا به جانوران اهلی.»

هیتلر احوال طبیعت را که به نظر او «ملکه ظالم تمام خرده‌است» از سادیسیم خود قیاس می‌گیرد و در نظر می‌آورد که قانون طبیعتی حفاظت «مقید به قانون بی‌پروای نژوم و حقانیت غلبه برتران و قدرتمندان گیتی است.»

جالب توجه آنکه هیتلر به اصطلاح «سوسیالیست» موقفی به زمینه این داروینیسیم خام می‌رسد از طرفداران اصول رقابت نامحدود می‌شود. در یکی از پرخاش‌گریهائی که علیه همکاری بین دسته‌های مخالف ناسیونالیست می‌کند می‌نویسد:

«این دسته‌بندی از اینکه انرژیها به طور آزاد عمل کنند ممانعت خواهد کرد، تنازع برای انتخاب شدن بهترین را متوقف می‌سازد و به این ترتیب پیروزی واجب و آخرین مرد قوی و سالم را برای ابد دچار مانع خواهد کرد.» و در جای دیگر هم باز از بازی آزاد انرژیها صحبت می‌کند و از آن به عنوان حکمت زندگی سخن

می‌گوید.

البته می‌دانیم که نظریه اصلی داروین بیانگر احساسات یک منش سادیسیم - مازوخیست نیست، برعکس، بیشتر پیروان داروین از این نظریه برای امید به تکامل بشر برای دستیابی به مراحل بالاتر فرهنگ مایه گرفته‌اند. ولی در نظر هیتلر عقیده این دانشمند به صورت بیان و توجیه سادیسیم درآمد. در کتاب او قسمتی وجود دارد که در آن با سادگی اهمیت و مفهوم روانی داروینیسیم را از نظر خود روشن می‌سازد و می‌نویسد وقتی که هنوز آدمی سرشناس نبود و در شهر مونیخ زندگی می‌کرد هر روز صبح ساعت ۵ از خواب بیدار می‌شد و عادت کرده بود «چند تکه نان برای موشهائی که در اطاق او بودند بگذارد و بعد مشاهده کند که چگونه این جانوران مضحک و کوچک به خاطر این نانها به دنبال یکدیگر می‌دوند و تلاش می‌کنند.»

این یعنی همان «تنازع بقاء» داروین البته به اندازه‌ای کوچک‌تر، و برای هیتلر یعنی جانشینی که خنده‌پور و برای سیرک قیصرهای رومی انتخاب می‌کند و مقدمه‌ای برای سیرکهای تاریخی که خود او بعدها ایجاد کرد.

آخرین دلیلی که هیتلر می‌آورد تا سادیسیم خود را به عنوان دفاع در مقابل حملات دیگران توجیه کند در نوشته‌های او به گونه‌ای مختلف بیان شده است. خلاصه آنکه هیتلر و مردم آلمان همیشه بی‌گناهند و دشمنان آنها سادیسیم و حیوان صفت. بیشتر این تبلیغات چیزهای غیر از دروغهای عمدی و خودآگاه نیست، «صداقت» عاطفی که در آنهاست از همان گونه است که در اتهامات خیالی است که از نوع آشفتنگی مغزی ناشی می‌شود (اتهامات پارانویید)<sup>۱</sup> نهفته است. باید

1. Paranoid Accusations

دانست که این اتهامات همیشه به خاطر ممانعت از کشف شدن سادیسم و حس تخریب خود فرد به کار برده می شوند، و شکل کلی آنها عبارت است از اول متهم نمودن شخص دیگر به داشتن سادیسم و دوم بی گناهی خود را نتیجه گرفتن. جنبه غیرمعمول این مکانیسم دفاعی درباره هیتلر به حد افراط رسیده است زیرا او دشمنان را به همان اموری متهم می کند که خودش اعتراف می کند از مقاصد شخص اوست. به این ترتیب مشاهده می کنیم که اتهاماتی که به یهودیان و کمونیست ها و فرانسویان وارد می سازد همان چیزهایی است که خود می گوید نهایت مکر کارهای او را تشکیل می دهند و در قید آن هم نیست که دست کم دلیلی برای این اختلاف بیاورد. یهودیان را متهم می کند که افراد ارتش فرانسه را در آفریقا به کرانه رود راین آورده اند به آن منظور که با اختلاط خونها نژاد سفید را نابود سازند و «خود به پایگاه قدرتمندان دست یابند.» ولی چون درمی یابد که محکوم کردن دیگران به جرمی که خودش ادعا می کند از شریفترین هدف نژاد اوست ضدیت دارد، دلیل تراشی می کند که غریزه حفظ نفس نزد یهودیان فاقد آن کیفیتی است که به کمال مطلوب نظر دارد و در هدایت کننده برتری جوئی آریائی ها نهفته است.

همین اتهامات بر ضد فرانسویان نیز به کار برده می شود که اینان قصد دارند آلمان را خفه کنند و قدرت آن را بگیرند. از این اتهام اینطور نتیجه گیری می شود که قصد فرانسویان برای سلطه بر اروپا باید حتماً سرکوب شود، اما با تمام اینها خود هیتلر اعتراف می کند که اگر

— Rhine رودی است که از خاک سوئیس سرچشمه می گیرد و پس از

عبور از آلمان به دریای شمال می ریزد.

به جای کلمنسا بود مانند او عمل می کرد. کمونیست ها به درنده خوئی متهم می شوند و موفقیت مارکسیسم به حساب اراده سیاسی و وحشی گری ناشی از اعتقاد این مشرب به تأثیر عمل نوشته می شود. ولی این معنی مانع از آن نیست که خود هیتلر اعلام کند: «آنچه آلمان نداشت همکاری نزدیک میان یک قدرت درنده خوی و یک نیت سیاسی استادانه بود.»

بحران ۱۹۳۸ در چکسلواکی و بحران کنونی، نمونه هایی از این قبیل بسیار به همراه آورده است. عمل ظالمانه ای نبوده که از نازیها سرزند و به عنوان دفاع در مقابل ظلم دیگران توجیه نگردد. شاید بشود گفت که اتهاماتی که در جریان این اتفاقات وارد شده تنها جنبه مکر و شیطنت داشته و فاقد آن «صداقت» خیالی بوده است که در مورد تهمت به یهودیان و فرانسویان مشاهده کردیم. اما باز این نکته باقی می ماند که همین اتهامات همراه با دورویی هم از نظر تبلیغاتی بی ارزش نبوده است و قسمتی از مردم، مخصوصاً طبقه متوسط پائین که به خاطر ساختمان خوی اعضای آن آماده برای پذیرش اتهامات خیالی است، آنها را باور کرده است.

هیتلر ضعفها را خوار می انگازد و این نکته مخصوصاً زمانی آشکار می گردد که راجع به مردمانی صحبت می کند که اهداف سیاسی آنان - یعنی نبرد برای آزادی ملی - مانند مقاصدی است که خود ادعا می کند دارای آنهاست. شاید هیچ چیز مثل توهم به انقلابیون ناتوان عدم صداقت هیتلر را در مورد آزادی ملی نشان ندهد. هنگامی راجع به گروه کوچک ناسیونال سوسیالیست هائی گفتگو می کند که

— Clemenceau سیاستمدار فرانسوی.

خودش در ابتدا به آنها پیوست لحنش آمیخته با تمسخر و تحقیر است. مثلاً اولین جلسه این گروه را که در آن شرکت کرده چنین توصیف می‌نماید: «خیلی بد، خیلی بد، مثل آن بود که می‌خواهند یک باشگاه درست کنند آنهم به بدترین صورت. و من باید حالا عضو این باشگاه بشوم؟ بعد موضوع اعضای جدید مطرح شد، و اینجا بود که من گیر می‌افتادم.»

هیتلر این گروه را «بنیادی کوچک و مسخره» می‌نامد که تنها خوبی‌اش آن بود که «فرصتی برای کوشش واقعی شخص عرضه می‌کرد.» بعداً می‌گوید هرگز به احزاب بزرگی که در آن موقع وجود داشت نمی‌پیوست. باید همین انتظار را هم از او داشت زیرا کسی مثل هیتلر باید از گروهی شروع کند که بتواند در آن به دیده پستی و ضعف بینگردد، شجاعت و ابتکار او هرگز در کهکشان به جوش نمی‌آید که باید در آن با قدرتهای موجود بجنگد یا از هم مسلکان خود پیشی گیرد.

در مورد دیگری که هیتلر در ضمنا به دیده خواری می‌نگرد مورنمی است که راجع به انقلابیون هند سخن می‌گوید. همان مردی که پیش از هرکس از شعار آزادی ملو برای اهداف خویش استفاده کرده است، هنگامی که گفتگو به مردمی می‌رسد که با وجود ناتوانی جرات حمله به امپراتوری بریتانیا را در سینه خود یافتند، به تحقیر از آنها یاد می‌کند. او می‌نویسد: «به خاطر دارم که در آن هنگام درویشانی از اهل آسیا یا شاید هم ننی چند «مبارز واقعی راه آزادی» هندی در دوروبر اروپا دوان بودند و کوشش می‌کردند این فکر را در ذهن مردم هوشیار بگنجانند که امپراتوری بریتانیا که رکن اصلی آن کشور هندوستان است بر لبه پرتگاه نابودی قدیم برمی‌دارد... ولی

شورشیان هندی هرگز موفق نخواهند شد... امکان ندارد که عده‌ای درمانده سازشکار بتوانند دولتی قوی را سرنگون کنند... من چون بر پستی نژاد آنها آگاهم هرگز به خود اجازه نمی‌دهم که سرنوشت ملت خویش را با سرنوشت این اقوام به اصطلاح مظلوم پیوند دهم.»

دوست داشتن قدرتمندان و نفرت از ضعیفان که از اوصاف مخصوص خوبی‌های سادیستی - مازوخیستی است اکثر اعمال سیاسی هیتلر و هوادارانش را توجیه می‌کند. حکومت جمهوری آلمان خیال می‌کرد با خوش رفتاری می‌تواند دل نازیها را به دست آورد، اما نه تنها در این کار موفق نشد بلکه به سبب عدم ثبات و ناتوانی که نشان داد باعث نفرت این گروه شد. هیتلر از جمهوری و بیمار به علت ناتوانی آن متنفر بود و رهبران صنعتی و نظامی را به خاطر قدرت آنها ستایش می‌کرد. جنگ او همیشه با ناتوانان بود نه با قدرتهای استوار. انقلاب هیتلر و موسولینی در پناه قدرتهای موجود صورت گرفت و کسی جز مردم بی دفاع مورد غضب آنان قرار نگرفت. شاید بی مورد نباشد که ادعا کنیم که یکی از عوامل تعیین کننده وضع روانی هیتلر نسبت به بریتانیا همین عقده او بود. تا وقتی که احساس می‌کرد انگلستان قوی است دوستان و ستایشگر آن بود و کتابی که نوشته دلیل این ادعا است. وقتی به سستی وضع آن کشور چه قبل از کنفرانس مونیخ و چه بعد از آن پی برد، دوستی‌اش میل به کینه شد و آرزوی نابودی بریتانیا را کرد. سنجش قضیه از این نظرگاه نشان می‌دهد که درباره شخصیتی مثل هیتلر سیاستی که هدف آن «به دست آوردن دل» باشد به کینه می‌انجامد نه دوستی.



تاکنون گفتگو از جنبه سادیستی ایدئولوژی هیتلر بود. اما همانگونه که در مورد خوی های قدرت گرا دیدیم، جنبه سادیست با جنبه مازوخیست همراه است. از یک طرف آرزوی تسلیم به نیروهای غالب و میل نبود کردن نفس. جانی که جنبه مازوخیستی ایدئولوژی و کردار نازی به خوبی آشکار می شود در مورد توده هاست، که دائماً می شنوند که فرد هیچ است و باید بی مقداری خویش را قبول کند و خود را در قدرتی بالاتر حس کند و از اینکه در قدرت و شکوه این قدرت شریک شد به خود افتخار نماید. این فکر در تعریفی که هیتلر از ایده آلیسم می کند به خوبی بیان شده است: «فقط ایده آلیسم است که می تواند انسانها را راهنمایی کند تا خود بی اختیار مزیت قدرت و نیرو را بشناسند و تصدیق نمایند و ایشان را وادار می سازد تا به صورت ذره ای خاکی که سراسر کیهان را شکل می دهد درآیند.»

مانند این نکته را در تعریف گوبلز از آنچه او سوسیالیسم می خواند می یابیم:

«سوسیالیست یعنی کسی که از خود می گذرد و سوسیالیسم یعنی فدا شدن فرد به خاطر جمع.»<sup>۱</sup>

معنی ضمنی فداکاری فرد و کاهش پیدا کردن او به ذره و خاک به نظر هیتلر گذشتن از حق عرضه عقاید و منافع و حتی سعادت شخصی است. گذشتن از این حق به گمان او رکن اصلی هر سازمان سیاسی است که در آن «فرد از آنچه نماینده عقاید و منافع شخصی اوست چشم پوشی می کند...» هیتلر یاد می دهد که نباید خودخواه بود و اضافه می کند که «وقتی مردم تنها خود را در نظر می گیرند و به

۱- گوبلز، می شائل، صفحه ۲۵.

دنبال سعادت خود می روند، بیشتر از بهشت دور می شوند و به جهنم می روند». پس هدف آموزش و پرورش باید آن باشد که به افراد یاد دهد از ابراز وجود خودداری کنند. پسری که به مدرسه می رود باید فرابگیرد که «نه تنها موقعی که به حق مورد سرزنش قرار می گیرد بلکه اگر لازم شد اوفانی که بر او ستم می کنند نیز حرف نزنند و سکوت نمایند». در زمینه این هدف، نهائی است که می نویسد:

«در دولت مردم، عاقبت باید زندگی از دیدگاه مردم نگریسته شود، و این نظر دوره ای به وجود می آورد که در آن به جای انسانها غصه پیدا کردن راه بهتر برای سگ و اسب و گر به باشد به تعالی نفس انسان چشم دوخته شود، و زمانی بیاید که یکی دانسته و خاموش چشم ببوشد و دیگری خوشحال ایثار نماید.»

این جمله قدرتی جای تعجب است زیرا انتظار می رفت بعد از توصیف کسی که «با آگاهی چشم پوشی می کند»، نفر مقابل به عنوان کسی که راهنما می شود یا مسئولیت را به دوش می گیرد یا امثال آن وصف گردد. در صورتیکه مشاهده می کنیم هیتلر این شخص دوم یا «دیگری» را هم بر حسب توانائی او برای ایثار تعریف می کند و بنابراین این عیب پیدا می شود که تفاوت بین آن که «خاموش چشم می پوشد» و دیگری که «خوشحال ایثار می نماید» چیست. حدس خود من آن است که نیت باطنی هیتلر فرق گذاری میان توده ها و حکمرانان بوده است به آن صورت که توده ها از خود بگذرند و رهبران حکومت کنند، اما چون با اینکه بعضی اوقات به طور واضح اعتراف می کنند که خود او و «منتخبین» در آرزوی قدرت هستند، غالباً از تصدیق این معنی خودداری می کند، بنابراین در این جمله هم نخواست به صراحت بگوید و میل به «فداکاری و ایثار» را جایگزین آرزوی حکومت کرده

است.

هیتلر به خوبی می داند که فلسفه انکار نفس و ایثار برای کسانی نوشته شده که وضع اقتصادی آنها اجازه نمی دهد که خوشبخت شوند، و نمی خواهد سیستمی در اجتماع به وجود آورد که همه را به سعادت فردی برساند. هدف او بهره برداری از تنگدستی توده ها است تا به این وسیله ایمان آورند که این همان از خودرسته موهوب است، و می بینیم که به روشنی می گوید: «ما به صفوف عظیم کسانی روی می آوریم که آنقدر در فقر به سر می برند که زندگانی شخص آنان هم «ارز بزرگترین ثروت دنیا نیست...»

منظور از این همه سخنرانی در مورد فداکاری جز این نیست که توده ها از خود بگذرند و تسلیم شوند تا قدرت طلبی پیشوا و «منتخبین» از فوه به فعل درآید. هیتلر خود نیز دچار این اشتیاق ناشی از مازوخیسم است اما قدرتی که به آن تسلیم می شود «خدا»، «سرنوشت»، «واجبات»، «تاریخ»، و «طبیعت» است. این گفته ها همه در نظر او دارای معنای یکسانند و مبین قدرتی غالب هستند. در ابتدای شرح احوال او به این عبارت برمی خوریم: «از خوش اقبالی بود که من در شهر براوناوا<sup>۱</sup> کنار رود این<sup>۲</sup> به دنیا آمدم.» بعد می گوید همه مردم آلمان باید در یک دولت اتحاد یابند برای اینکه تنها در آن صورت است که به علت کوچکی این دولت لزوماً دارای حق «اختلافی تسخیر خاک و سرزمین» خواهد شد.

شکست در جنگ ۱۸-۱۹۱۴ به عقیده هیتلر مجازاتی بود که به حق از طرف قانون عذاب ابدی نازل شد. مللی که با نژادهای دیگر

مخلوط شوند «درمقابل اراده خداوند» یا «اراده آفریدگار» مرتکب گناه می شوند. رسالت آلمان به فرمان «آفریدگار جهان» است. آسمان از انسانها برتر است برای اینکه خوشبختانه می توان مردم را گول زد اما «به آسمان نمی توان رشوه داد».

ولی قدرتی که شاید از خدا و پروردگار و سرنوشت هم هیتلر را بیشتر تحت تأثیر قرار دهد طبیعت است. حرکت پرورش تاریخ در چهار قرن اخیر چنین بود که تسلط بر طبیعت جایگزین تسلط بر انسانها شده است، اما هیتلر در این باب اصرار می کند که شخص قادر است و باید بر مردم حکومت کند ولی حکومت بر طبیعت خارج از قدرت اوست. گفته او را که احتمالاً تاریخ بشر عوض آنکه از اهلی کردن جانوران شروع شود با تسلط بر مردم پست شروع شده قبل از این نقل کردیم. او بر این فکر که انسان می تواند طبیعت را تسخیر کند مسخره می نماید و کسانی را که در تصور غلبه بر طبیعتند و «فقط به سلاح یک» اندیشه «مسلحند» ریشخند می کند و می گوید:

«انسان بر طبیعت مسلط نیست تنها با دانشی که از چند قانون و راز طبیعت کسب کرده بر جاندارانی که این دانش را ندارند حکمروا گشته است.» این فکر همان است که دیدیم، یعنی باید درمقابل قدرت بزرگ طبیعت تسلیم شویم اما بر موجودات جاندار سلطه پیدا کنیم.

در آنچه گذشت کوشش کردیم دو وجهی را که به عنوان مبانی خوی قدرت گرا در نوشته های هیتلر از آنها یاد شده بود نشان دهیم. این دو وجه یکی تمایل به غلبه بر مردمان و دیگری آرزوی تسلیم در برابر قدرتهای غالب برونی است. طرز تفکر هیتلر و ایدئولوژی حزب نازی تقریباً یکسانند. افکاری که در کتاب او ابراز می شوند

همانهاست که مکرراً در نطقهای سیاسی وی که توسط آن توده‌ها را مرید حزب خود ساخت تکرار می‌کردند. این ایدئولوژی نتیجه شخصیت اوست که با احساس کوچکی، نفرت از زندگی، ریاضت کشی و رشک بر آنان که از زندگی لذت می‌برند می‌پیوندد و ریشه کوششهای سادیستی-مازوخیستی را پذیرا می‌شود. روی سخن در این ایدئولوژی با مردمی بود که به خاطر شباهت ساختمان خوی، از آن به وجد آمدند و در نتیجه این تعالیم پیروان مردی شدند که احساسات آنان را به خوبی بیان می‌کرد. طبقه متوسط پائین از این ایدئولوژی سیراب می‌شد و روش سیاسی نازیها بشارتهای آن را حقیقت می‌بخشید. در سلسله مراتبی که به وجود آمده هرکسی در برابر بالا تران تسلیم می‌شود و بر زیردستان حاکم است، حتی کسی که بر مقام پیشوائی نشسته به زیر قدرتهائی مانند سرنوشت، تاریخ یا طبیعت قرار دارد تا خودش را در آنها غرقه سازد. بدین ترتیب ایدئولوژی و روش عملی نازی از یکطرف کسانی را که تمناهایشان بر ساختمان خاص خوی آنها مبتنی است راضی می‌کند و از طرف دیگر به آنان که با وجود عدم لذت از تسلط و تسلیم دست از تلاش برداشته‌اند و ایدئانشان از زندگی و تصمیمات خودشان و خلاصه تمام چیزها سلب شده است جهت و هدف می‌دهد. حالا باید دید این مشاهدات کلیدی به دست می‌دهند که بتوان پایداری وضع نازیسم را در آینده پیشگونی کرد؟ با اینکه من صلاحیت پیشگونی در این مورد را در خویش نمی‌بینم، اما جا دارد از بعضی قضایائی که از لحاظ روانی مقدمه گرفتیم به عنوان چند نکته نتایجی بگیریم. با در نظر گرفتن این شرایط و احوال روانی، آیا می‌شود گفت که نازیسم نیازهای هیجانی خلق را ارضاع می‌کند؟ و آیا این وظیفه روانی عاملی نیست که به پایداری روزافزون آن بیانجامد؟

بر اساس آنچه که تاکنون گفته شد، مسلم است که جواب به این سؤال جز به صورت منفی نمی‌تواند باشد. واقعیت تشخیص و تعیین یافتن انسان (یگانگی) و از میان رفتن «علائق اولیه» غیرقابل برگشت است. سقوط دنیای قرون وسطی چهارصد سال به طول انجامیده و تازه در زمان ما در شرف اتمام است. باید تمام سیستم صنفی و روش تولید دگرگون شوند و به سطح دوران قبل از ظهور صنایع برگردند. وگرنه انسان به صورت فردی که به کلی از جهان پیرامون خویش بیرون آمده باقی خواهد ماند. مشاهده کردیم که انسان توانائی تحمل آزادی منفی را ندارد و می‌کوشد به طرف بندهای جدید بگردد تا آنها را بر جای علائق اولیه که از دست داده بگذارد، ولی این علائق تازه او را واقعاً با جهان وحدت نمی‌دهند و او به ناچار این امنیت جدید را به بهای دست برداشتن از تمامیت نفس می‌خرد. عدم توحید بین انسان و قدرت‌هایی که به آنها پناه می‌آورد دارای واقعیتی خارجیت و هرگز از بین نمی‌رود. امکان دارد انسان اختیاراً در مقابل این قدرتها تسلیم شود، اما واقعیت آن است که بسط آزاد زندگانش در برخورد با آنها دچار انسداد می‌گردد. انسان در دنیائی زندگی می‌کند که نه فقط در آن به شکل اتم یا ذره درآمده، بلکه کلیه امکانات «فرد شدن» در این جهان برایش فراهم گشته است. سیستم صنفی جدید دارای قدرتی است که نه تنها تولید اسباب امنیت اقتصادی برای عموم در قدرت آن است بلکه قادر است بنیادهایی به وجود آورد که بر اساس آن استعدادهای فکری، حسی و هیجانی انسان به فعل برسد و بیان یابد، در عین حال ساعات کار او به میزان قابل توجهی کاهش یابد. وظیفه یا کار یک ایدئولوژی قدرت گرا یا روشی را که در عمل انتخاب می‌کند با وظیفه یا کار علائم ناراحتی‌های نوروتیک قابل

مقایسه است که در نتیجه یک، حالت غیرقابل تحمل روانی به وجود می‌آورند و در ضمن راه‌حلی پیش او می‌گذارند که به وسیله آن زندگی امکان‌پذیر شود. ولی راه‌حلی که به این صورت به دست آمده به سعادت و رشد شخصیت نمی‌انجامد و شرایطی را که به وجود می‌آورد به جستجوی این راه‌حل نوروپتیک رویم همچنان باقی می‌ماند. تحرک طبیعت انسان عامل مهمی است که اگر امکانی وجود داشت او را مجبور می‌کند به دنبال راه‌حلهای راضی‌کننده‌تر رود. تنهایی و ضعف فرد و تلاش او در تحقق بخشیدن به قوا و استعدادهایی که در درونش پیدا شده‌اند و واقعیت عینی ظرفیت اجتماع جدید برای تولید، همه عوامل متحرکی هستند که جستجوی انسان برای آزادی و خوشبختی بر آنها استوار شده است. گریز به سوی همزیستی درد را موقتاً تسکین می‌دهد اما به کلی از بین نمی‌برد. تاریخ بشر تاریخ افزایش تعین و تشخیص است، تاریخ رشد آزادی است، جستجوی آزادی، نیروئی فوق طبیعت نیست که بشود توسط قانون طبیعت توجیه کرد، حاصل چیرگی سیر تعین و تشخیص و رشد فرهنگ است. سیستمهای قدرت گرا قادر به آن نیستند شرایطی را که به جستجوی آزادی می‌انجامد از بین ببرند و روح آزادی‌طلبی را که از این شرایط سرچشمه می‌گیرند نابود سازند.

روانشناسی و  
مناسبات  
بین المللی

"فصل هفتم"

مقدمه

• از آنجایی که سرچشمه همه جنگها ذهن آدمی است ، دفاع از صاحب نیز باید در ذهن آدمی پرورش یابد . این عبارت معروفی از پیشگفتار اساسنامه یونسکو است که موجب گفتگوها و جریبختنهای گوناگون شده است . بعضی آنها بشارتی سزاوار پیروی دانسته و برخی دیگر آنرا سخنی بیهوده و باطل شمرده اند . اگر این ادعا درست باشد علوم اجتماعی و مخصوصاً روانشناسی را به بارزه طلبی دعوت میکند ، زیرا بهر حال ذهن بشره موضوع روانشناسی است و همه آنها در حیطه صلاحیت و قدرت این علم میدانند . و اگر سرچشمه جنگها واقعاً ذهن بشر باشد بشریت حق دارد از روانشناسان توقع داشته باشد که او را در حل مسائل بین المللی بفرنج عصر ما مدد کنند .

کسانی که درباره درستی اعلامیه یونسکو تردید میکنند غالباً میگویند که عوامل روانی در حاشیه مناسبات بین المللی قرار دارد و سیاستمداران را نیروهای غیرذهنی و بی نام و نشانی که از مهار کردن آنها عاجزند بحرکت در میآورد . این نیروها را بناهای کوبا کون خوانده اند : بعضی آنها را اقتصادی شمرده اند و بعضی دیگر آنها را مربوط به جمعیت و دسته سوم بکیشها و آئینها منتسب دانسته یا فرهنگی و مانند آن شمرده اند . عده ای معتقدند این نیروها جداگانه اثر میکنند و بعضی دیگر آنها را باهم مؤثر میدانند . گاهی نتیجه انگیزه های فردی مردم نسبت باین نیروها را ناچیز شمرده و بیشتر آنها را معلول دانسته اند نه علت .

این تقسیم بندی عوامل به عوامل عینی و ذهنی توجه نیست زیرا نه تنها این دوگان -  
 پرستی امروز دیگر کهنه شده اصولاً عوامل عینی نیز در وجود افراد و از آن اثر میگذارد.  
 و امر اقتصادی توسط شخصی اثر میکند که واکنش او نسبت باین امر بنا بر خوی و سوابق  
 او گوناگون است. این نکته ای است که مثلاً کمپبل (1) که ما مطالعه او را در فصل گذشته  
 خلاصه کردیم، ثابت کرده است. پیشداوری بر ضد گروههای اقلیت، مربوط به پیروزی  
 اقتصادی نیست بلکه بمیزان کارایی مربوط است که شخص از پیروزی اقتصادی در خود  
 احساس میکند. بسیار دیگر، امر اقتصادی به تنهایی نیست که در درجه اول اهمیت قرار  
 دارد، آنچه بیش از همه مهم است معنی روانی آنست.

در زمینه ای که با سیاست بین المللی ارتباط نزدیک تر دارد غالباً اظهار عقیده شده است  
 که عوامل جمعیتی و مخصوصاً تورم جمعیت در ایجاد کشمکش میان ملل و از روخن آتش  
 جنگ سهم بسزایی دارد. همه ما بیاد داریم که چگونه بازها برای موجه جلوه دادن سیاست  
 توسعه طلبانه خود راجع به فضای حیاتی افراد میزدند. والر (2) در ضمن تجزیه و تحلیل  
 افزایش جمعیت بعنوان علت جنگ باین نتیجه رسیده است که نمیتوان این افزایش را مسؤول  
 جنگ افروزی دانست. دست کم در سالهای اخیر نخست کشورهای پرجمعیتی مانند هند  
 نبودند که خود را خواستار جنگ نشان دادند. وانگهی، همان کشورهای که با هر وجتهال  
 فضای حیاتی بیشتر طلب میکردند در عین حال و برخلاف عرف عام بیش از همه مایل بودند  
 میزان ولادت را بالا ببرند و برای تشویق خانواده های پرفرزند از هیچ اقدامی فروگذار  
 نمیکردند. آلمان که جنگ دوم را آغاز کرد واقعاً کشور پرجمعیتی نبود و در روشن رادر  
 محاسبه تراکم جمعیت بکار بریم وضع این کشور از لحاظ جمعیت بهتر از کشورهایی بود که  
 مورد حمله او قرار گرفتند.

با اینهمه، بسیاری از آلمانی ها افسانه پر جمعیت بودن کشورشان را پذیرفته بودند.  
 پس در بیان اینکه چرا بعضی از مال دست به جنگ زدند دست تر اینست که احساس پر جمعیت  
 بودن را از خود پر جمعیت بودن مهمتر بشماریم. شاید این مثالها برای نشان دادن این  
 مطالب کافی باشد که عوامل باسلاح بی نام و نشان و غیر شخصی و عینی که در روابط میان ملل  
 مؤثرند خود از عوامل روانی سخت متأثرند.

لکن تصدیق وجود جنبه های روانی روابط بین المللی با فهم طبیعت و امکان بازرسی  
 اثر این جنبه ها فرق دارد. آیا روانشناسان میتوانند در این زمینه خدمت مؤثری انجام  
 دهند و سبب اطلاعاتی دارند که در خود این باری باشد؟ آیا فتونی در دست دارند که در  
 هر لحظه بتوانند میزان بسیاری از مردم - که بعضی از ایشان روانشناسان این رشته ترشان

1. Lebensraum 2. Waller

از روانشناسی بی خبرند - یکدل و بکریان به این سؤال پاسخ منفی خواهند داد. وجه  
 بسا دلائل استواری نیز در تأیید عقیده خود دارند. مثلاً ممکن است بگویند که روانشناسی  
 بعنوان علم، پایداری از خود نشان نداده و نظریه های که تا دیروز مورد قبول بود است  
 امروز باطل شمرده میشود. در سال ۱۹۱۴ هنگامی که همراه اولاس کتاب طبیعت  
 آدمی و سیاست را نوشت برای بیان مسائل سیاسی روانی راجع آن عسر را به دست  
 اما این روانشناسی تقریباً تنها در نظریه غریزه ماکدوگال مبتنی بوده و حال آنکه بنظر  
 روانشناسان امروزی این نظریه کاملاً کهنه شده است. آری، این نکته راست است. اما این  
 حقیقت در مورد شیمی و فیزیک و بخشهای بسیاری از پزشکی نیز راست است و برآمده این  
 دانشها در سالهای اخیر تغییرات بزرگی بخوود دیده است ولی بدلیل ذکر گونی هیچکس آنها  
 را بدور میانندازد.

دلیل دیگری که بر ضد بکار بردن روانشناسی در سیاست افزوده میکنند برای نکته  
 مؤسس است که روانشناسی یکی نیست، چند تا است. هر گاه بر شکان با هم موافق باشند  
 چگونه میتوان بیماریها را باز شناخت و درمان کرد. چه کسی میان - وزها و متناوبه های  
 متضاد به انتخاب خواهد پرداخت؟ مسأله دیگری نیز برای تاریکی و آشفتگی میافزاید و  
 آن اینست که ما نه تنها منظومه های روانشناسی گوناگون داریم، در هر منظومه ای نیز  
 تفاسیلات کوچکتری وجود دارد. یعنی نه تنها نحله روانکوان و نحله طرفداران اسالست  
 رفتار هر یک قلدروی مخصوص بخود دارند، روانکوانی نیز نحله های گوناگون و فلسفه اسالست  
 رفتار نیز صور مختلف دارد. آری، این نیز راست است. یک سؤال اساسی دیگر نیز باقی  
 میماند و آن اینست: با توجه بگوناگون بودن نظریه ها، آیا همه روانشناسان لاقبل بصر  
 مشهورات توافق دارند؟ آیا آن اندازه باهم موافقتند که یکی از آنان بتواند بنام خودش  
 روانشناسی درباره مسائل سیاسی سخن بگوید؟ ما اندکی دودتر و بار دیگر در این موضوع  
 سخن خواهیم گفت.

نظر دیگری که با آنچه گفته شد بستگی دارد نظریه ای است که در سالهای اخیر خاسته  
 پس از اختراع استعمال نخستین بمب اتمی و سورتوهای گوناگون ابرار شده است. بنا بر این  
 فلسفه، علل دردی که دنیای امروز از آن رنج میبرد در این است که علوم مادی با انتخاب  
 بیش از اندازه پیشرفته است در صورتیکه علوم انسانی و از جمله روانشناسی پیشرفتی بیش  
 از اندازه کند داشته است. فیزیک دانان اتم را شکافته و با ابتکار نیروهای را آزاد کرده اند  
 که ممکن است موجب ویرانی های بشمار گردد. حال اگر روانشناسان هم - عقیده  
 طرفداران این نظر - آدمی را می شناختند میتوانند با او بگویند چگونه باید این نیروها

1. Graham Wallas 2. Human Nature and Politics

۱۵۷

را مهار کنند یا چگونه مناسبات خود با دیگران را بفرمان خود در آورد تا هرگز بکار بردن این نیروها در راه اغراض ویران کننده ضروری نگردد. اگر امروز بزرگترین بلایی که تاکنون مرکز جهان بچشم خود ندیده است ما را تهدید میکند برای اینست که علوم انسانی از بجا آوردن آنچه گفته شد ناتوانست؛ حتی بعضی پیشنهاد کرده اند که شاید بد نباشد تفرار منع و تحقیقات فیزیکی، صادر گردد یا مدتی از فعالیت علوم مادی جلوگیری شود تا علوم انسانی بتواند مگرد این علوم برسد.

این طرز فکری شکله علم ما (روانشناسی) و علوم انسانی نزدیک با آنرا سخت محکوم میسازد. همه ما نیز بوجود این نظریه کم و بیش آگاهیم و بسیاری از ما هم اکنون درباره ارزش کار و حرفه خود بشک افتاده و حتی بیاس گرفتار شده اند؛ آیا واقفاً مادر این همه مدت این اندازه کم آموخته ایم؟ آیا هنوز در خم یک کوزه ایم؟ یا اینکه تنها بیستالی پروا داشته ایم که نسبتاً بیشتر در دسترس ما بوده و ما میتوانستیم آنها را در آزمایشگاه مطالعه کنیم یعنی مثلاً با اصول یادگیری یا چگونه سازگاری با تاریکی و ساختن آزمون اکتفا کرده ایم؟ یا اینکه این اتهام بی پایه است؟

حال مسأله را از دریچه دیگر بررسی کنیم. یعنی وضعی را فرض کنیم که در آن همه تصمیمات سیاسی بر طبق وقایع مسام و یا وقایعی که مورد قبول روانشناسان است گرفته شود. یعنی سیاستمداران از روانشناسان نظر بخواهند یا وقایع مورد تدبیر همگان تراز گیرد و سیاستمداران نیز بآن توجه کنند. آنوقت باید دید نتیجه چه خواهد بود؟

### نتایج اکتشافات روانشناسی

نخست بعنوان مثال بذکر نتایجی میپردازیم که ما در ضمن اشاره بمشکوفات مربوط بمسأله اختلافات روانی فطری میان گروههای نژادی (فصل یازدهم) بدست آوردیم. وضع بیشتر روانشناسان در این باب برداشتی بیان شده است. در زمان جنگ بسیاری از انجمنهای روانشناسان و از جمله انجمن مطالعه روانی مسائل اجتماعی و سازمانهای سنتی مردم شناسان و وراثت شناسان اعلامیههایی صادر کردند و در آن نوشتند که وجود تفاوتهای روانی فطری میان گروههای نژادی بهیچرو ثابت نشده است و بنابراین تبعیض نژادی از نظر علمی بی پایه است. چند روانشناس انگشت شمار هم که هنوز معتقدند تفاوتهای فطری معینی وجود دارد در این نکته همسخن اند که از لحاظ استمدادها تداخل میان گروهها چندان است که مسلماً نمیتوان ادعای روانشناسی داشت و همه اعضاء گروه نژادی

معینی را بر ترومه اعضاء گروه نژادی دیگر را فروتر دانست. بنابراین، من توان گفت که در مخالفت بر هر فعل سیاسی که مبتنی بر تفاوتهای نژادی باشد همگن توانی کامل دارند.

پذیرفتن این «واقعیته» و بر طبق آن عمل کردن بیشک در مناسبات بشر انقلابی ایجاد خواهد کرد که موجب دگرگونی مهمترین جنبه های سیاست بین المللی خواهد شد. حال ببینیم این امر در گذشته نزدیک چه نتایجی ممکن بود داشته باشد. مسلماً با این عمل یکی از مهمترین تکیه گاههای برنامه سیاسی هیتلر فرو می ریخت زیرا این برنامه بر اساس پیوند مرموزی تنظیم شده بود که آلدانیهای سراسر جهان را بر اساس همخونی و قسم نابودی همه کسانی که خون دیگر داشتند چه در آلمان و چه در کشورهای دیگر متحد می ساخت. پس با بهم خوردن این برنامه میلیونها یهودی و لهستانی و چک و مانند ایشان که بنظر نازیها لیاقت زیستن نداشتند جان بدر می بردند. جاذبه هیتلر نیز بر اثر این عمل کمتر میشد بنحوی که نمی توانست قدرت را در دست گیرد. و بدین منوال شاید جنگه بر پا نمیشد.

حال ببینیم این وضع برای تاریخ ایالات متحده امریکا چه معنی داشت. قانونی که شرقیان را از کشور میزاند، قانونی که بر این فرضیه بنا نهاده شده بود که ژاپنیها و چینیها با امریکاییها با فرق دارند و با آنها جوش نخواهند خورد مسلماً در ایجاد خصومت و کینه نوزی ژاپن نسبت به ایالات متحده مؤثر بود. این قوانین اهانت نسبت بملتی بود که برای وجهه بین المللی خود اهمیت فراوان قائل است و شاید نخستین مرحله واقعه پیرل هاربر بود.

حال معنی این عمل را در جهان امروز تصور کنید. در افریقای جنوبی سیاست تبعیض نژادی که «تسیم یک جایتیه» نامیده می شود رفته رفته وضعی را بوجود می آورد که عواقب خطرناکی برای سراسر افریقا بهار خواهد آورد. در گذشته نیز این سیاست مناسبات میان افریقای جنوبی و هند را تیره ساخته بود. این سیاست عملاً میلیونها سیاه پوست افریقای را از حقوق مدنی محروم ساخته و موجب کینه توزیهایی شده است که هر روز به آنسوی مرزهای کشور تیز کشیده می شود. گذشته از این، احتمال وقوع جنگه نژادها را در آینده بسیار دور افزایش می دهد. اگر «واقعیته» که ما درباره نژادها می دانیم پذیرفته و بکار بسته میشد این وضع پیش نمی آمد و احوال افریقا نیز سراپا جز این می شد که هست. اینک وضع کنونی کشور خودمان را از این لحاظ در نظر بگیرید. اگر بیهودگی نظریه برتری نژادی پذیرفته می شد مسأله سیاه پوستان وجود نمی داشت. ما ستاتورها

جنبشی را داشتیم که برای جلوگیری از اقدامات قانونی منع تبعیض نژادی در استخدام، در کار تصویب این گونه قوانین در مجلس کارشکنی کنند. و اصولاً ما به‌صوب چنین قوانینی احتیاج نداشتیم و در کشور ما طبقه دومی وجود نداشت. علاوه در مناسبات بین‌المللی احتیاج نداشتیم برای توضیح تضادهای آشکار سنن آزادیخواهانه خود این اندازه تلاش کنیم و وضع خود را در برابر کسانی که در خارج بها خرده می‌گیرند موجه سازیم. (در اینجا باید این نکته را اضافه کنیم که در سراسر جهان نه تنها دشمنان، دوستان ما نیز همواره این سؤال را از ما می‌کنند که چگونه ممکن است در کشور آزادی با گروه‌های اقلیت چنین بدر رفتاری شود؟) همه جا شنیده می‌شود که می‌گویند: «امریکا کشور شکست‌انگیزی است اما...» و این «اما» تقریباً همواره اشاره به سئواله وضع اجتماعی «سیاه‌پوستان» است. وقتی از کودکان فرانسوی و انگلیسی و آلمانی خواسته شد عبارت افتادگی‌دار: «امریکا کشوری است که در آنجا...» را کامل کنند اغلب مسأله نژادی را می‌افزودند. می‌توان مثال‌های فراوان دیگری در این زمینه یاد کرد. اگر ما این مسأله را حل کنیم مؤثرترین حربه را از دست کونیست‌ها که بشود زندگانی ما حمله میکنند خواهیم گرفت و وجهه ما در نظر مللی که به «کپی» (غیر سفید پوست) معروفند بسیار بسیار افزایش خواهد یافت. این هدفها در صورتی تحقق خواهد یافت که آنچه را روانشناسان میدانند دیگران نیز بپذیرند و جزو افکار ایشان و احساسات و اعمال ایشان شود.

مثال ذیل از بخش دیگری از مباحث روانشناسی استخراج شده است. همه ما در سالهای اخیر، خاصه پس از تجربه‌ای که از نازیها برای ما حاصل شده است، بحث در پدیده رهبری بیمارانه یا بیمارانه رهبر و بقدرت رسیدن کسانی را که مبتلا باختلال شخصیت بوده‌اند شنیده‌ایم. روانشناسان متخصص در مطالعه بالینی یا مطالعه شخصیت و البته روان‌پزشکان را می‌توان قادر و صالح برای باز شناختن افراد طبیعی از افراد غیر طبیعی دانست. بیشک موارد بینابین و مشکوک هم هست و ممکن است روانشناس دچار اشتباه نیز بشود اما وقتی اعضای هیأتی مرکب از چهار یا پنج تن روانشناس و روان‌پزشک آزموده درباره تشخیص هم‌مقدمه بودند، روشن است که دیگر تردیدی باقی نمی‌ماند. اگر اطلاعات این عده را در سیاست ملی و بین‌المللی بکار برند چه خواهد شد؟ چه می‌شود اگر تنها هنگامی بکسی اجازه دهند به‌نام رهبری ملت نازل گردد که هیأتی که سازمان‌بظرف و مستقر باشند سازمان جهانی تدرستی، و در سایه جهان‌پیدا شدن روانی، با انجمن بین‌المللی روان‌شناسان انتخاب‌شان کرده است گواهی دهند که چنین کسی «روحاً سالم است» و وقتی در ناحیه‌ای، ما توقع داریم که داوطلبان احراز مقام‌های شهربانی (پلیس) با آزمونه‌های استعداد بدنی و

1. World Health Organization 2. World Federation for Mental Health

روانی آزمایش شوند و در این آزمایش کامکار از آب درآیند، آیا به‌همین اندازه منطقی نیست که در مورد مقامات عالی‌رتبه رهبری نیز همین نکات مراعات گردد؟ خاصه اینکه برای این کار اطلاعات لازم در اختیار ما هست. حال ببینیم اگر این اطلاعات بکار میرفت چه پیش می‌آمد؟

نخست بسیاری از رهبران نازی هرگز به‌تماماتی دست نمی‌انند که به آن رسیده بودند. مطالعه ژولینرت در باره روانشناسی خودکامی<sup>۱</sup> (1) به‌راحت نشان می‌دهد که علائم بیماری روانی (سیکوپاتی) درباره همه کارمندان عالی‌رتبه نازی صادق نیست. اما مشاهدات پزشکی (کلینیکی) او ما را باین نتیجه می‌رساند که در هر حال هیتلر و «موریتس» و «هیملر» و «هس» و «شتاینر» و مخصوصاً «موبلتر» با آزمونه‌های روانشناسی و روان‌پزشکی که گفته شد آزمایش نشده بودند و در صورت آزمایش توفیقی نشان نمی‌دادند. لازم بگفتن نیست که تا چه حد وضع بین‌المللی بی‌وجود ایشان فرق داشت. عجب اینکه ما در آن زمان وسایل و اطلاعات و قانونی در دست داشتیم که به‌مدد آنها بتوانیم پیش از وقوع بلا مسبب آنرا تشخیص دهیم (و این تشخیص تا حدی داده شده بود). اما انوس این اطلاعات در موقع خود بکار نرفت!

موضوع دیگری که باز اندازه مسأله نازیها هویدا نیست ولی بسیار مهم است، اینست که بروک چیس هولم<sup>۲</sup> مدیر کل سازمان جهانی تدرستی (5) و هیأتی از فدراسیون جهانی بهداشت روانی (6) بارها گفته بودند که کسانی که از طرف کشور خود در خارج نمایندگی دارند و مخصوصاً کسانی که بعنوان نماینده کشور خود در مجامع بین‌المللی شرکت میکنند باید از سلامت روانی کاملاً برخوردار باشند. کسانی از ما که در مجامع بین‌المللی شرکت میکنند و در این زمینه تجربه دارند، می‌توانند گواهی بدهند که بسیاری از این مذاکرات به نتیجه نمی‌رسد برای آنکه يك یا چند نماینده‌ای که در آنها شرکت دارند چنان از ایمنی بی‌بهرمانند یا چنان زودرنج و بدگمان و کینه‌جو هستند که روایت تصور شود که از لحاظ روانی سالم نیستند. والتر شارپ<sup>۳</sup> در مقاله‌ای راجع به مطالعه علمی مجامع بین‌المللی، (7) پیشنهاد میکند که جنبه‌های فرهنگی و روانی مجامع بعنوان تجارب زنده‌ای مورد تحقیق منظم و منطقی قرار گیرد.

سپس سخن خود را دنبال کرده می‌گوید که این کار ممکن است در بهبود تربیت و هدایت و اصلاح و تزیین نمایندگان آینده و نیز انتخاب بهتر کارمندان دبیرخانه بین‌المللی،

1. The Psychology of Dictatorship
2. Goering
3. Himmler
4. Hess
5. Steicher
6. Goebbels
7. Brock Chisholm
8. Walter Sharp

۱۵۹



مؤثر باشد. تصور این امر نیز محال نیست که دولتها در ضوابطی که اینک از روی آنها نماینده انتخاب میکنند تجدید نظر کنند و به خصائص خلقی نمایندگان در مذاکرات دو جانبه‌ای که مخصوصاً در قیامت توجه کنند. بعضی از این مذاکرات - و در حقیقت مذاکرات بسیاری از هیأت‌های فنی - به علت واکنش‌های خام نمایندگان که به خشمگینی و نداشتند و نمی‌توانستند کشمکش‌ها و فشارهایی را که بایشان وارد میشده است تحمل کنند. از راه خود منحرف شده است. (صنحه ۱۹۳). البته این امر نه بنظر ما و نه به عقیده شارب تنها دلیل شکست مجامع بین‌المللی نیست اما یکی از دلایل ممکن این شکست است و با بکار بردن زیرکانه اطلاعاتی که امروز در دست ماست میتوان آنرا از میان برد. و نظر به اهمیت مجامع بین‌المللی در این عصر، نتیجه این اقدام بسیار پر ارزش خواهد بود.

مثالی که قبلاً ذکر میشود بسیار پدیده تصورات قالبی ملی (فصل هجدهم) و اثر این تصورات در تعیین روابط ما با ملل دیگر مربوط است. کسانی که چنین تصورات قالبی را باور دارند و بر طبق آن عمل میکنند. و بیگمان بیشتر مردم جهان چنین اند - عموماً پسندی پایه‌های این تصورات و اینکه اغلب از واقعیت دور است. توجه ندارند. اغلب مردم با یقین کامل میگویند که فرانسویان یا آلمانی‌ها یا ایرانی‌ها مسلماً چنین یا چنانند. تحقیقات دقیقی که ما آنها را خلاصه کردیم نشان میدهد که این پنداره‌های قالبی غالباً - هر چند نه همیشه - پدید می‌آیند بی آنکه پایه حقیقت‌آمیز و آنها ملایم و قابل تشخیص باشد. در این مورد نیز شناختن این وقایع و قبول آنها ممکن است روابط ما با دیگران را اندکی تغییر دهد. همچنین وقتی بدانیم که وضع روانی ما نسبت به بعضی از گروه‌های نژادی ممکن است هیچ پایه‌ای عینی نداشته باشد چنانکه در مورد مردم پیرنه و والون (فصل نوزدهم) حال بدین‌منوال بود، این علم در محو این افسانه که نفرت ما نسبت بگروه مبتنی حتماً دلیل بر آنست که این گروه کاری کرده‌است که سرادار این نفرت است مؤثر خواهد بود. اگر روش واقفانه علمی نسبت به خصایص ملی در پیش گیریم و مکتوبات علمی را جانشین قول دیگران و تصورات عوام کنیم. میتوانیم در این زمینه روابطی عینی‌تر و واقع‌بینانه‌تر میان خود و دیگران برقرار کنیم. این اطلاعات باید نه تنها شامل تفاوتها باشد باید - و این شاید مهم‌تر هم باشد - شباهتها و همسانی‌های عمده‌ای را در بر داشته باشد که میان آرزوها و کارها و اعتقادات مال جهان وجود دارد (بکتاب آلپورت، ۸، رجوع کنید).

رشته دیگری از تحقیقاتی که در این زمینه میتوان از آنها نتایج عملی بیرون کشید، تحقیقات مربوط به عوامل اجتماعی ادراک حس است (فصل هشتم). تجاربی که هدف آنها تعیین ماهیت نوع و حدود تأثیر اجتماعی در ادراک حس است و نیز بحثهایی که این آزمایش‌ها پیش می‌آورد، همواره دنبال میشود اما هیچکس در مورد تأثیر عوامل اجتماعی خاصه تعلق بگروه تردیدی ندارد. در زمینه بین‌المللی نیز میتوان تامل فرد با ادراک پدیده‌های خارجی

و حکم درباره آنها را از روی تعلق خود بگروه ملی معینی پیش کشید و این عنوان ادراک حس نژاد مدارای داد. اگر بطور عینی سخن بگویم، رفتار واحد هر یک از این رفتارها خود ما یا از ملت بیگانه‌ای باشد معنی کاملاً متفاوت دارد. پیشنهادی که در مجامع میشود وقتی از فلان گوشه میز بگوش می‌رسد راه حل مخربین می‌تواند و چون از سوی دیگر می‌رسد شنیده شود نوظنه ما کی‌اولی جاوه میکند. مساعده‌ای که به ملت گرسنه‌ای میشود بر حسب وضع روانی ما نسبت بکشوری که مواد غذایی می‌فرستد گاهی اقدامات بشردوستانه و گاهی وسیله تبلیغاتی تلقی خواهد شد. کمک نظامی بدولتی که در معرض خطر نفوس و ملیت است بر حسب وضع روانی بمنزله تأیید قدرت قانونی یا سرکوشی آرمانهای قانونی ملت کشور خواهد شد. در اینگونه موارد، احساس بندرت با آنچه لاسول (۹) واقفیت شخصی میباشد می‌پردازند؛ بلکه واقعیت را تابع ادراک نژاد مدارانه خود می‌دانند. این احساس همیشه با اینکه اگر این پدیده چنانکه باید و شاید مورد توجه قرار گیرد و اگر در مراعات شود و کشمکش دو طرف دعوا بتوانند ببینند که چگونه دیگران اعمال ایشان را ادراک میکنند چه اندازه مناسبات بین‌المللی تغییر خواهد کرد. این نکته ما را یاد می‌دهد و نیز تری کردن و مخصوصاً فن تغییر نقش‌هایی می‌اندازد که خصمان جامعه شخصی و دیپلماتیک گروه در زمینه کشمکش‌های میان اشخاص بکار می‌برند. فصل هفدهم - فهم ادراکاتی که در تامل اجتماعی دارد و در دیگران دیده میشود نخستین کام مهمی است که در راه روانی در مسائل بین‌المللی میتوان برداشت.

از واقعیت دیگری که با مسأله پیش رابطه دارد نیز نباید غافل بود. در یکی از رفتارها که یونسکو بر پرستی کانتریل منتشر کرده است، موردون آپیوزت (۱۰) تأثیر و انتظار را در وقوع پیشامدها گوشزد کرده است و تذکر او نیز بسیار بجاست. اگر ما در انتظار جنگ باشیم این انتظار بر احتمال وقوع این واقعه شوم میافزاید. و این پدیده همچو اسرار آمیز نیست. بدیهی است وقتی انتظار ما در اعمال ما هیچگونه تأثیری ندارد یا آنچه میکنیم نمیتواند در پیشامد پیش بینی شده تأثیر کند این پدیده روح نمیدهد. مثلاً روشن است که هرگاه همه آدمیان در سراسر جهان چشم برافشانند که فردا باران ببارد این انتظار در وقوع این حادثه هیچگونه تأثیری ندارد. اما وقتی انتظار ما در کارهای ما یا در آنچه از کردن آن خودداری میکنیم مؤثر است این انتظار معتبرترین نتایج را در خواهد داشت (فصل هجدهم رجوع کنید). اگر واقفانه در انتظار وقوع جنگ باشیم معنی این انتظار آنست که ما دیگر برای جلوگیری آن آنچه در قدرت داریم نخواهیم کرد و نیروی جنگجوی راه‌های مسالمت‌آمیز را بگسره از دست داده‌ایم. اگر ره‌مداران

۱۷۰

و کسانی که وسایل بررک تبلیغاتی را در اختیار دارند این واقعبیت را می پذیرند و آنرا درک می‌کنند و بیاد داشتند و اگر ما از احتمال وقوع جنگه کمتر و از امکان حفظ صلح بیشتر سخن می‌گفتیم . با اگر ما (امریکیان) کمتر از روشهای بحث می‌کردیم که امریکا با ایجاد شوروی ممکن است مورد حمله واقع شوند و بیشتر از ایمان خود با زمان ملل متفق کهنگو می‌کردیم ، این وضع تا حدی در کاهش عطار جنگه مؤثر بود . شکی نیست که طبرف دیگر هم باید همین شیوه را اتخاذ کند . وقتی از و آتش افروزان فاشیت و امپریالیست و کاپیتالیست امریکایی و آلستریت جنگه سخن می‌گویند این سخنی نیست که در روسیه محیطی فراهم کند که بتوان آنرا انتظار یا امید صلح و شمرد . اگر چنانکه ما منتقدیم امریکاییان حیوانان جنگه نباشند و اگر - چنانکه امید ماست - روسها هم چنین چیزی را طالب نباشند نتیجه انتظاراتی در طرف باغاب احتمال بهبود وضع دنیا خواهد بود . بدیهی است که این چند مثال برای تجزیه و تحلیل وضع سیاسی کافی نیست و همه امور روانی مربوط با آنرا نیز شامل نیست . این حقایق را ما از مجموعه وسیعی از اطلاعات و دلایل روانی بیرون کشیده‌ایم که در دسترس کسانی است که می‌خواهند از آنها استفاده کنند و هرگاه این اطلاعات مورد قبول واقع و بکار بسته شود بوسیله آن میتوان نوع مناسبات انسانی را تغییر داد

توان مآل‌های فراوان دیگری ذکر کرد . وقایع مربوط با تأثیر مهم علم دلالت در زمینه ارتباطات و تفاهم بین‌المللی (فصل سوم) و ماهیت ستیزه‌جوییها (فصل پنجم) و نیز اثرات (11) در روشهایی که در تغییر وضع روانی بکار می‌رود (فصل هجدهم و نوزدهم) و روشی که بوسیله آنها میتوان کردار کردها را بهبود بخشید (فصل هفدهم) همگی ممکن است در این امر مهم مؤثر باشند .

فایده روانشناسی

اگر تجزیه و تحلیلی که تاکنون کردیم درست باشد روانشناسی بیش از آنچه همواره تصور می‌کنند می‌تواند در دنیا اثر داشته باشد . دشواری در این نیست که نتایج مثبت در دسترس ما نیست . دشواری در این است که همه ما این نتایج را نمی‌پذیرند یا متکراهیمیت آن هستند . روانشناسان سیاسی استواری را این چیزی کرده‌اند اما نتوانسته‌اند ارزش آنرا بدیگران بپذیرانند . از این نظر میتوان گفت که حتی در این راه بازمایش هم نپرداخته‌اند . واردکنی داشتند را با مطالب‌های پادو تجارت‌خانه سودا کردن در شأن روانشناس نیست و در وضع حاضر نیز ممکن است با ...

است . با اینکه ، میتوان ضمانت‌هایی علمی بدست آورد که هنگام اظهارنظر سبب اعتبار ما گردد و ما را در پیشنهاد خود قوی‌تر سازد . وقتی ما کلاهی خود را باین نحو عرضه کنیم کار ما موجب رسوایی نخواهد شد .

قرائتی درست است که سبب امیدواری است . اینک چند سالی است روانشناسان بیش از پیش مسائل بین‌المللی توجه می‌کنند و میکوشند بحل این مسائل مددکنند . انجمن مطالعات روانی مسائل اجتماعی یکی از کتابهای سالیانه خود را که زیر نظر ۳۳ اردنرهورفی انتشار یافته است به طبیعت آدمی و صلح پایدار، اختصاص داده است (12) . دو کتاب نیز در قسمت علوم اجتماعی یونسکو و در ضمن تحقیقات مربوط به طرح کشمکشها، انتشار یافته است : یکی از آن دو برهبری هادلی کانفریل زیر عنوان و کشمکشهایی که موجب جنگه میشود (11) و دیگری زیر نظر مؤلف این کتاب تحت عنوان و کشمکشهایی که در تفاهم بین‌المللی مؤثر است<sup>۲</sup> منتشر شده است . بگرفته مقالات نیز زیر عنوان و کشمکش در دنیا<sup>۲</sup> بنام روانشناسی بنام کیسکر<sup>۴</sup> (14) انتشار یافته است . روانشناسان باهنگاری متخصصان دیگر کتابهایی از قبیل کتاب و شخصیت و بحران سیاسی<sup>۵</sup> که زیر نظر استانتون<sup>۶</sup> و پری<sup>۷</sup> (15) انتشار یافته است، تألیف کرده‌اند . در رشته‌های دیگر نیز دانشندان گاهی از اکتشافات روانشناسان استفاده کرده‌اند . مثلاً دن<sup>۸</sup> در کتاب خود بنام و جنگه و روحيات بشر<sup>۹</sup> (16) و جاکسون<sup>۱۰</sup> در کتاب و انجمن اندیشه‌ها<sup>۱۱</sup> (17) چنین کرده‌اند . بسیاری از روانشناسان در دبیرخانه سازمان مال متحد و یونسکو عضویت دارند . سازمان اخیر نیز با اجرای برنامه وسیعی برای اشاعه اطلاعات علمی مربوط باین مسائل پرداخته است . یکی از جالبترین نمونه این کار سلسله انتشارات یونسکو در باره و مسأله نژادی از لحاظ دانش جدید<sup>۱۲</sup> (18) است . نمونه‌های دیگری از اینگونه نیز فراوانند .

البته متاور این نیست که روانشناسان پاسخ همه مسائل را پیدا کرده‌اند . هنوز اطلاعات ما تقایم مهمی دارد که تنها بر اثر تحقیقات دقیق و دشوار ممکن است مرتفع گردد . در این مورد نیز هم در زمینه ملی و هم در زمینه بین‌المللی کوششهای روزافزونی بعمل آمده است . آلپورت (8) از مسائل بسیاری که باید مورد بررسی قرار گیرد فهرست برارزشی ترتیب داده و وسایلی را که ممکن است برای تحقیق این مسائل بکار برد پیشنهاد کرده است .

- 1. Tensions That Cause Wars
- 2. Tension Affecting International Understanding
- 3. World Tension
- 4. Kisker
- 5. Personality and Political Crisis
- 6. Stanton
- 7. Perry
- 8. Dunn
- 9. War and the Minds of Men
- 10. Jackson
- 11. The Meeting of Minds
- 12. The Race Question in Modern Science

اینک با اختصار بیوع دیگر از خدمتی که ممکن است روانشناسان و متخصصان همه علوم اجتماعی انجام دهند اشاره میکنیم. غالباً وقتی درباره مسائل بین المللی مثل ماهیت کشمکش میان دولت با امکان تغییر خاصی از وضعهای روانی از روانشناس اطلاعاتی خواسته میشود حواص همیشه او اینست: «من در این باره چیزی نمی دانم اما می توانم این اطلاعات را بدست بیاورم.» به عبارت دیگر حتی در صورتیکه در فلان موضوع اطلاعاتی نداشته باشد فیزیکی در اختیار دارد که بوسیله آنها میتواند این اطلاعات دست یابد. در موضوع وضعهای روانی و عنایه حال روانشناس چنین است و این زمینه ای است که مطالعه آن هم کار روانشناسان است هم کار متخصصان دیگر علوم اجتماعی. مطالعه ای که در نظر ما در مورد مورفی (19) برای دولت هند شده است. مورفی از طرف بنکار بودن این مهارتهای فنی است. وزارت فرهنگ هند میخواست کشمکشهایی را که میان گروههای مختلف اجتماع هند وجود دارد بهتر بشناسد و برای این تحقیق از قسمت علوم اجتماعی یونسکو یاری جست. یونسکو نیز بنوبه خود از پروفیسور مورفی دعوت کرد که چندی بوند برود و در آنجا با همکاران هندی باین تحقیق سر و سامان دهد و عملیاتی را که در این زمینه انجام میگیرد هماهنگ سازد و با هم تلفیق کند. نتایج این اقدام، نمونه امید بخشی از کارهایی است که در این شرایط می توان کرد و گریه تضاد درباره نتایج عملی این اقدام در کشمکشهای میان گروهها در هند هنوز زود است. بی گمان این مطالعه در روشن ساختن مسائل و آماده کردن زمینه حل آنها کاملاً مؤثر بوده است. باید امیدوار بود که این نمونه سر مشق آینده قرار گیرد.

ما نمیکویم که استعمار روانشناسی باید بر روابط بین المللی مسلط گردد. متخصصان علوم دیگر برای مطالعه جنبه های بسیاری از این مسأله از روانشناسان صالح ترند. اما در هر حال عوامل روانی نیز در این موضوع دست اندر کارست و خلاصه روحیه آدمی در اینجا سهمی دارد. البته امور بسیاری است که هنوز روانشناسان میدانند. باید دامنه تحقیق و مطالعه را بیشتر توسعه داد و فنون بهتری فراهم کرد تا صلاحیت روانشناسی افزایش یابد. بیشک بدد اطلاعاتی که امروز در دست است میتوان رفتار آدمی را بر پایه اصول استوار روانشناسی قسار داد و در راه بهبود مناسبات بین المللی اقدامات مهمی بعمل آورد. این وسیله، دشوار و پیچیده و در عین حال جایز اهمیت است.

خلاصه:

مناسبات بین المللی شامل عناصر مهم روانی است. عوامل اقتصادی و جمعیتی و عوامل دیگر در روان آدمی تأثیر دارد و از این راه درامورد دیگر مؤثر است. اگر روانشناسی در

حل مسائل مربوط به صلح و جنگ لازم کار شده است علت این نیست که واقعیت بندر آسان معلوم نبوده؛ علت این است که دیگران اذیتول این واقعیت و بنابرینش آن سر را در رود آمد. میتوان میتوان مثال نتایجی را ذکر کرد که روانشناسان و متخصصان دیگر در مسأله مرادی و نتایجش رهبر بیمار و خطرات بکار بردن تصورات قالبی ملی و آثار ادراک نژاد مدارانه و نقش اشعار و مانند آنها بدست آورده اند. میتوان گفت که روانشناسی هم از اجابت آکنشانات مهم ارتظر روش میتواند خدمات فراوانی انجام دهد. هم اکنون فراین آید به پیش بینی مر نکار منس روانافزون روانشناسی در این موضوع دیده می شود.

۱۲۲

فهرست منابع و ماخذ

- ۱- ارتباطات سیاسی، پرویز علوی، مرسه نشر علوم نوین، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۲- اصول روانشناسی (جلد دوم)، نورمان ل. مان، ترجمه محمود ساعنجدی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم، ۱۳۴۵.
- ۳- اصول روانشناسی عمومی، سیروس عظیمی، انتشارات صفار، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۰.
- ۴- تفکرات عمومی، حسن صفوی، انتشارات دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی تهران، ۱۳۵۱.
- ۵- ادکار عمومی و ارتباطات، علی اسدی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ۶- روانیات ابن المنلی، ارانا ملکونه، ناراسیمهارانو، ترجمه علی صلح جو، چاپ و نشر بنیاد، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۷- روانیات عمومی و تزیینات، تاملیم مغزی، انتشارات بهجت، ۱۳۷۲.
- ۸- روانشناسی اجتماعی، یوسف کریمی، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ چهارم، ۱۳۷۲.
- ۹- روانشناسی اجتماعی، اتوکلاین بری، علیمحمدکاروان، نشر اندیشه، ۱۳۶۳.
- ۱۰- روانشناسی اجتماعی کاربردی، استوارت ازکمب، فرهادماهر، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- ۱۱- روانشناسی نو، ها، گوستاو لویون، کیومرث خواجوری، انتشارات روشنگران، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- ۱۲- روانشناسی شایسته، علامعلی افروز، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۱۳- روانشناسی عمومی، علی اکبر شعاری نژاد، انتشارات دانشگاه سیاهان انقلاب ایران، چاپ سوم، ۱۳۵۲.
- ۱۴- روشنفکر در تبعید، ماهنامه جامعه سالم، سال ششم، شماره سی و یکم، اردیبهشت، ۱۳۷۶.
- ۱۵- زمینه روانشناسی (جلد اول)، ریتال انکینسون، ریچاردس انکینسون، ارتست و هیلگارد، ترجمه وزیرنظر محمدتقی براهنی، انتشارات رشد، چاپ دوم، ۱۳۶۷.
- ۱۶- شکوه در جهان، ترجمه محمدرفیاعی واحدی، راد، ناشر مترجم، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۱۷- شکوه و شکوه گراندیدگاه، روانشناسی، نشریه بهداشت جهان، سال دهم، شماره اول.
- ۱۸- شیوه های نو در پیشرفت و سیاست دوسازمان، علی رضانیان.
- ۱۹- فرهنگ جامع روانشناسی و روانپوشکی (جلد دوم)، نصرت ا. پورافکاری، انتشارات فرهنگ معاصر.
- ۲۰- گزرازی آزادی، اریک فروم، ترجمه داریحسینی، انتشارات گلشنی، چاپ دوم، ۱۳۶۹.
- ۲۱- مانی سیاست (جلد اول)، عبدالحمید ابوالحمد، انتشارات نوس، چاپ ششم، ۱۳۷۰.
- ۲۲- مبانی و کلیات علوم سیاسی (جلد اول)، سیدجلال الدین مدنی، چاپ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- ۲۳- مقدمه ای بر شناخت بومی گروه، منصورقنادان، انتشارات آوای نور، چاپ اول، ۱۳۷۵.
- ۲۴- نگرش جدید به علم سیاست، مونتینی بالمر، لاری اشترن، جارلزگیل، ترجمه منوچهرشجاعی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، چاپ اول، ۱۳۶۷.

25 - "What is Political Psychology?" (1983), Deutsch.Morton, International Social Science Journal, v35 n2 p221-36.

۲۶ - "تفاوت بین روانشناسی سیاسی و روانشناسی اجتماعی"، فصلنامه علمی-پژوهشی، شماره اول، تابستان ۱۳۷۷.

۲۷ - "نظریه های جدید در علم سیاست"، فصلنامه علمی-پژوهشی، شماره اول، تابستان ۱۳۷۱.